

شاهکارهای حضرت مسیح موعود علیه السلام

از

حضرت میرزا بشیرالدین محمود احمد

خلیفة المسیح الثانی و مصلح موعود

رضی الله عنه

سازمان انتشارات بین المللی اسلام



شاهکارهای حضرت مسیح موعود علیه السلام

Persian Translation of
Hazrat Masih Ma'ud 'alaihi-salaam kei Karnamay (Urdu)
By: Hazrat Mirza Bashir-ud-Din Mahmud Ahmad
(may Allah be pleased with him)

Translated from Urdu By: Dr. Kashif Ali

First Urdu Edition Published in Qadian, India in October 1927
Present Persian Translation Published in UK in 2020
© Islam International Publications Ltd.

Published by:
Islam International Publications Limited
Unit 3, Bourne Mill Business Park
Guildford Road, Farnham, Surrey GU9 9PS
United Kingdom

Printed in UK at:
Raqeem Press

For further information, please visit:
www.alislam.org

Cover design: Farhan Naseer

ISBN: 978-1-84880-174-5
10 9 8 7 6 5 4 3 2 1

فهرست مطالب

۷	معرفی کوتاه مؤلف
۱۹	درباره کتاب
۱	شاهکارهای حضرت مسیح موعود علیه السلام
۱۸	کار اول
۲۹	دومین کار حضرت مسیح موعود علیه السلام
۳۴	سومین کار حضرت مسیح موعود علیه السلام
۵۷	چهارمین کار حضرت مسیح موعود علیه السلام
۷۶	رفع اشتباهات در مورد قرآن شریف
۱۱۰	رفع اشتباهات در باب فرشتگان
۱۱۴	رفع اشتباهات در مورد پیامبران
۱۳۴	رفع اشتباهات در باب معجزه‌ها
۱۳۸	برقراری عظمت شریعت
۱۴۵	اصلاح در عرصه عبادات
۱۴۸	اصلاح فقه
۱۵۱	برقراری حقوق زنان
۱۵۵	اصلاح اعمال انسانی

- تعریف نیکی و بدی-----۱۶۶
- سامان پیشرفت اسلام و مسلمانان-----۱۷۳
- برقراری امنیت عام-----۱۸۵
- اصلاح تصورات در مورد آخرت-----۱۹۳

بسم الله الرحمن الرحيم

معرفی کوتاه مؤلف

حضرت میرزا بشیر الدین محمود احمد رضی الله عنه آن پسر موعود حضرت میرزا غلام احمد امام مهدی و مسیح موعود علیه الصلوة والسلام است که بشارتش حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و پیامبران پیشین داده بودند. وی در عالم معنویت حکم آن ستاره را دارد که پس از صدها سال انتظار به ظهور می‌رسد. او آن مرد خدا بود که تاج روحانیت و معنویت بر سر داشت و چنان نور خدا را از وجود خود ساطع می‌کرد که پیروانش از او حیات معنوی می‌گرفتند و حتی آنان هم که به لحاظ دینی پیرو او نبودند اسیر و مجذوب او می‌شدند. وی در سخنرانی‌های خود که ساعت‌ها به طول می‌انجامید، حضار را چنان مست و مجذوب مطالب و حسن بیان خود می‌کرد که آنها چه باران بیاید یا خورشید غروب کند از جای خود بلند نمی‌شدند و سیل کلمات و مطالب با سلاست و روانی و جذابیت تمام از زبانش جاری می‌شد و شنوندگان از آن، گنج اطلاعات را پیدا کرده و ایمان خویش را تقویت می‌نمودند. وی دریای دانش معنوی و مادی و بدون شک بزرگترین نبوغ قرن بیستم بود. او چنان رهبر و پیشوای برجسته-ای بود که مسئولیت رهبری جماعت احمدیه را در ۲۵ سالگی به عهده گرفت در حالی که در آن زمان این جماعت داشت دوران شیرخوارگی

خود را سپری می کرد ولی او با تلاش و زحمت خستگی ناپذیر و مستمر این جماعت را به مرحله بلوغ رساند. او نه تنها پایه های جماعت احمدیه که توسط حضرت مسیح موعود علیه السلام وضع شده بود، مستحکمتر و استوارتر کرد بلکه با آغاز طرح ها و سازمان ها و برنامه های مختلفی جماعت احمدیه را چنان سازماندهی کرد که دیگر تا روز قیامت هیچ خطری به جماعت احمدیه تهدید نمی کند. بزرگترین دغدغه او که به خاطرش وی تمام زندگی خود را وقف کرده بود این بود که مأموریت مسیح موعود یعنی پیام اسلام حقیقی را تا گوشه و کنار جهان برساند و برای نیل به این هدف، او سازمان تحریک جدید را تاسیس کرد، تحت این سازمان برای ابلاغ پیام اسلام حقیقی و تربیت مسلمانان، مبلغان و داعیان آماده و در سراسر جهان اعزام می شوند تا اسلام را در کل جهان نشر و گسترش دهند. کارهای علمی اش آنقدر فراوان است که بیش از هفتاد جلد کتاب دارد و هیچ موضوع مهمی نیست که درباره آن وی بحث نکرده باشد به طور مثال ده جلد تفسیر قرآن شریف نوشته است و درباره این تفسیر حتی مخالفانش هم اذعان دارند که این تفسیر بی نظیری است. به طور مثال: جناب اختر اورینوی درباره مدیر اسبق گروه فارسی جناب پروفیسور عبدالمنان بیدل رویداد عینی خود را عنوان می کند که من چند جلد از تفسیر کبیر حضرت خلیفة المسیح الثانی یکی بعد دیگری را در خدمت مدیر اسبق گروه فارسی دانشگاه پتنه، و اکنون مدیر

دانشکده شبینه، پروفیسور عبدالمنان بیدل تقدیم نمودم. وی با مطالعه این تفاسیر آنچنان تحت تاثیر قرار گرفت که علما و شیوخ حوزه عربیه شمس الہدی را ہم بعضی از این جلدہای تفسیر را داد و یک روز آنها را نزد خود خوانده و از آنها نظراتشان درباره این تفسیر جويا شد. یکی از آنها گفت کہ از تفاسیر فارسی هیچ نظیر این تفسیر یافت نمی‌شود. پروفیسور عبدالمنان پرسید کہ نسبت بہ تفاسیر عربی چه نظر دارید؟ علما ساکت ماندند. پس از اندک زمانی یکی از آنها گفت کہ در پتنہ تمام تفاسیر عربی فراہم نیست، پس از مطالعه تفاسیر مصر و سوریه می‌توان درست نظر داد. جناب پروفیسور تفاسیر قدیم را یکی یکی نام برد و سپس فرمود کہ هیچ تفسیری بہ هیچ زبانی بہ پایۂ تفسیر میرزا محمود نیست. شما تفاسیر جدیدی ہم از مصر و سوریه را بہ دست بیاورید و پس از چند ماہ با من در این زمینہ صحبت کنید. آنگاہ علمای عربی و فارسی حیران و شگفت زدہ ماندند.

(تاریخ احمدیت جلد ۸ ص ۱۵۷-۱۵۸ چاپ ربوہ)

خلاصہ، حضرت امام مہدی و مسیح موعود علیہ السلام از خدای تعالی برای تائید و نصرت اسلام آیت و معجزہ را طلبیدہ بودند و خداوند متعال بہ ایشان این وعدہ داد: ” بہ تو بشارت باد کہ پسری وجیہ و پاک بہ تو داده می‌شود... وی نور اللہ است. مبارک است آنکہ از آسمان فرود می‌آید. بہ ہمراہ او فضل است کہ با آمدن او نازل خواهد شد. او صاحب شکوہ و عظمت و ثروت است. وی در دنیا خواهد

آمد و به برکت نفس مسیحی و روح حق، بیماری‌های بسیاری از افراد را رفع خواهد کرد. وی کلمه الله است زیرا که رحمت و حمیت خداوند متعال او را با کلمه تمجید خود فرستاده است. وی بی نهایت باهوش و فهیم خواهد بود و قلباً حلیم است. به وی علوم ظاهری و باطنی به وفور تعلیم داده خواهد شد... نزول او بی نهایت مبارک و موجب ظهور جلال الهی است. نور است نور که خدا با عطر رضایت خود پاک نموده است. ما در او روح خود را می‌دمیم و سایه خدا بر سرش خواهد بود. وی به سرعت رشد خواهد کرد و موجب رستگاری افراد اسیر و دربند خواهد بود و در گوشه و کنار جهان شهرت پیدا می‌کند. ملتها از او برکت می‌یابند.“

(آینه کمالات اسلام، روحانی خزائن جلد ۵ ص ۶۴۷)

و این وعده خدا با شأن و شکوه فوق العاده به تحقق رسیده است.

درباره کتاب

این کتاب سخنرانی حضرت فضل عمر خلیفه دوم، میرزا بشیر الدین محمود احمد رضی الله عنه است که ایشان در ۲۸ دسامبر ۱۹۲۷ در جلسه سالانه قادیان ایراد فرمودند. در این سخنرانی حضرت مصلح موعود رضی الله عنه به این موضوع پرداخته‌اند که حضرت امام مهدی و مسیح موعود علیه السلام پس از بعثت خود چه کارهای بزرگی انجام داده‌اند چون برادران غیر احمدی معمولاً این سوال مطرح می‌کنند که حضرت میرزا غلام احمد قادیانی پس از ادعای مهدویت و مسیحیت چه کارهای مهمی را انجام دادند که بتوانیم بگوییم که ایشان همان امام مهدی و مسیح هستند که بشارت آن، حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم داده بودند. در این سخنرانی آن حضرت فقط آن کارهای آن حضرت را عنوان نموده‌اند که نمی‌توان آنها را انکار کرد.

در پایان از آقای کاشف علی سپاسگزارم که توفیق یافت این کتاب ارزشمندی را به فارسی ترجمه کند و از آقای محمد سواری و آقای محمد عدنان گل و آقای دکتر یاسر احمد

شهزاد و آقای ملک حماد احمد طاهر نیز ممنونم که آن را ویرایش نمودند و به آقای دکتر کاشف علی دست مریزاد هم می‌گویم چون وی کار صفحه‌آرایی و ویرایش فنی این کتاب را نیز انجام داده است. با آرزوی توفیق روز افزون و جزاهم الله احسن الجزا.

خاکسار

جميل الرحمن رفیق

وکیل التصنیف ربوه

۲۸ اردیبهشت ۱۳۹۹

شاهکارهای حضرت مسیح موعود علیه السلام

[سخنرانی حضرت فضل عمر خلیفه دوم، میرزا بشیر الدین محمود احمد رضی الله عنه که ایشان در ۲۸ دسامبر ۱۹۲۷ در جلسه سالانه قادیان ایراد فرمودند.]

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ
لِّأُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ
وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا
سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ رَبَّنَا إِنَّكَ مَن تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ
أَخْرَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِن أَنْصَارٍ رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي
لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا
سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا
تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي
لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّمَّنْ ذَكَرَ أَوْ أُنتَىٰ بَعْضُكُمْ مِّنْ
بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِمْ وَأُودُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا
وَقُتِلُوا لَا كُفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا تُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ [آل عمران:

۱۹۱ الی ۱۹۶]

در این چند آیه‌ای که تلاوت کرده‌ام، به آن مضمونی اشاره شده است که امروز می‌خواهم بیان بکنم.

این موضوع برای جماعت چنان از اهمیت زیادی برخوردار است که می‌توان آن را موضوع مرگ و زندگی قرار داد و به گونه‌ای که من می‌خواهم این موضوع را در ذهن اعضای جماعت نقش کنم، چنانچه آنها همان‌گونه آن را به حافظه خود بسپارند، آنگاه ان‌شاءالله در انجام کار تبلیغ بسیار آسانی و سهولت پیدا خواهد شد.

من بسیار به تعمق و تأمل نشسته‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام که برای دنیا عرضه نمودن صداقت در صورت جزئی نمی‌تواند آن تاثیری را در پی داشته باشد که با به صورت مجموعی عنوان کردن آن حاصل می‌آید. مثلاً ببینید اگر دماغ زیباترین فرد را قطع کرده و از یکی بپرسیم که بگو این دماغ چقدر زیباست؟ هیچ کسی زیبایی آن را نخواهد پذیرفت و همین‌طور اگر گوش زیباترین مرد را قطع کرده و بپرسیم که زیبایی آن چگونه است، زیبایی آن هیچ تاثیری نخواهد داشت. اما البته تمام اعضا به شکل مجموعی، دل را تحت تاثیر قرار می‌دهند. همین‌طور در مورد ادعای حضرت مسیح موعود علیه السلام نیز ما باید در صورت

مجموعی تعمق و تأمل کنیم و بررسی نماییم که آیا حضرت مسیح موعود علیه السلام از جانب خداوند متعال صادق به اثبات می‌رسند یا خیر.

همین امروز دوستی که احمدی نیست، برای من این مطلب را نوشت که ما اینجا به خاطر این می‌آییم که در مورد حقانیت و صداقت حضرت میرزا سخنانی بشنویم اما عناوین بسیار اندک به آن اختصاص داده می‌شوند. این تقاضای او اگرچه درست است اما گفتنی است که وی و دیگران نیز باید این نکته را هم مدنظر داشته باشند که این جلسه سالانه جهت تربیت اعضای جماعت برگزار می‌شود؛ لذا عناوین مربوط به هر دو صنف ضروری هستند. اتفاقاً این بار عنوان سخنرانی من هم همین است که حضرت مسیح موعود علیه السلام در بعثت خود چه کارهایی انجام دادند؟ با تأسف باید بگویم که اعضای جماعت تاکنون در باب این مسئله بسیار اهمال کاری کرده‌اند و کارهای حضرت مسیح موعود علیه السلام را به طور مفصل بررسی نکرده‌اند. من بارها دیده‌ام که مردم سوال می‌کنند: بگوئید علت آمدن جناب میرزا چه بود؟ اگر در مورد کارهای حضرت مسیح موعود علیه السلام نگاه مفصلی بیندازیم، تمام آن امور به چشم می‌خورد که به سبب آنها،

ظهورشان لازم بود و پاسخ به این سوال چنان مهم است که اگر مفصلاً بیان شود، هیچ دوستدار حق و حقیقت نمی‌تواند آن را رد کند. این سوال به حدی حایز اهمیت بالایی است که بدون درک آن هیچ آدم عاقلی نمی‌تواند به جماعت احمدیه گرایش پیدا کند چون تا وقتی که در دل احدی نقش اهمیتِ کار حضرت مسیح موعود علیه السلام بسته نشود، وی چگونه می‌تواند به سوی آن - حضرت متمایل شود؟

در این امر شکی نیست که مبعوث شوندگان از طرف خداوند متعال به همراه خود چنان صداقت و آیات و نشانه‌های تازه را می‌آورند که آن در ذات خود، دلایل حقانیت‌شان می‌باشد اما مادامی که آنها نیز به نحوی ارائه داده نشوند که جهانیان سودشان را درک کنند، آن آیات و نشانه‌ها نیز تاثیری ایجاد نمی‌کنند. بنابراین پاسخ به این سوال بی‌نهایت ضروری است.

هنگامی که این سوال مطرح می‌شود که حضرت میرزا چه کاری انجام داده‌اند؟ غالب اوقات سوال کننده در پاسخ این سوال می‌خواهد که به وی چیزی ملموس و مادی نشان داده شود و وی دنبال شهادتی می‌گردد که تنها در مادیات پیدا می‌شود نه در معنویات. یا مردم سعی می‌کنند که قبل از وقتِ لازم استنتاج

کنند، یعنی وقت نتیجه گیری هنوز فرا نرسیده اما باز این پرسش را سر می دهند که پس نتیجه چه شد؟ مثل از این قبیل افراد همانند فردی است که بگوید که چون من فرزندی ندارم لذا باید برای بچه دار شدن دوباره ازدواج کنم و روزی که ازدواج دوم کند، دوستانش پس از گذشت یک روز به ازدواجش، نزد او بروند و پس از سلام و احوال پرسی، بپرسند که فرزند متولد شد یا نه؟ و وی در پاسخ بگوید: هنوز که نه؛ آنگاه آنها بگویند که پس چرا دوباره ازدواج کرده ای؟ سریع ترین نتیجه ازدواج هم پس از نه ماه دیده می شود و اگر این فاصله را کوتاه ترین هم بکنیم باز نیز هفت ماه لازم دارد و این مقدار انتظار زمانی، برای بچه دار شدن ضروری و لازم است. بنابراین، وقت و زمانی که برای یک کاری معین است، بدون رعایت آن، تقاضای نتیجه، اشتباه است. در حقیقت کسانی که این سوال را مطرح می کنند، دچار دو اشتباه می شوند. اول این که سوال کننده پاسخ مادی و ملموس را می طلبد. مثلاً می گوید که بگویند که حکومت مسلمانان کجا و کجا برقرار شده؟ یا امام مهدی تان گردن چند کافر را زده است. چند دولت غیر مسلم را شکست داده است؛ خلاصه، آنها می خواهند خرمن نقره و طلا یا مردگان را ببینند.

اشتباه دوم این می‌کنند که بی‌موقع نتایج را جستجو می‌کنند در حالی که این سوال آنقدر حساس و ظریف است که اگر آن را دربارهٔ پیامبران گذشته هم مطرح کنند، متوجه می‌شوند که سوالی حساس‌تر از این وجود ندارد، علی‌الخصوص پیامبرانی که شریعتی نیاورده‌اند، در مورد آنها این پرسش بسیار ظریف و حساسی است. مثلاً در زمان پیامبر اکرم ﷺ اگر کسی سوال می‌کرد که ایشان چه کاری انجام داده‌اند؟ آنگاه می‌شد پاسخ داد که بر ایشان این تعداد سوره‌ها نازل شده‌اند. اما اولاً این پاسخ هم نمی‌تواند برای از این قبیل افراد قانع‌کننده باشد چون یکباره تمام قرآن بر ایشان نازل نشده بود؛ بلکه برخی دستورات نازل شده بودند و مادامی که شریعت به طور کامل نازل نشده بود، تا آن زمان در مورد اسلام هم می‌شد آن چیزی را گفت که امروز دربارهٔ سیک‌ها و بهائیان گفته می‌شود که شریعت‌شان کامل نیست. در زمانی که در اسلام دستورات ارث و میراث نازل نشده بود، اگر کسی سوال می‌کرد که در اسلام دربارهٔ ارث و میراث چه دستوراتی وجود دارد، برای آن هیچ پاسخی وجود نداشت. بنابراین، مطرح کردن شریعت به عنوان دلیل را نیز در حقیقت پس از تکمیل آن می‌توان عرضه کرد. در حیات پیامبری تنها به این حد می‌توان گفت که در این شریعت در مورد مسائلی هم بحث

شده که در کتاب‌های دیگر وجود ندارد. اما این را نمی‌توان گفت که این تعلیم، کامل گشته است چون تا آنگاه، آن کامل نمی‌باشد. خلاصه، در مورد پیامبر شارع نیز این مشکل وجود دارد اما به-هر حال، نسبت به وی دستوراتی که بر او نازل شوند، را می‌توان در پاسخ به این سوال عنوان کرد؛ اما، پیامبری که شریعت نیاورده است، برای او چه دلیلی را می‌توان آورد؟ کسانی که در مورد حضرت مسیح موعود علیه السلام این سوال می‌کنند که حضرت مسیح موعود علیه السلام چه کاری انجام داده‌اند که به سبب آن، ایمان آوردن به ایشان بر ما لازم است؟ به آنها می‌گوییم که تنها حضرت مسیح موعود علیه السلام، مامور و مرسل نیستند، قبل از آن حضرت نیز هزاران مامور الهی گذشته‌اند که ذکر آنها در قرآن و در کتاب‌های دیگر وجود دارد. نزدیک به ۲۴ پیامبر را قرآن نیز ذکر نموده است و از آنها بجز دو یا سه، ما بقی همه کسانی‌اند که بر آنها شریعت نازل نشده بود. ما می‌گوییم که فعلاً این سوال در مورد حضرت میرزا را کنار بگذارید، به ما بگویید که در زمان حضرت مسیح ناصری وقتی ایشان ادعا نمودند که من از جانب خداوند متعال به عنوان پیامبر و رسول برانگیخته شده‌ام، آنگاه اگر مردم از آن حضرت سوال می‌کردند که شما چه کار بزرگی

انجام داده‌اید؟ ایشان چه پاسخی می‌دادند؟ اگر مردم از حواریان - شان می‌پرسیدند که دست‌آوردهای حضرت مسیح را نام ببرید، آنها چه پاسخی می‌توانستند بدهند؟ حد اکثر می‌توانستند بگویند که حضرت مسیح مردگان را زنده نموده‌اند اما من می‌گویم که این کار نیست این معجزه و نشانه هست و چنین نشانه‌ها و معجزه‌ها را ما در مورد حضرت میرزا هم تقدیم می‌کنیم.

اگر از کار پیامبر منظور این باشد که وی جهت فایده و پیشرفت دنیا چه کارهایی انجام داده، و از لحاظ عقاید و اعمال، سیاست و تمدن چه سودی به جهانیان رسانده، در آن صورت حضرت مسیح چه پاسخی به این سوال می‌دادند و پس از ایشان حواریان‌شان چه پاسخی می‌توانستند بدهند؟ پاسخ آنها را رها کنید، امروز هم وقتی که نوزده قرن از بعثت حضرت مسیح گذشته است، از یکی از مسیحیان سوال کنید که حضرت مسیح چه کار بزرگی انجام داده‌اند؟ بزرگترین پاسخ آنها این خواهد بود که یسوع مسیح در دنیا آموزهٔ مهر و محبت را برقرار نموده‌اند و گفته‌اند:

”اگر کسی به طرف راست صورت‌تان سیلی بزند، طرف چپ صورت را هم جلویش کنید“

[۲] یا اینکه حضرت مسیح وعده برقراری پادشاهی خدا داده بودند؛ اما سوال این است که آیا در دوران حضرت مسیح علیه السلام به ایمان آورندگان شان پادشاهی نایل شده بود؟ به آنها فقط وعده داده شده بود و اگر با وعده، تسلی خاطر حاصل آید، ما هم به آنانی که در مورد حضرت مسیح موعود علیه السلام سوال می کنند، می گوئیم که حضرت مسیح موعود علیه السلام نیز وعده داده اند که پادشاهی خدا در دنیا برقرار خواهد شد بلکه وعده ای بزرگتر از وعده حضرت مسیح نیز داده اند و آن این است که در سراسر جهان، احمدیه چنان گسترش پیدا خواهد کرد که تعداد غیر احمدی ها همانند تعداد چادر نشینان باقی خواهد ماند. پس اگر وعده دادن می تواند موجب تسلی خاطر باشد، ما هم می توانیم این وعده را عنوان کنیم و ایمان داریم که این وعده به موعد خود محقق خواهد شد.

ببینید اگر مردم پس از وفات حضرت مسیح ناصری، از حواریان سوال می کردند که کجاست آن پادشاهی که به آن وعده داده شده بود و حواریان چون نمی توانستند آن را نشان بدهند لذا آیا اینگونه حضرت مسیح، دروغگو به اثبات می رسیدند؟ سپس مردم نه از حواریان بلکه از مردمانی که بعد از حواریان به دنیا آمده بودند، می پرسیدند که آن پادشاهی ای را ارائه بدهید که حضرت

مسیح وعده داده بودند، آنها نیز نمی توانستند آن را نشان بدهند در آن صورت آیا حضرت مسیح دروغگو قرار می گرفتند! امت حضرت مسیح پس از سیصد سال به حکومت رسید. اگر جهت پیروزی مادی، ادعا هم می تواند دلیل باشد، در آن صورت ما هم ادعا داریم که در سراسر جهان احمدیه نشر پیدا می کند و از لحاظ دنیوی نیز به شأن و شکوه بزرگی نایل خواهد شد. اما اگر گوئید که این ادعا هنوز تحقق پیدا نکرده لذا نمی تواند دلیل حقانیت شما باشد، آنگاه ما هم می گوئیم که در زمان حضرت مسیح ناصری نیز ادعای برقراری پادشاهی به حقیقت نپیوسته بود، آنگاه آیا ایشان دروغگو و کاذب بودند؟ در زمان حواریان هم محقق نشده بود، آیا آنگاه حضرت مسیح دروغگو بودند؟ حتی تا سیصد سال این ادعایشان به وقوع نپیوسته بود آیا تا آنگاه حضرت مسیح صادق نبودند؟ اگر باوجود این امر، صادق بودند، در آن صورت چرا حضرت مسیح موعود علیه السلام صادق قرار داده نشوند؟ در حالی که اینجا هنوز زمان حواریان است.

بنابراین درباره حضرت مسیح ناصری چنین پاسخ مادی و ملموس- که امروزه مردم درمورد حضرت مسیح موعود علیه السلام می طلبند- نه در زمانشان و نه در زمان حواریانشان و نه تا سه قرن وجود داشت. اما همین سوال را اکنون از جهانیان پرسید

و ببینید که چه پاسخی می‌دهند. اگر نوزده قرن قبل این جمله حضرت مسیح علیه السلام جلوی جهانیان عنوان می‌شد که اگر کسی به گونه راست سیلی بزند، گونه دیگر هم جلوی قرار بده “ آنگاه مردم [نعوذبالله] می‌گفتند که این سخن مال کدام دیوانه و مجنون است. اما امروز اگر به نزد فلاسفه‌های بزرگ جهان بروید و پرسید که حضرت مسیح در دنیا چه کار بزرگی انجام داده بودند؟ آنها سوال کننده را دیوانه قرار داده و خواهند گفت که درباره آن مسیح که با یک جمله خود که اگر کسی به گونه راستان سیلی بزند، گونه دوم را هم به طرف او بکنید، زندگی صدها هزار نفر را محول نمود، پرسیدن این سوال که وی چه کار کرد، اگر دیوانگی نیست پس چیست؟ این جمله، مسیحیان را امروز هم آنقدر تحت تاثیر قرار داده است که باوجود روا داشتن ظلم و جورهای بزرگ، باز یک نقطه رحم و همدردی در آنها باقی می‌ماند و حداقل اینقدر دلسوزی و رحم دارند که چنانچه ظلمی بکنند باز همین اعلام می‌کنند که این کار را جهت بهتری و خیر فلان ملت می‌کنیم، آنها خواه پوست کسی را بکنند اما باز بر سرش دست شفقت می‌کشند و می‌گویند: ما این کار را برای خیرتان انجام می‌دهیم از این رفتار معلوم می‌شود که در دلشان

احساس رحم و همدردی آنقدر خانه کرده است که به هنگام ظلم نمودن هم آن را اظهار می کنند.

خلاصه، امروز همه می دانند که توسط حضرت مسیح در پیروانشان تحولی بزرگ روی داد.

همین طور این سوال درباره بودا نیز ممکن است مطرح شود که ایشان چه کاری انجام دادند؟ و اگر مردم دورانشان این پاسخ می دادند که بودا گفته است که تمام خواسته های خویش را محو کنید، همه با شنیدن این سخن می خندیدند و می گفتند که این هم شد کار! و آیا آدم عاقلی واقعاً می تواند چنین آموزه ای بدهد؟ اما پس از مدتی این آموزه چنان تحولی در میان هندوان ایجاد کرد که آنها تمام خوشگذرانی ها را کنار گذاشتند و از نابودی و تباهی ایمن ماندند. هنگامی که حضرت بودا متولد شدند، آنگاه 'وام مارگی ها' بسیار قدرت داشتند و دینشان این بود که زنا با مادر و خواهر بسیار کار ثوابی است و اینان همچنان هم هستند و برخی از آنها مرتکب چنین افعالی می شوند و آن را عیب هم نمی دانند. برخی از تارک الدنیا نجاست هم می خورند که 'ماتنگی' خوانده می شوند یعنی کسانی که مادر را هم برای خود حلال قرار می دهند. در آن زمان وقتی اینان بسیار قدرت داشتند، حضرت

بودا آموزه از بین بردن خواسته‌های نفسانی دادند. در دوران حضرت بودا قدر این آموزه شناخته نشد اما پس از مدتی این آموزه، حالت مردم را دگرگون ساخت و اکنون اگرچه فقط چند صد هزار پیروان دین 'وام مارگی‌ها' باقی مانده‌اند اما در دوران حضرت بودا در هند غلبه داشتند.

همین‌طور اگر این سوال از حضرت کرشن در زمانشان پرسیده می‌شد که چه کاری انجام داده‌اند یا در مورد رامچندر پرسش می‌شد که ایشان چه کاری انجام داده‌اند؟ آنها چه پاسخی می‌دادند؟ یا درباره عهد حضرت اسماعیل، حضرت اسحاق، حضرت زکریا سوال شود، مسلمانان چه جوابی خواهند داد یا اگر درباره حضرت یوسف سوال شود که ایشان در زمانه خویش چه کاری کردند، چه پاسخی می‌توان داد؟ آیا این پاسخ باید داد که ایشان از خزانه پادشاه با کمال صداقت و امانت محافظت نمودند؟ اما این چه کاری است، از این قبیل بسیاری از آدم‌های درستکار از فرنگی‌ها به نام ود یا فاکس هم پیدا می‌شوند. همچنین اگر کسی درباره ارمیا پیامبر همین سوال کند، برای آن چه پاسخی خواهد بود، آیا همین که ایشان در زمان خویش بسیار گریه و زاری می‌نمودند که مردم چرا بیدار نمی‌شوند. نسبت به برخی پیامبران چنین پاسخ‌هایی می‌توانید پیدا کنید اما درباره برخی

از پیامبران از این پاسخها هم وجود ندارد اما چه کسی می‌تواند بگوید که از آموزه‌های آنها در جهان هیچ تحولی ایجاد نشد و دستاوردهای بزرگ حاصل نیامد. در حقیقت در حیات پیامبر تنها بذر آن تحولاتی که در آینده رخ می‌دهند، دیده می‌شود و از آن بذر، درخت تناور بعد از حیات او به چشم می‌خورد. بنابراین نمی‌توان درخت را در حیات پیامبر نشان داد. آنچه می‌توان نشان داد، بذر است، با نمایاندن آن می‌توان گفت که این تبدیل به درختی خواهد شد.

خلاصه، ما با تعمق و تدبر در احوال تمام پیامبران به این نتیجه می‌رسیم که پیامبران بسیار تاثیر ظریف معنوی در جهان باقی می‌گذارند و آن را به طور مادی نمی‌توان دید اما از روی عقلانیت می‌توان این نکته را فهمید که پیامبران در حیات خویش چیزی را از خود باقی می‌گذارند که می‌تواند دستاوردهای عظیم‌الشان را به وجود بیاورد.

درحقیقت مثل پیامبران همانند بارانی است که بعد از اندک خشکسالی و انقطاع می‌بارد و به سبب عدم باران پوست دست و پا خشک و زبر می‌شود، درختان خشک شدن می‌گیرند اما هنگامی که باران می‌بارد، پوست دست و پا خودبه‌خود ملایم

می‌شود، درخت‌ها سبز می‌شوند و بسیاری از تحولات دیگر پدیدار می‌شود.

لذا این سوال که فلان پیامبر در عهد خویش چه کاری انجام داد، بسیار سوال نازک و ظریفی است و مومن باید با بسیار دقت و احتیاط روی آن تأمل و تعمق کند. اگر کسی به این سبب منکر پیامبری می‌شود که در ابتدای زندگی‌اش هیچ کار ملموسی و مادی به نظر نمی‌رسد و موفقیت بزرگی و تحولی به چشم نمی‌خورد، در آن صورت این فرد مجبور می‌شود که منکر تمام پیامبران بگردد چون اگر این معیار و ملاکش درست باشد، آنگاه پیامبران پیشین را نیز مطابق این ملاک باید بسنجد و آنها را هم باید رها کند اما چون مسلمانان معتقد به حقانیت پیامبرانند لذا مجبورند که این امر را نیز بپذیرند که باید امور نازک و ظریف را به هنگام تعمق و تأمل در پیامبران رعایت کرد.

پس از این مقدمه می‌خواهم بگویم که درباره کارهای حضرت مسیح ناصری علیه السلام آنچه در قرآن و احادیث بیان شده، آن را یکی از مسلمانان بگوید و آنچه در انجیل گفته شده، آن را مسیحی بازگو کند، من ادعا می‌کنم که هر کاری که درباره آن حضرت بیان خواهد شد، در مقابل هر یک کار حضرت مسیح

ناصری من صد کار حضرت مسیح موعود علیه السلام دارای همان شأن و عظمت را عرضه خواهم داشت؛ اگر کسی بگوید که حضرت مسیح مردگان را زنده می کردند، آنگاه می پرسم که وی با استناد به قرآن بگوید ایشان چگونه مردگان را زنده می کردند، همانطور که ثابت شود، من در مقابل یک زنده شده توسط حضرت مسیح ناصری، صد تا زنده شده توسط حضرت مسیح موعود علیه السلام را نشان خواهم داد اما من قبلاً هم گفته ام که زنده کردن مردگان از زمره کار نیست، اگر آن را به معنای ظاهری بگیریم، آن معجزه خوانده می شود. همچنین خوب کردن بیماران نیز کار نیست، این کار را که پزشکان و اطبا هم می کنند. آری، نتایج معجزه ها را می توان کار خواند؛ مثلاً اینکه توسط معجزه ها ایشان در مردم پاکیزگی را ایجاد کردند و اگر کسی چنین آیات و نشانه ها را به اثبات برساند، من در مقابل یک معجزه، صد معجزه از حضرت مسیح موعود علیه السلام را نشان خواهم داد. ان شاء الله. علاوه بر این، مسلمانی از قرآن و احادیث یا مسیحی از انجیل، هر کار حضرت عیسی ناصری را به اثبات برساند، من در مقابل آن، صد کار حضرت مسیح موعود علیه السلام را عرضه خواهم نمود.

اکنون من بیان کارهای حضرت مسیح موعود علیه السلام را شروع می کنم اما قبل از آن، گفتن این نکته ضروری است که

کارهای معنوی پیامبر در حقیقت کارهای اصلی پیامبرند و بیشتر حایز اهمیت نیز کارهای معنوی اش هستند اما من درباره کارهای معنوی حضرت مسیح موعود علیه السلام چیزی بیان نخواهم کرد؛ چون اگر بیان بکنم کسی از غیر احمدی ها می تواند بگوید که این ادعای شماست؛ چگونه می توان آن را پذیرفت. مثلاً کار اصلی و حقیقی پیامبر این است که میان انسان و خداوند متعال رابطه برقرار کند؛ حال، اگر بگویم که حضرت میرزا میان پیروان خویش و خداوند متعال رابطه برقرار نمودند، آنگاه غیر احمدی خواهد گفت که این ادعایتان است و کسی که به حضرت میرزا ایمان نیاورده، چگونه می تواند این ادعا را بپذیرد. به همین علت من چنین اموری را ترک می کنم و آن کارهای بزرگ حضرت مسیح موعود علیه السلام را بیان می کنم که برای دیگران نیز پذیرفتنی باشند.

کار اول

کار اول حضرت مسیح موعود علیه السلام کاری است که در آن تمام پیامبران شریکند. شرح این امر آن است که پیامبر بر هستی خداوند متعال با ارائه دادن صفات کامل او دلیل می‌آورند. خداوند متعال از دنیا مخفی می‌باشد و پیامبران دلیل وجودش را با ارائه دادن صفات کامل او عنوان می‌کنند. در زمانی که حضرت مسیح موعود علیه السلام برانگیخته شدند، خداوند متعال از انظار جهان چنان مخفی شده بود که رابطه حقیقی او با مردم به کلی قطع شده بود و هیچ دلیلی بر حقیقت خالق و مالک بودنش وجود نداشت بلکه تنها در کتاب‌ها در شکل نوشته مانده بود که خداوند متعال خالق و مالک کلیه چیزهاست. هنگامی که از مسلمانان پرسش می‌شد که دلیل خالق بودن خدا چیست؟ می‌گفتند که در قرآن نوشته شده است یا می‌گفتند آیا شما قبول ندارید که خدا خالق است اگر او خالق نیست پس خالق کیست؟ در چنین شرایط، حضرت مسیح موعود علیه السلام ذکر خداوند متعال را که به کلی محو شده بود، با ارائه دادن صفات کامل او، برقرار نمودند و توسط آیات و نشانه‌ها، صفاتش را به اثبات رساندند. همینک گفته‌ام که آیت و معجزه در ذات خود هیچ کاری نیست،

اما نتیجه آن، یک کار مهم می‌باشد. اینک من معجزات و نشانه‌های حضرت مسیح موعود علیه السلام را تقدیم نمی‌کنم بلکه این را می‌گویم که حضرت مسیح موعود علیه السلام بر جهانیان با نمایش گذاشتن آیات و نشانه‌ها، صفات کامل خداوند متعال را آشکار نمودند. مثلاً یک الهام حضرت مسیح موعود علیه السلام که در اوایل زندگی‌شان و قبل از نبوت به ایشان وحی شده بود، این است:

«در جهان نذیری آمد اما جهانیان او را نپذیرفتند اما خداوند متعال او را قبول خواهد کرد و با حمله‌های شدیدی حقانیتش را آشکار خواهد ساخت»

[تذکره ص ۱۰۴ چاپ چهارم، سال ۱۹۷۷]

این وحی را حضرت مسیح موعود علیه السلام به هنگامی چاپ نمودند که مردم اینجا آن حضرت را اصلاً نمی‌شناختند. در دوران خلافتم یکی از خویشاوندان ما که در یکی از روستاها در حومه قادیان زندگی می‌کرد، بیعت کرد و گفت که من اینجا می‌آمدم و به خانۀ‌تان نیز سر می‌زدم چون پدرِ حضرت میرزا را می‌شناختم اما با خودِ حضرت میرزا هیچ‌آشنایی نداشتم. خلاصه، حضرت میرزا چنین آدم گمنام و ناشناسی بودند که حتی خویشاوندان

هم آن حضرت را نمی‌شناختند و مردم قادیان نیز با ایشان آشنا نبودند و در چنین اوضاع، خداوند متعال به ایشان خبر می‌دهد که «در جهان نذیری آمد اما جهانیان او را نپذیرفتند ولی خداوند متعال او را خواهد پذیرفت و با حملات شدیدی حقانیتش را آشکار خواهد ساخت.» توجه بفرمایید که در این وحی چقدر خبر بزرگی داده شده است. آیا شخصی با تدبیر انسانی می‌تواند چنین خبری بدهد؟ این الهام به حضرت مسیح موعود علیه السلام قبل از بعثت وحی شد. در آن یک پیشگویی این وجود داشت که شما زنده می‌مانید و ادعای بعثت از جانب خداوند متعال می‌کنید. و پیشگویی دوم این بود که هنگامی که ادعا می‌کنید، جهانیان شما را رد خواهند کرد. پیشگویی سوم این بود که اهل دنیا فوق العاده و به شدت به مخالفت می‌پردازند و علیه شما هر نوع حملات می‌کنند. پیشگویی چهارم این بود که خداوند متعال آن حملات را رد خواهد نمود و دنیا مورد عذاب الهی قرار می‌گیرد. پیشگویی پنجم این بود که حقانیت شما سرانجام آشکار می‌شود.

حضرت مسیح موعود علیه السلام این پیشگویی‌ها را پیش از وقت، و در زمانی که هنوز شرایط ظاهری به کلی برعکس بود، بیان فرموده بودند. سلامتی و تندرستی آن حضرت از اول به حدی و خیم بود که گاهی اوقات به هنگام حمله‌های بیماری افراد دور

و بر فکر می کردند که آن حضرت فوت کرده اند اما باوجود این وضعیت، ایشان می فرمایند که زمانی فرا می رسد که ادعای بعثت خواهم کرد و این مردم برای مخالفتم به پا خواهند شد. این مخالفت نیز نصیب هر کسی نمی شود. یکی از اهالی بخش گوجرانواله ادعای پیامبری کرد، چندین نامه برای من فرستاد که اگر شما مرا صادق نمی دانید پس چرا علیه من چیزی نمی نویسید و به روزنامه الفضل چه شده است که آن نیز هیچ مطلبی درباره من نمی نویسد، اگر موافق من نیست، پس بر علیه من و در ضدیت و مخالفت با من چیزی بنویسد. من در دلم فکر کردم که مخالفت هم از طرف خداوند متعال به عمل می آید چون این نیز عامل نشر دین می گردد. همین طور در مجله چکرالوی ها، مدیر مجله چندین مرتبه این مطلب را نوشت که چرا به من پاسخی داده نمی شود.

خلاصه، پس از حضرت مسیح موعود علیه السلام پنج - هفت مدعی به پا شدند؛ مثلاً ظهیرالدین، عبداللطیف، مولوی محمد یار، عبدالله تیماپوری، نبی بخش. اینان ادعای خود را توسط اعلامیه ها نشر دادند و علاوه بر اینها، مدعیان کوچک دیگر هم هستند که به مخالفت مردم هم روبرو نشدند بلکه باید گفت که مخالفت مردم هم نصیبشان نشد. بنابراین این مدعیان، این امر را به اثبات رساندند که آنانی - که می گویند: چون جناب میرزا ادعا

کردند و مردم مخالفتشان نمودند لذا ایشان صادق نیستند،- بر اشتباه هستند کسانی که ادعای دروغین می کنند، مخالفت هم نصیبشان نمی شود.

سپس مخالفت تنها محدود به حد زبان می ماند اما در مورد حضرت میرزا، خداوند متعال پیشگویی سوم فرموده بود که مخالفت هم معمولی نخواهد بود بلکه چنان به شدت به عمل خواهد آمد که برای رد آن خداوند متعال حمله های شدیدی خواهد نمود؛ یعنی اول اینکه حملات شدیدی به وقوع می پیوندد دوم اینکه آن حملات به انواع متعددی و از ناحیه گروه های بسیاری خواهد بود. از این معلوم گشت که دشمنان به شدت حمله خواهند کرد و چندین نوع حمله خواهند کرد و برای مقابله با آنها، خداوند متعال هم همانند مخالفتشان پاسخ خواهد داد. معاندان علیه آن حضرت حملات جور و اجور کردند و این حملات تا این حد افزایش یافتند که از یک سو دولت جهت دستگیر کردن آن حضرت آماده شده بود و از سوی دیگر پیران و آخوندها در مخالفت با آن حضرت خواستار مرگشان بودند و عامه مردم نیز در این امر مخالفت کوتاهی نکردند و علیه آن حضرت نقشه هایی کشیدند. هندوان، سیکها، مسیحیان و تمام ملت های دیگر نیز تمام زور خود را زدند تا آن حضرت را نابود سازند. جهت قتل

آن حضرت توطئه‌ها می‌کردند و تلاش می‌نمودند و اتهامات می‌زدند و به عزت و آبرو و دیانت و امانت و تقوا و طهارت‌شان حمله می‌کردند اما باوجود این در تمام این حملات خود ناکام ماندند و در مقابل، بر عزت و مرتبت حضرت مسیح موعود علیه السلام افزوده شد. پیشگویی چهارم این بود که در مقابل این حمله‌ها از طرف خداوند متعال نیز حمله‌ها صورت می‌گیرد و دقیقاً همین‌طور اتفاق افتاد. هر کسی به هر نحوی که به آن حضرت حمله کرد، خداوند متعال مطابق حمله‌اش، او را مجازات نمود.

پیشگویی پنجم که آخرین پیشگویی در این وحی مزبور بود، این است که خداوند متعال حقانیت آن حضرت را آشکار خواهد نمود. دلیل بر اثبات این بخش پیشگویی، این جلسه سالانه است و اکنون پیروان آن حضرت در سراسر جهان اعم از آمریکا، اروپا و آفریقا و در هر منطقه آسیا وجود دارند. آیا این عجیب نیست که توسط چهل میلیون مسلمان آنقدر مردم آمریکا به اسلام نگروریده‌اند که در اثر تلاش‌های جماعت احمدیه گرویده‌اند که کوچک‌ترین جماعت [در جهان] است. اکنون در مقابل یک مسلمان آمریکایی که توسط مسلمانان دیگر اسلام را قبول کرده است، صد تا مسلمان احمدی آمریکایی وجود دارند. همچنین در

هلند هیچ مسلمان بومی وجود ندارد که توسط مسلمانان غیر احمدی به اسلام گرویده باشد، اما مسلمانان احمدی هستند. همچنین بسیاری از کشورها هستند که آنجا تعداد مسلمانان احمدی از مسلمانان غیر احمدی بیشتر است و این چقدر اعجاز و نشانه بزرگی است و بر آشکار نمودن حقانیت حضرت مسیح موعود علیه السلام با حملات شدیدی چقدر دلیل بزرگی است.

در هند هم نگاه کنید که در مقابل مسلمانان غیر احمدی جماعت احمدیه چقدر ضعیف و ناتوان است اما چقدر در حال رشد و پیشرفت است. کسی گفته است که پیروان سوامی دیانند و حسن بن صباح نیز پیشرفت کرده بودند. ممکن است آنها ترقی کرده باشند اما سوال این است که آیا آنها در حالت ضعف و بی-قدرتی ادعا کرده بودند که چنین پیشرفت صورت خواهد گرفت و آن پیشرفت را به خداوند متعال نسبت داده، نشر نموده بودند! از روی اتفاق پیشرفت کردن چیز دیگر است و پس از ادعا، پیشرفت کردن چیز دیگر. لارد ریدنگ که نایب السلطنه هند بوده است، در اوایل کارگر بود و سپس تا این سمت عالی پیشرفت نمود اما این از وقایع اتفاقی است. دلیل حقانیت، پیشرفتی است که اول درباره آن ادعا شده باشد و سپس آن ادعا برآورده شود.

سپس یک وحی دیگر حضرت مسیح موعود علیہ السلام این است کہ خداوند متعال می فرماید:

”میں تیری تبلیغ کو زمین کے کناروں تک پہنچاؤں گا“

یعنی: من پیامت را تا بہ گوشہ و کنار جہان خواہم رساند.

[تذکرہ: ۱۰۴ چاپ چہارم سال ۱۹۷۷]

اکنون ببینید کہ در جہان بسیاری از نقاط و مناطق وجود دارند کہ در اہالی آنجا مسلمانان غیر احمدی وجود ندارند اما احمدی ہا ہستند. پس بیشتر از این چہ دلیلی بر تحقق این پیشگویی خواہد بود کہ پیامشان تا کنارہای جہان رسیدہ است. ہمچنین آن حضرت ادعا نمودہ بودند کہ مخالفت من با مرور زمان کم می شود و پذیرش من گسترش می یابد. ہنگامی کہ آن حضرت ادعای خویش را جلوی جہانیان ارائہ نمودند، تا حد خطرناک مخالفت بہ عمل آمد اما آن ہنگام آن حضرت فرمودند:

وہ گھڑی آتی ہے جب عیسیٰ پکاریں گے مجھے

اب تو تھوڑے رہ گئے دجال کہلانے کے دن

یعنی آن ساعتی فرا می‌رسد که در آن، مردم مرا عیسی خواهند خواند. و اکنون از ایام خوانده شدنِ دجال، کم مانده است. آن زمان به جز دجال هیچ نامی دیگر بر ایشان نهاده نمی‌شد اما امروز به فضل خداوند متعال کار آن حضرت آنقدر رونق گرفته و نمایان شده است که بخش بزرگ از آنانی نیز که هنوز به جماعت آن حضرت ملحق نشده‌اند، می‌گویند نباید آن حضرت را دجال خواند چون ایشان کارهای خوبی نیز انجام داده‌اند.

همچنین پیشرفت قادیان نیز اعجاز و نشانه بزرگی است. در آخرین جلسه سالانه‌ای که در حیات حضرت مسیح موعود علیه السلام برگزار شد، ۷۰۰ نفر شرکت نموده بودند. در همان روزهای جلسه، حضرت مسیح موعود علیه السلام جهت پیاده‌روی بیرون رفتند اما به سبب این بازگشتند که به دلیل ازدحام مردم، گرد و غبار بلند می‌شود. اکنون نگاه کنید که اگر ۷۰۰۰ نفر هم در جلسه سالانه شرکت کنند، غوغا به پا می‌شود که چه شده است، چرا مردم اینقدر کم جهت شرکت در جلسه سالانه آمده‌اند. هر سال بر تعداد شرکت کنندگان اضافه می‌شود. از تعداد حضار در تاریخ ۲۷ دسامبر سال گذشته امسال ۹۰۰ نفر بیشتر شرکت نموده‌اند. گویی تعداد افرادی که در آخرین جلسه زندگی حضرت

مسیح موعود علیه السلام شرکت نموده بودند، چندین برابر آن تعداد بر شرکت کنندگان هر سال در جلسه سالانه اضافه می‌شود. همچنین هزارها پیشگویی است که در کتاب‌های حضرت مسیح موعود علیه الصلوة و السلام نوشته شده است.

من در ایام جلسه کتابی دیدم که در آن حضرت مسیح موعود علیه السلام نوشته بودند که «کتابی به نام سراج منیر چاپ خواهیم کرد اما چاپ آن به تعویق افتاده است، چون برای آن نیاز به پول وجود دارد.» آن کتاب فقط به سبب ۱۰۰ روپیه به تعویق افتاد اما امروز نه حضرت مسیح موعود علیه السلام بلکه خلیفه-شان فراخوان داد و تحریض کرد و در اثر آن، وعده جمع‌آوری ۲۸۲۰۰۰ روپیه به عمل آمد.^۱

خلاصه، خداوند متعال توسط حضرت مسیح موعود علیه السلام همانطور صفات خود را به اثبات رساند که توسط انبیای پیشین به اثبات رسانده بود. من در کتاب خویش «احمدیه» مفصلتر این موضوع را بیان کرده‌ام که چگونه توسط حضرت

^۱ این اشاره حضرت مصلح موعود رضی الله عنه به بخش رزرو فند [صندوق پس انداز] بود. احمدی‌ها به هنگام فراخوان این صندوق وعده‌هایی دادند، و مجموع این پول ۲۸۲۰۰۰ روپیه بود.

مسیح موعود علیه السلام صفات الهی به ظهور رسیده‌اند اما در آن کتاب نیز با شرح و مفصل کامل نتوانستم بنویسم. اگر خدا خواست در مورد تمام صفات خداوند متعال که توسط حضرت مسیح موعود علیه السلام به ظهور رسیده‌اند، کتابی خواهم نوشت و توضیح خواهم داد که توسط آن حضرت تمام صفات خداوند متعال به اثبات رسیده‌اند و همین کار اصلی پیامبر می‌باشد.

دومین کار حضرت مسیح موعود علیه السلام

یکی از کارهای پیامبر این است که وی جماعتی را تشکیل می‌دهد که کارها را انجام دهد. ناتوانی و ضعف جماعت ما را از لحاظ مالی و تعداد، نگاه کنید و سپس در مقابل آن، وسعت کارهای آن را ببینید. هیچ کسی از این امر نمی‌تواند انکار کند که کارهایی که جماعت احمدیه انجام می‌دهد، هیچ ملت دیگر آن کارها را انجام نمی‌دهد. در روزنامه‌های غیراحمدی هر از گاهی چاپ می‌شود که جماعتی که واقعاً کار می‌کند، تنها جماعت احمدیه است. در کشورهای روسیه، فرانسه، هلند، استرالیا، آمریکا، انگلیس و غیره توسط ما تبلیغ اسلام به عمل آمده و اکنون مردم دارند از ما تقاضا می‌کنند که در کشورشان برویم و تبلیغ کنیم. مثلاً از ایران تقاضا شده است که جهت مقابله با بهایی‌ها، احمدی‌ها بیایند. برخی افراد کارهای پیروان دین آریه را در مقابل ما عنوان می‌کنند، اما اموال آنها و اموال ما را نگاه کنید سپس وسعت کارهایشان را ببینید و وسعت کارهای ما را ببینید. در هندوان برخی افراد چنان ثروتمندند که آنها به تنهایی می‌توانند آنقدر پول دهند که تمام اعضای جماعت ما باهم هم نمی‌توانند در طول سال بدهند. و یکی دو نه بلکه تعداد بزرگی از این قبیل افراد در هندوان وجود دارد؛ اما باوجود این، تمام ملت هندو دست

به دست هم داده به منطقهٔ ملکانه حمله کردند ولی هنگامی که مبلغان و داعیان ما آنجا رسیدند، همه از آنجا فرار کردند. آنگاه در دهلی یک کنفرانس هندوان و مسلمانان برگزار شد و در آن این سوال مطرح شد که بیایید باهم صلح کنیم. برگزار کنندگان این کنفرانس جناب حکیم اجمل خان، دکتر انصاری، مولوی محمد علی و مولوی ابوالکلام آزاد بودند و از طرف هندوان شردهانند و غیره بودند. علمای مسلمانان چنانکه از همیشه با ما رفتار داشته‌اند، گفتند که لزومی به دعوتِ احمدی‌ها در این کنفرانس نیست و خودشان خواستند که شروط صلح را با هندوان طی بکنند اما شردهانندگی گفت که احمدی‌ها نیز در این منطقه کار می‌کنند، باید آنها را نیز دعوت کرد، آنگاه برای من از طرف حکیم اجمل خان، دکتر انصاری و مولوی ابو الکلام آزاد تلگرامی آمد که نمایندهٔ خویش را برای شرکت در کنفرانس بفرستید. آنگاه من برخی از افرادِ اینجا را فرستادم و به آنها گفتم که درباره اهالی ملکانه صحبت مطرح خواهد شد و خواهند گفت که آنجا مسلمانان و هندوان فعالیت خویش را پایان دهند اما هندوان بیست هزار اهل ملکانه را مرتد نموده‌اند، لذا وقتی این موضوع مطرح شود به آنها بگویید که به ما اجازه دهید این بیست هزار نفر را دوباره به کلمهٔ توحید بازگردانیم، آنگاه به این شرطِ صلح

عمل خواهیم کرد و از آن منطقه بر می‌گردیم و گرنه تا وقتی که در ملکانه یک نفر هم مرتد باشد، ما از آنجا بیرون نخواهیم رفت. خلاصه وقتی ما به کنفرانس رسیدیم همین موضوع مطرح شد و آنها همین مطلب ذکر شده را عنوان کردند. این افراد احمدی همان سخن را گفتند که من به آنها گفته بودم آنگاه آخوندها گفتند که احمدی‌ها چه کاره هستند شما با ما صلح کنید. شردهانندگی همان دم جلوی همه گفت: اگر پنجاه نفر شما هم آنجا باشند، ما مشکلی نداریم اما تا وقتی که یک نفر هم از احمدی‌ها آنجا باشد، این صلح برقرار نخواهد شد. اول احمدی‌ها را از آن منطقه بیرون کنید سپس برای برقراری این صلح بیاید. خلاصه اهمیت کارهای جماعت احمدیه را آنها نیز قبول داشتند که عضو جماعت احمدیه نبودند بلکه دشمن اسلام بودند. همین روزها در کلکته برنامه سخنرانی‌های دکتر زویمر برگزار شد. این جناب دکتر مدعی است که از مسیحیان، او بیش از همه درباره اسلام اطلاعات و آگاهی دارد و در مصر، مجله‌ای به نام «مسلم ورلد» [یعنی جهان اسلام] را چاپ می‌کند. دفعه قبل هنگامی که به هند آمد، به قادیان نیز آمده بود و پس از رفتن از اینجا در برخی شهرهای دیگر اینگونه اعلامیه چاپ کرده بود: «دکتری که به قادیان نیز رفته، سخنرانی ایراد خواهد کرد».

مدتی پیش وی کلکته رفت و آنجا سخنرانی کرد. پروفیسور مولوی عبدالقادر ام ای که برادر همسر است، می خواست چند سوال از این دکتر بپرسد اما وی پرسید که آیا شما احمدی هستید؟ وی پاسخ داد که بله. دکتر گفت که ما با احمدی ها مناظره نمی کنیم. در مصر در نتیجه تلاش های وی، بسیاری از افراد به مسیحیت گرویده بودند. اتفاقاً فردی با عبدالرحمن مصری که آن روزها در مصر بود، ملاقات کرد. عبدالرحمن از دیدگاه احمدیه، دلایلی را به وی یاد داد. سپس وی نزد کشیش زویمر رفت و با وی بحث شروع کرد و گفت که حضرت مسیح زنده نیستند بلکه فوت کرده اند و از روی قرآن کریم ایشان وفات یافته اند. آن کشیش از او پرسید: تو با کسی احمدی ملاقات داشته ای؟ آن مصری پاسخ داد بله، ملاقات کرده ام. با شنیدن این پاسخ، آن کشیش دستپاچه شد و از ادامه دادن صحبت انکار کرد.

خلاصه، به فضل خداوند متعال در جهان ادیان، به جماعت احمدیه چنان اهمیت و ارزش داده می شود که جهان حیران است و این فضل تنها توسط حضرت مسیح موعود علیه السلام به دست آمده است و هیچ کسی نمی تواند منکر این کار آن حضرت شود.

این اموری که بیان کرده‌ام، نیز چون مربوط به ایمانیات است، لذا من یک درجه پایین‌تر می‌آیم و کارهای علمی حضرت مسیح موعود علیه السلام را بیان می‌کنم.

سومین کار حضرت مسیح موعود علیه السلام

سومین کار حضرت مسیح موعود علیه السلام این است که ایشان آن فساد را اصلاح نمودند که در مورد صفات الهی در افکار مردم ایجاد شده بود.

در دین بزرگترین هستی و ذات، ذات خداوند متعال است اما در زمان آن حضرت در مورد هستی خداوند متعال در میان مسلمانان و ادیان دیگر آنقدر پردهٔ ظلمت و تاریکی افتاده بود و اموری ضد عقل عنوان می‌شد که به سبب آن هیچ کسی نمی‌توانست به سوی خداوند متعال توجه کند و حضرت مسیح موعود علیه السلام این ضعف و خرابی را رفع نمودند.

به طور مثال دربارهٔ خداوند متعال این تصورات غلط و اشتباه زیر تعمیم یافته بودند؛

[۱] مردم به شرک جلی و خفی مبتلا بودند.

[۲] برخی افراد نسبت به خداوند متعال یقین می‌کردند که اگر خدا وجود دارد، او علت العلل است و فارغ از این، منکر قوهٔ ارادی خدا بودند و تصور می‌کردند چنانکه ماشین کار می‌کند، همان‌طور خداوند متعال کارها را انجام می‌دهد و او یکی از هزاران علت است اما البته وی آخرین و بزرگترین علت است اما به هر

حال تمام کارها، از او در یک حالت اضطرار صادر می‌شوند. برخی از آنانی که مسلمانان خوانده می‌شوند، نیز تحت تاثیر این فلسفه قرار گرفته بودند.

[۳] برخی افراد تصور می‌کردند که دنیا خود به خود به وجود آمده و از قدیم هست. خداوند متعال تنها چیزهای مختلف را باهم ترکیب نموده است. برخی مسلمانان نیز دچار این اشتباه شده بودند.

[۴] برخی افراد منکر رحم خداوند متعال شده بودند و می‌گفتند که خدا صفت رحم ندارد چون آن ضد عدل است.

[۵] برخی افراد نسبت به قدرت خداوند متعال تصور ناقص در ذهن ساخته بودند و ظهور صفات الهی را محدود به چند هزار سال کرده بودند و فکر می‌کردند که تنها در همین چند هزار سال، صفات خداوند متعال به ظهور رسیده‌اند و اگر این مدت زمانی را طولانی‌تر هم می‌نمودند می‌گفتند که عمر دنیا صدها هزار سال است اما به هر حال ظهور صفات الهی را به همین مدت مزبور منحصر و تحدید می‌کردند.

[۶] برخی افراد قدرت خداوند متعال را به نحو نادرست به اثبات رسانده و می‌گفتند: خداوند متعال می‌تواند دروغ بگوید،

دزدی بکند، اگر نمی‌تواند پس معلوم شد که وی قدرت آن کار را ندارد.

[۷] برخی افراد خداوند متعال را پس از جاری نمودن قضا و قدر کاملاً بیکار فکر می‌کردند و به این سبب می‌گفتند که دعا هیچ فایده‌ای ندارد. هنگامی که قانون خداوند متعال جاری شده است که فلان کار اینگونه باشد، آنگاه برای آن، دعا کردن بیسود است. در قانون الهی به وسیله دعا هیچ تفاوتی نمی‌تواند به وجود بیاید.

[۸] مسئله اجرای صفات الهی به کلی لاینحل تصور می‌شد. مردم نمی‌دانستند که تمام صفات الهی همزمان جاری می‌شوند و نمی‌توانستند این امر را متوجه شوند که خدای تعالی که شدید العقاب است، چگونه می‌تواند وهاب هم باشد. تعجب می‌کردند که آیا برای انسان می‌توان گفت که وی بسیار سخی و بسیار بخیل است اگر نمی‌توان گفت پس درباره خداوند متعال چگونه می‌توان گفت که او همزمان هم قهار است هم رحیم. چون در قرآن شریف برخی صفات الهی ذکر شده‌اند که ظاهراً باهم تضاد دارند، لذا مردم در ورطه حیرانی بودند.

[۹] برخی افراد دچار این پندار شده بودند که همه چیز، خداست و برخی به این وهم مبتلا شده بودند که تختی وجود دارد و خداوند متعال روی آن نشسته است و از آنجا اوامر و دستورات صادر می‌کند.

[۱۰] به خداوند متعال هیچ توجهی هم باقی نمانده بود حتی که وقتی خانه یا جایی ویران می‌شد، درباره آن می‌گفتند که الان دیگر در آن فقط خدا وجود دارد. یا اگر کسی فقیر و مستمند می‌شد و پولی در دست نمی‌داشت، در مورد او می‌گفتند که بجز خدا هیچ چیزی در دست ندارد و این به آن معنا بود که خداوند متعال نیز نام دست خالی بودن بود. مهر خداوند متعال و شور و شوق رسیدن به او بکلی از بین رفته بود. آرزوی ملاقات با جن و شب‌ها و جادوی ایجاد عشق و کینه وجود داشت اگر آرزوی چیزی نبود، آرزوی ملاقات با خدا نبود.

در هنگام طوفان این اختلافات، حضرت مسیح موعود علیه السلام مبعوث شدند و تمام این اشتباهات را از دین پاک نمودند. اول از همه، من اشتباه شرک را بیان می‌کنم. آن حضرت شرک را به طور کامل رد نمودند و توحید را با تمام جلال آن، ظاهر نمودند.

پیش از آن حضرت، علمای مسلمانان، شرک را سه نوع قرار می‌دادند.

[۱] پرستش بت‌ها، فرشته‌ها و چیزهای معین دیگر؛ اما باوجود این، جدا از عامهٔ مردم، علما نیز به قبرها سجده می‌کردند. آخوند بزرگ لکهنو را خودم در حال سجده کردن به قبر دیده‌ام.

[۲] علما قبول داشتند که نسبت دادن صفات الهی به کسی نیز شرک است اما این مطلب را تنها از زبان می‌گفتند. بسیاری از یکتاپرستانِ بزرگِ وهابی نیز به حضرت مسیح ناصری علیه السلام صفاتی نسبت می‌دادند که مربوط به خداوند متعال اند. مثلاً می‌گفتند که آن حضرت از چندین صد سال در آسمان نشسته‌اند، نه چیزی می‌خورند، نه می‌نوشند و نه در ایشان هیچ تغییری ایجاد می‌شود و این اعتقاد را نیز قبول می‌داشتند که حضرت مسیح برخی انسان‌های مرده را زنده می‌کردند و گذشته از زنده کردن مردگان، پرندگان را نیز خلق می‌کردند.

[۳] علمای بزرگ دین این اعتقاد داشتند که اتکا به چیزها «یعنی تصور این که چیزی در ذات خود می‌تواند سودی برساند»، نیز نوعی شرک است. مثلاً اگر کسی فکر می‌کند که فلان دارو تپ را ازبین خواهد برد، این طرز فکر نیز شرک است، در واقع

چنین باید فکر کرد که فلان دارو توسط اثری که خداوند متعال در آن نهاده است، سودی می‌رساند چون تاوقتی که در چیزی جلوهٔ خداوند متعال به نظر نرسد، از آن امید سود داشتن شرک است.

این تعریف بسیار خوبی از شرک است؛ اما حضرت مسیح موعود علیه السلام بهتر از این، شرک را تعریف نموده‌اند که نظیر آن در سیزده صد سال گذشته یافت نمی‌شود. آن حضرت دربارهٔ توحید در کتاب‌های مختلف مقالاتی نوشته‌اند و خلاصهٔ آنها این است که آنچه مردم بیان کرده‌اند، بالاتر از آنها درجهٔ کاملتر از توحید هم وجود دارد. آخرین درجهٔ توحید را علمای گذشته این بیان کرده بودند که پشت هر چیز، دستِ خداوند متعال به چشم برسد. اگرچه این تعریف درست است؛ اما به هر حال فکر و تصور خود انسان بیش نیست. چون کسی که در ذهن خویش این تصور را راسخ می‌کند که همه اتفاقات از طرف خداوند متعال روی می‌دهند، وی این توحید را خودش پیدا می‌کند و توحید که آدم خودش دریافت کند، نمی‌تواند کامل باشد، توحید کامل آن است که توسط خداوند متعال متجلی شود و خداوند متعال با آن، همه چیزهای دیگر را از یاد ببرد و همین توحید حقیقی است و همین توحید را حضرت مسیح موعود علیه السلام از قرآن کریم و تمام

پیامبران پیشین عنوان نموده‌اند. یعنی بنده آنقدر به خدا نزدیک شود که حتی لزومی به این فکر باقی نماند که خداوند متعال یکی است بلکه خداوند متعالی یکی بودن خویش را خود بر انسان ظاهر کند و آدم پشت تمام امور، دست خداوند متعال را مشاهده کند و همه چیزها بر وی همانند آینه صاف، آشکار گردد. آینه‌ای که وجود خود را غایب می‌کند اما تمام چیزها در آن دیده می‌شود. همین‌طور تمام چیزهای دنیا برای چنین آدم به منزله آینه می‌گردد و وی با تصور و فکر خود در آنها خداوند متعال را نمی‌بیند بلکه خداوند متعال صفات خویش را به طور ویژه برایش به ظهور برساند تا او در همه چیزها خداوند متعال را مشاهده کند.

حضرت مسیح موعود علیه السلام می‌فرمایند که تنها عقیده داشتن که پشت همه چیز دست خداست، توحید عالی نیست بلکه توحید کامل آن است که خداوند متعال خودش پشت تمام چیزها دست‌های خویش را نشان دهد. هنگامی که این اتفاق بیفتد آنگاه خداوند متعال در واقع در همه چیزها دیده می‌شود و آن تنها فکر و خیال ما نیست.

این توحیدی است که تنها مربوط به عقیده نیست بلکه تمام اعمال انسان را احاطه می‌کند. بخش اخلاقی، فرهنگی، سیاسی،

اجتماعی، خلاصه، هر نوع بخش زندگی یک مسلمان را دربر می‌گیرد. هنگامی که انسان غذا بخورد، خداوند متعال برای وی در آن غذا جلوهٔ خویش را بنمایاند و تمام نیازها به غذا و چیزهایی مربوط به آن را به او نشان دهد و جلال خویش را بر او ظاهر سازد، هنگامی که آب بنوشد، آنگاه نیز همین‌طور اتفاق افتد، هنگامی که با دوستان ملاقات کند، آنگاه نیز همین‌طور روی دهد. خلاصه هر کاری که وی انجام دهد، خداوند متعال در کنارش باشد و قدرت خویش را برای او ظاهر سازد.

این درجهٔ کامل توحید است و کسی که به این درجه نایل شود، در دلش هیچ شک و شبه‌ای درباره خداوند متعال باقی نمی‌ماند. و ایمان آوردن به همین توحید مدار نجات است. در این آیه قرآن کریم به همین نکته اشاره رفته است؛ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ [آل عمران: ۱۹۲]

خداوند متعال می‌فرماید آنانی که وی را در حالت ایستاده و نشسته و دراز کشیده یاد می‌کنند و به آفرینش زمین و آسمان‌ها می‌اندیشند، خداوند متعال جلوی آنها می‌آید، آنگاه آنها بی‌اختیار

می‌گویند که رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ای پروردگارا! این چیزهایی که خلق کرده بودی، بیهوده نبودند، توسط آنها ما به تو رسیدیم. تو پاک و منزّه هستی اکنون ما را از عذاب آتش مصون بدار. یعنی مبادا ما این مقام را از دست بدهیم و در آتش هجران بسوزیم.

اکنون قبل از اینکه من رفع اشتباهات دیگر را ذکر کنم، که دربارهٔ خداوند متعال شیوع پیدا کرده بودند، می‌خواهم بگویم که جهت رفع تمام این اشتباهات، حضرت مسیح موعود علیه السلام یک اصل را ارائه نموده‌اند که تمام این اشتباهات را رفع می‌کند و آن اصل لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ [شوری: ۱۲] است. بنابراین، ما نمی‌توانیم خداوند متعال را با مخلوق در هیچ موردی مقایسه کنیم. آنچه در مورد خداوند متعال باید بگوییم باید مبتنی بر صفات خود او باشد و گرنه دچار اشتباه می‌شویم. باید بررسی کنیم که عقیده‌ای که دربارهٔ خداوند متعال داریم، با صفات دیگر او که ما قبول داریم، مطابقت دارد یا نه اگر پاسخ منفی باشد در آن صورت ما به طور حتم در اشتباه هستیم چون هیچ تضادی در صفات خداوند متعال امکان پذیر نیست.

آن حضرت با تعریف این اصل از یک سو تمام آن اشتباهات را رفع نمودند که در میان مسلمانان وجود دارند و از سوی دیگر حقیقت اشتباهات ادیان دیگر را نیز آشکار نمودند.

چنانکه گفته بودم دربارهٔ خداوند متعال در بین مردم چندین نوع اشتباه وجود داشت و از آن اشتباهات، اصلاحی که حضرت مسیح موعود علیه السلام در ارتباط با توحید انجام دادند، که اینک بیان کرده‌ام، طبق همان اصل آن حضرت اشتباهات دیگر را نیز رفع نموده‌اند.

اشتباه دوم در پیروان ادیان مختلف در رابطه با خداوند متعال این بود که او را علّت العلل قرار می‌دادند. یعنی منکر قوهٔ ارادی خداوند متعال شده بودند. حضرت مسیح موعود علیه السلام این اشتباه را توسط صفات حکیم و قدیر خداوند متعال رفع نمودند. تمام ادیان به حکیم و قدیر بودن خداوند متعال معتقدند و معلوم است که اگر او حکیم و قدیر است پس علّت العلل نمی‌تواند باشد. هیچ خیاطی نخواهد گفت که ماشین خیاطی با مارک «سنگر» بسیار حکیم است چون حکیم به چیزی گفته می‌شود که با اراده کار کند. سپس خداوند متعال قادر نیز هست و در زبان عربی معنای قادر، اندازه‌گیر و حدس زننده است یعنی کسی که درباره

کاری حدس بزند و ببیند که برای کدام کار، کدام قدرت‌ها و کدام سامان و اسباب لازم است. مثلاً این تصمیم بگیرد که برای گرما چه قوانینی باید باشند و برای سرما نیز چه قوانینی باید باشند. کدام جانور چقدر عمر باید داشته باشد و این حدس را موجودی بدون اراده نمی‌تواند بزند. بنابراین صفات قدیر و حکیم خداوند متعال، آن اراده را به اثبات می‌رسانند و در صورت اعتقاد داشتن به قدیر و حکیم خداوند متعال، نمی‌توان او را علت العلل خواند.

[۳] مردم گروه سوم آنانی‌اند که می‌گویند دنیا خود به خود به وجود آمده است و خداوند متعال در آفرینش آن هیچ دخالتی ندارد. یعنی خداوند متعال خالق روح و ماده نیست. حضرت مسیح موعود علیه السلام با ارجاع به صفت مالکیت و رحیمیت به این باور پاسخ دادند و فرمودند که دو صفت بزرگ خداوند متعال، مالکیت و رحیمیت است. اکنون اگر خداوند متعال دنیا را خلق نکرده است آنگاه هیچ حقی برای تصرف بر آن نیز ندارد چون او این حق را به کدام دلیل به دست آورده است؟ بنابراین مادامی که خداوند متعال را خالق جهان قرار ندهید، مالک جهان نیز نمی‌توانید قرار دهید.

دومین صفت رحیمیت است. معنای رحیم این است که موجودی که به انسان هر چه بهتر پاداش کار بدهد. اکنون سوال مطرح می‌شود که اگر خداوند متعال خالق نیست، در آن صورت آن پاداش‌ها را از کجا خواهد آورد که مردم را مطابق صفت خویش بدهد. در کشور ما ضرب‌المثلی معروف است که "حلوئی کی دکان پر دادا جی کی فاتحہ" حکایت می‌شود که یکی می‌خواست مراسم فاتحه‌خوانی پدر بزرگش را برگزار کند اما نمی‌خواست هیچ هزینه‌ای هم بکند و آخوندها نیز بدون پول برای فاتحه‌خوانی آماده نمی‌شدند. عاقبت، وی این چاره را اندیشید و آخوندها را به مغازه شیرینی بُرد و به آنها گفت که فاتحه بخوانید. آنها فکر کردند که شاید پس از این شیرینی تقسیم می‌کند اما هنگامی که آنها فاتحه را تمام کردند، وی پنهان و بدون سر و صدا از آنجا فرار کرد و رفت. طبق این، حال خداوند متعال نیز همین است. اگر خداوند متعال اصلاً خالق هیچ چیزی نیست آنگاه پاداش را از کجا بیاورد و از کجا بدهد؟ اگرچه پیروان دین آریه پاداش را محدود قرار می‌دهند اما به هر حال، دادن پاداش را قبول دارند اما او این پاداش را تا وقتی که خالق نباشد، نمی‌تواند بدهد. کسی که خود، دست خالی باشد، چه پاداشی می‌تواند به کسی دیگر بدهد.

[۴] مردم گروه چهارم آنان اند که منکر صفت رحیمیت خداوند متعال اند. به اینان حضرت مسیح موعود علیه السلام با استناد به صفات رحمانیت و مالکیت خداوند متعال پاسخ دادند. مثلاً اساس دین مسیحیان بر این امر است که خداوند متعال چون عادل است، لذا نمی تواند از گناه کسی بگذرد لذا محتاج به کفاره گشت تا اینگونه هم صفت رحمتش برقرار بماند و هم عدل. حضرت مسیح موعود علیه السلام فرمودند که بی شک خداوند متعال عادل است اما عدل، صفتش نیست. عدل صفت کسی می باشد که مالک نباشد و صفت مالک، رحم است. آری، اگر رحم مالک، برابر کار کسی ظاهر شود، آنگاه آن را می توان عدل گفت اما چون خداوند متعال مالک و رحمان نیز است لذا او را با چیزهای دیگر نمی توان قیاس کرد. ببینید خداوند متعال انسان را بدون هیچ عمل سابقش، گوش، دماغ، چشمان داده است؛ آیا کسی می تواند اعتراض کند که این مخالف عدلش است. پس اگر خداوند متعال بدون استحقاق انسان، می تواند چیزها را بدهد آنگاه چرا نمی تواند گناهان آدم را ببخشد. همچنین او مالک است و به دلیل مالک بودن هیچ اعتراضی به عدلش در صورت بخشیدن وارد نمی شود. قاضی بدون شک در شرایط عام نمی تواند گناه مجرم را ببخشد چون به وی از طرف مردم حق داوری داده شده است و هیچ کسی

حق ندارد که حقوق دیگران را ببخشد اما اگر خداوند متعال ببخشد، به آن هیچ اعتراض و ایرادی وارد نمی‌شود چون به او حق داوری از طرف دیگران داده نشده است بلکه او به سبب صفات مالکیت و خالقیت، در ذات خود حایز این حق می‌باشد؛ بنابراین عفو و گذشت او ضد عدل نیست.

[۵] پنجمین گروه مردم، کسانی بودند که صفت خالقیت خداوند متعال را به یک زمان محدود می‌نمودند. آن حضرت به آنها با استناد به صفت قیوم خداوند متعال پاسخ دادند و فرمودند: صفات الهی اقتضا می‌کند که در آنها هیچ تعللی صورت نگیرد و بلکه همیشه جاری باشند. معنای قیوم استوار نگه‌دارنده است و این صفت تمام صفات را احاطه می‌کند. حضرت مسیح موعود علیه‌السلام بر این امر بسیار تأکید داشتند که هیچ تعللی در صفات الهی نمی‌تواند صورت پذیرد. اصول و تئوری که آن حضرت تقدیم نمودند، از دنیای دیگر متفاوت است. برخی افراد می‌گویند که خداوند متعال جهان را از فلان زمان خلق کرده است، گویی قبل از آن، خداوند متعال بیکار بود و برخی افراد می‌گویند که دنیا از همیشه وجود دارد گویی آن نیز مثل خداوند متعال ازلی است. حضرت مسیح موعود علیه‌السلام فرمودند که این دو سخن اشتباه است. پذیرفتن این نظریه که در صفات خداوند متعال، در

یک زمانی تعللی رخ داده است، ضد صفت قیوم خداوند متعال است همچنین گفتن این که از وقتی خداوند متعال هست، دنیا هم وجود دارد، نیز ضد صفات خداوند متعال است. شاید برخی افراد سوال کنند که هر دو سخن چگونه می‌تواند اشتباه باشد، باید یکی از این دو درست باشد. این پندارشان به سبب قیاس بر مادیات است. در حقیقت برخی امور از عقل انسانی بالاتر می‌باشند و عقل به عمق و حقیقت آن نمی‌تواند برسد. آفرینش جهان چون قبل از آفرینش انسان‌ها و جمادات و حتی تخلیق ذره‌ها صورت گرفته است لذا عقل انسانی نمی‌تواند آن را درک کند. آنچه دو عقیده مزبور از سوی مردم عنوان می‌شوند، به آنها تعمق و تأمل کنید، هر دو، اشتباه به نظر می‌رسند. اگر کسی بگوید که از وقتی که خداوند متعال وجود دارد، این سلسله دنیا هم ادامه دارد در آن صورت این دنیا نیز مثل خداوند متعال ازلی ابدی قرار می‌گیرد و اگر کسی بگوید که سلسله خلقت محدود به هزاران میلیون یا میلیاردها سال است، آنگاه باید قبول کرد که خداوند متعال از ازل بیکار بود، فقط از چند هزار میلیون یا میلیارد سال خالق گشته است و این هر دو سخن اشتباه است. بنابراین درست این است که انسان حقیقت این امر را کاملاً نمی‌تواند درک کند و حقیقت، در میان این دو سخن وجود دارد. این مسئله همان‌طور

محیر العقول است که مسئلهٔ زمانه و جا و مکان است. این هر دو را محدود یا لا محدود تصور کردن خلاف عقل به نظر می‌رسد. حضرت مسیح موعود علیه السلام این مبحث را اینگونه فیصله دادند که نه هیچگاه صفت خالقیت خداوند متعال معطل بوده است و نه دنیا همیشه همراه خداوند متعال وجود داشته است؛ حقیقتی بین این دو امر وجود دارد. سپس شرح آن را اینگونه بیان کردند که مخلوق، قدمت نوعی دارد. هیچ چیزی، قدمت ذاتی ندارد. هیچ ذره‌ای، روحی، هیچ چیز به جز خدا قدمت ذاتی ندارد. اما این درست است که خداوند متعال از همیشه صفت خالقیت را به ظهور می‌رسانده است اما همزمان این نیز باید به خاطر سپرد که منظور حضرت مسیح موعود علیه السلام از قدمت نوعی، آن نیست که دیگران دارند که از وقتی خدا هست، مخلوق نیز وجود دارد. این عقیده باطل است و حضرت مسیح موعود علیه السلام معتقد به آن نیستند.

گفتن اینکه از وقتی خدا هست، مخلوق نیز وجود دارد، می‌تواند دو معنی داشته باشد که هر دو باطل است. اول اینکه هم خداوند متعال و هم مخلوق از یک زمانی وجود دارند و چون کلمهٔ «از یک زمانی» صرف نظر از اینکه هر قدر طولانی باشد، به زمان محدود اشاره دارد لذا چنین عقیده کاملاً باطل است. معنای

دوم این جمله آن می‌تواند باشد که مخلوق به همان معنا ازلی است که خداوند متعال ازلی می‌باشد و این معنا نیز، هم ضد آموزه اسلامی است و هم عقل. خالق و مخلوق به یک معنا نمی‌توانند ازلی باشند. لازم است که خالق تقدم داشته باشد و مخلوق تأخر. به همین علت است که حضرت مسیح موعود علیه السلام هیچگاه چنین ننوشته‌اند که مخلوق نیز ازلی است بلکه فرموده‌اند که مخلوق قدمت نوعی دارد و قدمت و ازلیت باهم فرق دارند. خلاصه، نزد حضرت مسیح موعود علیه السلام مخلوق قدمت نوعی دارد و ازلی نیست. در هر حال، خالق از مخلوق مقدم است و دوران وحدت، پیشتر از دوران خلق است. در این شک و تردیدی نیست که درک این رابطه خالق و مخلوق که در آن خالق هم ازلی باشد و هم دور وحدت اول باشد و مخلوق قدمت نوعی داشته باشد برای عقل انسانی سخت و دشوار است؛ اما با تعمق و تأمل به صفات الهی به نظر می‌رسد که همین عقیده درخور شأن خداوند متعال است. بجز این تمام عقاید دیگر منتج به شرک می‌شوند یا باعث انعقاد محدودیت غیرقابل قبول صفات الهی می‌شوند. در این چه شکی است که درباره خداوند متعال همان عقیده می‌تواند درست باشد که مطابق با صفات دیگر خداوند متعال باشد. هر عقیده‌ای که مخالف با صفات او باشد، پذیرفتنی

نیست. سپس این را نیز باید به خاطر سپرد که خداوند متعال لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ است. تلاش درک حقیقت افعال او همانند درک افعال انسانی بعید از عقل است. پس در حالی که مسئله خلق عالم از اموری است که عقل انسانی آنها را نمی‌تواند به طور کامل درک کند لذا بهترین و صحیح‌ترین روش همین خواهد بود که به جای حل این مسئله با قواعد مادی، باید آن را با صفات الهی حل کنیم تا از امکان اشتباه مصون بمانیم و همین روش را حضرت مسیح موعود علیه السلام پیشه کرده‌اند.

فکر می‌کنم که مفهوم نادرست «از وقتی» که اکنون در جهان وجود دارد، آن نیز مانع درک این مسئله می‌باشد و هیچ تعجب نیست که در تئوری نسبیت انیشتین به حدی پیشرفت صورت گیرد که این مسئله قابل درک شود.

آنچه حضرت مسیح موعود علیه السلام نوشته‌اند که دوران وحدت پیشتر از دوران آفرینش است، ضد بیان فوق نیست چون حضرت مسیح موعود علیه السلام برای آینده نیز از دوران وحدت خبر می‌دهند. اما باوجود این، آن حضرت جهت ارواح انعامی غیر منقطع و دائمی را قبول دارند و این عقیده دین آریه را رد می‌کنند که پس از میلیاردها سال ارواح از خانه نجات بیرون رانده خواهند

شد. از این معلوم گشت که مطابق عقیده آن حضرت فرا رسیدن دوران وحدت دیگر در آینده و همراه آن مصون ماندن ارواح از فنا ضد دوران وحدت نیست. در حقیقت مفهوم حقیقی دور وحدت را مردم نفهمیده‌اند. حالتی پس از مردن نیز در حقیقت از دوران وحدت است زیرا آنگاه عمل انسان در کار نیست بلکه انسان زیر تصرف خداوند متعال می‌باشد. هیچ اراده‌ای از او باقی نمی‌ماند. پس از مرگ، انسان همانند ماشین می‌شود. دار العمل [یعنی عمل با اراده] در این دنیا پایان می‌یابد و این حالت مخلوق ضد دوران وحدت نیست.

[۶] پیش از بعثت حضرت مسیح موعود علیه السلام دربارهٔ ذات خداوند متعال یک مبحث دیگری نیز در حال شکل گرفتن بود و آن این که مفهوم قدرت او را اشتباه درک می‌کردند. برخی از افراد می‌گفتند که اگر خداوند متعال قادر است پس وی می‌تواند دروغ هم بگوید یا می‌تواند فنا هم بشود و برخی می‌گفتند که نه صفات او به همین مقدار هستند که خودش بیان کرده است و نه دروغ می‌تواند بگوید. حضرت مسیح موعود علیه السلام این نزاع را نیز فیصله داده‌اند و فرموده‌اند که قدیر بودن خداوند متعال را در مقابل صفات دیگر قرار دهید و سپس به آن تعمق و تأمل فرمایید. آنجا که به نظر می‌رسد که وی قدیر است،

آنجا این نیز به چشم می خورد که خداوند متعال کامل است و فنا ضد کمال است. عنایت بفرمایید که اگر کسی بگوید که من پهلوان بزرگ و قدرتمندم آنگاه آیا می توان به وی گفت که ما قدرت تو را زمانی می پذیریم که با خوردن زهر بمیری. این نشانه قدرت وی نیست بلکه ضد آن است. پس کامل بودن خداوند متعال به این معنا نیست که در او ضعفی و نقصی هم وجود داشته باشد. در حقیقت این مردم معنای قدرت را درک نکرده اند. اگر کسی بگوید که من بسیار قوی و قدرتمند هستم، آیا این درست است که به وی گفته شود که اگر قدرتمند هستی پس نجاست بخور. این نشانه قدرت نیست بلکه علامت ضعف است و ضعف نمی تواند در وجود خداوند متعال وجود داشته باشد چرا که او ذاتی کامل است.

[۷] گروه هفتم نیز بوده اند که عقیده داشتند خداوند متعال پس از اجرای قضا و قدر، دست خالی می نشیند، بنابراین نمی تواند دعای کسی را مستجاب کند. درباره این مسئله حضرت مسیح موعود علیه السلام فرمودند که بی شک خداوند متعال قضا و قدر را جاری ساخته است اما از آن قضا و قدر یک تقدیر این نیز هست که هنگامی که بندگان دعا کنند، دعاهایشان را مستجاب می کند. آن حضرت چقدر پاسخ مختصری اما قانع کننده ای

داده‌اند. فرمودند که به یقین خداوند متعال این را مقدر و مقرر نموده است که اگر آدمی پیشگیری از مرض را رعایت نکند، بیمار خواهد شد اما به همراه آن، این نیز مقدر نموده است که اگر وی با تضرع و زاری دعا کند، شفا هم پیدا خواهد کرد. بنابراین باوجود جاری بودن قضا و قدر، تصرف خداوند متعال نیز در جریان است. فارغ از این پاسخ، حضرت مسیح موعود علیه السلام نمونه‌های عملی استجاب دعا نیز تقدیم نموده‌اند.

[۸] دربارهٔ اجرای صفات الهی نیز اختلاف به وجود آمده بود. آن حضرت آن را نیز رفع نمودند و خبر دادند که هر صفت خداوند متعال چهارچوبی دارد. وی همزمان هم رحیم است و هم شدیدالعقاب. شخصی به دار مجازات آویخته شد؛ وی مجرم بود لذا تحت صفت شدیدالعقاب خداوند متعال عقوبت شد. اما تاییدات دیگر خداوند متعال که مربوط به مرگش نبودند، تا لحظه آخر حیاتش برای او ظاهر می‌شدند. اما حالت انسان‌ها اینگونه نیست که همزمان چندین صفت از وی به عمل آیند. امکان ندارد که انسان همزمان هم ترحم کند و هم عذاب دهد. اما خداوند متعال چون کامل است لذا تمام صفاتش همزمان با یک میزان می‌توانند ظاهر شوند. اگر چنین نباشد، دنیا نابود خواهد شد؛ مثلاً

اگر صفت رحم خداوند متعال جاری شود و صفت خشم ظاهر نشود، آنگاه تمام مجرمان رها می‌شوند و اینگونه دنیا نابود خواهد شد. بنابراین تمام صفات خداوند متعال در چهارچوب خود کار می‌کنند.

[۹] نهمین عقیده نادرست در مورد ذات خداوند متعال این گونه نشر می‌یافت که برخی افراد تصور می‌کردند که همه چیز خداست. با اصول بیان شده آن حضرت، این عقیده نیز رد می‌شود زیرا مالکیت نیز از صفات الهی است و تا وقتی که مخلوقی دیگر وجود نداشته باشد، خداوند متعال نمی‌تواند مالک باشد. برخی افراد علیه این عقیده این مطلب را می‌گفتند که خداوند متعال روی عرش نشسته است، این عقیده نیز با آن اصل مزبور رد می‌شود چون صفات دیگر خداوند متعال حاکی از این هستند که خداوند متعال محدود نیست و راجع به عرش خداوند متعال آن- حضرت فرمودند که کلماتی مانند عرش و کرسی وغیره به معنای این نیستند که آنها چیزهای مادی هستند و همچنین عرش تختی ساخته و پرداخته از طلا یا مس نیست که روی آن خداوند متعال نشسته است بلکه معنای آن، آن صفات خداوند متعالند که مربوط به حکومت‌اند و درباره ظهور آن صفات گفته می‌شود که گویی وی روی تخت نشسته است.

[۱۰] علاوه بر همه این امور، یکی از کارهای مهمی که حضرت مسیح موعود علیه السلام در باب ذات خداوند متعال انجام دادند، این بود که آن حضرت توجه مردم را به خداوند متعال مبذول ساختند و در آنها مهر و محبت راستین به خداوند متعال ایجاد نمودند. صدها هزار نفر را مقرب الهی ساختند و آنانی که تا هنوز به آن حضرت ایمان نیاورده‌اند، توجه‌شان نیز به سوی خداوند متعال چنان معطوف شده که قبل از ادعای آن حضرت نبوده است. درباره ذات خداوند متعال اشتباهات بسیار دیگر نیز بودند که آن حضرت مفصلاً یا مختصراً رفع نمودند اما به عنوان مثال نمونه‌های فوق را ذکر کردم.

چهارمین کار حضرت مسیح موعود علیه السلام

چهارمین کاری که حضرت مسیح موعود علیه السلام انجام دادند این است که حقیقت کلام الهی را آشکار نمودند و تصورات نادرستی را که درباره آن شیوع پیدا کرده بود، اصلاح نمودند.

اول: الهام

در مورد وحی یا الهام تصورات خطرناکی در مردم ایجاد شده بودند. مردم تصور می‌کردند که

[الف] الهام یا آسمانی است یا شیطانی

[ب] و تنها به پیامبران وحی می‌شود

[ج] برخی مردم فکر می‌کردند که الهام در کلمات نازل نمی‌شود بلکه علومی که از نور دل حاصل شوند، نامش الهام است.

[د] برخی به این شبهه دچار شده بودند که الهام و خواب نتیجه کیفیت ذهنی آدم می‌باشد.

[ه] برخی تصور می‌کردند که عقیده الهام لفظی مانع پیشرفت ذهنی انسان است.

[و] معمولاً مردم دچار این اشتباه شده بودند که اکنون دیگر سلسله الهام منقطع شده است. خلاصه بسیاری از وسوسه‌های

نادرست درباره الهام در مردم وجود داشتند. حضرت مسیح موعود علیه السلام تمام اینها را اصلاح نمودند.

با این پندار که الهام فقط یا آسمانی است یا شیطانی، بسی نتایج خطرناکی سرچشمه می گرفتند. هنگامی که مردم برخی مدعیان را صادق تصور می کردند، وحی شان را نیز وحی آسمانی تلقی می کردند. پاره‌ای از خواب‌های مردم هنگامی که به حقیقت نمی پیوستند، آنها از حقیقت الهام و خواب منکر می شدند و غیره. آن حضرت با حل این مسئله دنیا را از آزمایش‌های زیادی مصون نمودند. از کتاب‌های آن حضرت معلوم می شود که الهام دو نوع بزرگ دارد.

[۱] الهام راستین [۲] الهام دروغین

الهام راستین آن است که در آن خبر از واقعه درست یا صداقتی داده می شود. آن نیز چندین نوع دیگر دارد.

[الف] الهام آسمانی

[ب] الهام شیطانی

[ج] الهام نفسانی

الف: وحی آسمانی: من در نوع الهام راستین، الهام شیطانی و الهام نفسانی را نیز شامل کرده‌ام چرا که از کلام حضرت مسیح موعود علیه السلام به اثبات می‌رسد که قرآن مجید و تجربه شاهد بر این امر است که گاهی الهام شیطانی و الهام نفسانی نیز می‌تواند راست باشد اما اگر چنین الهام محقق شود، آنگاه ما اقرار خواهیم کرد که به حقیقت پیوسته اما آن را الهام آسمانی قرار نخواهیم داد.

آن حضرت چندین نوع الهام‌های آسمانی تعریف کردند:

[۱] **وحی پیامبران** که وحی یقینی و قطعی نامیده می‌شود.

[۲] **وحی مصفای اولیا** که آن نیز نادرست نمی‌باشد اما یقینی و قطعی خوانده نمی‌شود. آن در خود آیات و نشانه‌هایی ندارد که بر دنیا حجت باشد و انکار آن گناه باشد. ولی بدون شک مصفی می‌باشد اما همراه خود دلایل زبردست ندارد که برای مردم حجت قرار داده شود.

[۳] **وحی سالکان** است که می‌توان آن را وحی اصطفایی خواند. یعنی این وحی جهت دادن مقام و بزرگی به سالکان نازل می‌شود اما آنقدر صاف و واضح نیست که مال اولیاءالله می‌باشد.

[۴] وحی آزمایشی سالکان و مومنان: این وحی جهت تجربه، آزمایش و امتحان مومنان و برای اظهارِ همت‌شان نازل می‌شود.

[۵] وحی جبیزی: این نوع وحی از الهام حضرت مسیح موعود علیه السلام معلوم می‌شود. من مطابق کلمات این وحی نامش را جبیزی نامیده‌ام. شرح آن این است که هدف اصلی مومن کامل تقرب به خدا می‌باشد و او جهت رسیدن به آن وسیله‌ای خاص را تعیین نمی‌کند. برخی افراد ناقص در کنار تلاش و کوشش خود این خواستهٔ نفسانی را نیز همراه دارند که به این قرب بدین گونه نایل شوند که به آنها وحی نیز شود و آرزوی وحی را هم جهت قرب الهی ندارند بلکه برای رسیدن به درجه و مقام بالا دارند. خداوند متعال باتوجه به آرزوی شدیدشان، گاهی به آنها نیز از لطف و رحمت خویش وحی می‌کند همانگونه که چنانچه به موقع غذا خوردن سگی بیاید، آدم جلوی آن نیز تکه‌ای از نان یا گوشت می‌اندازد. چنین الهام درحقیقت آزمایش سخت است که غالب اوقات مایهٔ لغزش می‌گردد. جبیز چون به تکهٔ خشک شده می‌گویند لذا به مناسبت آن، این وحی را وحی جبیزی نام نهادم.

[۶] نوع ششم وحی آن است که بر غیر مومنی نازل می‌شود که در فطرت خویش سعادت دارد. نام این وحی را **وحی ارشادی** نهاده‌ام؛ یعنی وحی‌ای که به هدایت، راهنمایی و سوق می‌دهد.

[۷] نوع هفتم وحی، **وحی طفیلی** است که به کفار و بدکاران نه به خاطر هدایت دادن و ارشاد بلکه جهت اتمام حجت نازل می‌شود. این وحی را وحی طفیلی نام نهاده‌ام زیرا این وحی به این سبب نازل می‌شود که بر حقانیت پیامبران دلیل باشد. تمام انواع مزبور وحی آسمانی‌اند.

[ب] **وحی شیطانی**: چنانکه سابقاً ذکر کرده‌ام که برخی الهام‌های شیطانی نیز راست است. خداوند متعال در قرآن شریف می‌فرماید **إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخُطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ** **شَهَابٌ ثَاقِبٌ** [صافات: ۱۱] یعنی زمانی که امور آسمانی در روی زمین شروع به ظهور می‌کنند، شیطان هم کمی خبر از آن ربوده و به یاران خویش می‌رساند. اگرچه خداوند متعال سامان بطلان آن را فراهم می‌سازد اما به هر حال برخی سخنان افرادی که با ارواح خبیث و فاسد رابطه دارند، گاهی درست از آب در می‌آید. حضرت مسیح موعود علیه السلام می‌فرمایند که اگر چنین خواب‌ها و منظره‌ها

از روی اتفاق راست هم ثابت شود، در آنها هیبت و شوکت نمی‌باشد بلکه ناقص و مبهم است.

[ج] وحی نفسانی: یعنی چنین وحی یا خوابی که در اثر کیفیات ذهنی دیده شود. این وحی یا خواب نیز گه گاهی راست از آب در می‌آید. به طوری که ذهن آدم در حالت بیداری با قیاس و سنجش امور دربارهٔ آینده به نتیجه‌ای می‌رسد و آن نتیجه یا حدسش به حقیقت می‌پیوندد، همینطور گاهی در حالت خواب نیز وی برخی حدس و گمان می‌زند و بخشی از آن محقق نیز می‌شود. راست بودن وحی یا خوابش دال بر این نیست که وی از طرف خداوند متعال است. درحقیقت چنین خواب‌ها چند نوع دارد.

[۱] خواب‌هایی مربوط به امور طبیعی مثلاً درمورد بیماری‌ها. بیماری یکهو به وجود نمی‌آید بلکه قبل از ظهور آن چند ساعت پیش یا چند روز پیش یا چند هفته پیش در بدن تغییراتی شروع می‌شود. چنین تغییرات را گاهی اوقات ذهن انسانی احساس نموده و به صورت منظره‌ای نشان می‌دهد و آن محقق می‌شود چون آن یک حدس طبیعی می‌باشد. چنین تغییرات بیماری‌ها در فواصل مختلف زمانی به وقوع می‌پیوندند. مثلاً زهر سگ هار

از دوازده روز گرفته الی دو ماه به تکمیل می‌رسد. پس ممکن است که شخصی را سگ هار گاز بگیرد و ذهن آن شخص در آن فاصله به تکامل رسیدن زهر سگ هار، کیفیات جسمی خود را احساس نموده و آن را در صورت منظره‌ای بنمایاند. اگرچه این خواب یا وحی راست خواهد بود اما فعل نفس انسانی است نه آسمانی.

[۲] نوع دوم این وحی، وحی عقلی می‌باشد. مثلاً اگر کسی در حال فکر کردن نسبت به امری بخواهد و ذهنش در حالت خواب نیز آن فکر و تعمق را ادامه دهد [بخشی از ذهن در حالت خواب نیز کار می‌کند] و هنگامی که به نتیجه‌ای برسد، آن نتایج را در منظره‌ای نشان دهد. غالب اوقات این نتایج همانند نتایج عقلی و منطقی درست است اما باوجود درست بودن آن، این خواب را خواب آسمانی نخواهیم گفت بلکه خواب نفسانی تلقی خواهیم کرد چون سرچشمه آن خواب، مغز انسانی است نه امر خاص خداوند متعال.

دو نوع مزبور به نحوی، آسمانی نیز هستند چرا که آنها مطابق قوانین وضع شده خداوند متعال موجب هدایت و راهنمای انسان می‌شوند اما به هر حال مطابق تقدیر عام هستند؛ ظهور آنها در

اثر دستور خاص روی نمی‌دهد. یک نوع دیگر خواسته‌های نفسانی نیز وجود دارد و آن کاملاً نفسانی است اما باز گاهی اوقات راست از آب در می‌آید، آن، خواب آشفته و پراکنده است.

[۳] نوع سوم خواب یا الهام به سبب پراکندگی و آشفتگی ذهن به وقوع می‌پیوندد. کسی که حدس‌های مختلفی می‌زند گاهی یکی از حدس‌هایش درست هم ثابت می‌شود اما تحقق آن نه ربطی به دستور خداوند متعال دارد و نه به قانون طبیعت بلکه مبتنی بر اتفاق است.

اکنون من درباره **وحی دروغین** بیان می‌کنم. آن نیز چندین نوع دارد.

[۱] **وحی شیطانی**: شیطان چون قیاس را به کار می‌گیرد، لذا غالب اوقات قیاس او نادرست واقع می‌شود، سپس او دروغ هم می‌گوید.

[۲] **خواب نفسانی**: این نیز چندین نوع دارد.

[الف] خوابی که نتیجه خرابی مغز است.

[ب] خوابی که در نتیجه خواهش یا آرزو دیده می‌شود. چنانکه در کشور ما مثل می‌گویند: ”بلی کو چھچھڑوں کی خوابیں“ یعنی گربه

خواب گوشت می‌بیند.^۱ در این نوع خواب و در خواب جبیزی ظاهراً مناسبتی و شباهتی به نظر می‌رسد اما تفاوتی نیز وجود دارد و آن اینکه خواب جبیزی آن است که خداوند متعال جهت محقق نمودن آرزوی آدم نشان می‌دهد اما این نوع خواب را خداوند متعال نازل نمی‌کند بلکه به سبب تاثیر آرزوی انسان، نفس انسانی از خود این خواب را ایجاد می‌کند.

[۲] اشتباه دومی که مردم گرفتار آن شده بودند این بود که الهام یا وحی تنها به پیامبر می‌شود. این پندار کاملاً اشتباه و موجب ایجاد دون همتی در امت و مایهٔ بستن درهای حقیقی قرب الهی بود. در نتیجهٔ این عقیده مردم تنها به تدابیر انسانی بسنده می‌کردند و آن فضل الهی را که تنها راهی برای پی بردن به رضایت او می‌باشد، فراموش کرده بودند. حضرت مسیح موعود علیه السلام این پندار را نیز اصلاح نمودند و فرمودند که وحی و الهام می‌تواند به هر کسی نازل شود اما وحی و الهام نیز درجات و مقاماتی دارد. به پیامبران، وحی پیامبران القا می‌شود، و به مومنان، وحی مومنان القا می‌شود، کافران را وحی کافران القا

^۱ ضرب المثل فارسی "شتر در خواب بیند پنبه دانه" مترادف این ضرب المثل اردو است. مترجم

می‌شود. با آشکار نمودن این حقیقت، حضرت مسیح موعود علیه السلام این فتنه را رفع نمودند که گاهی به غیر مومن نیز وحی راستین می‌شود و وی فکر می‌کند که از مقربان الهی است. آن- حضرت افزودند که از این قبیل افراد نیز گاهی اوقات وحی راستین دریافت می‌کنند اما در میان وحی پیامبران و اولیا و کافران این فرق وجود دارد که وحی پیامبران و اولیا همراه خود قدرت دارد اما در وحی کافران قدرتی نیست.

اشتباه سومی که مردم به آن دچار شده بودند، این بود که برخی افراد فکر می‌کردند وحی در کلمات نازل نمی‌شود، بلکه همان نور دل، وحی نام دارد. آن حضرت این پندار مردم را نیز اصلاح نمودند. بی‌دینان و بهائیان و اغلب مسیحیان نیز همین عقیده را داشتند و مسلمانان تحصیل کرده نیز به کثرت گرفتار این شبهه شده بودند. آن حضرت در برابر این قبیل مردم اول تجربه و مشاهده خویش را عنوان نمودند و سپس فرمودند که من کلمات وحی را می‌شنوم لذا من این پندار را رد می‌کنم که وحی در کلمات نازل نمی‌شود.

پاسخ دوم آن حضرت این بود که الهام و خواب در فطرت انسانی به ودیعه گذاشته شده است و هر انسان در دل این آرزو را دارد

که به خدا برسد و پاسخ این آرزوی فطرت هم باید وجود داشته باشد. تنها خیال دل نمی‌تواند پاسخگوی جوشش آن مهر و محبت باشد که در دل انسان برای ملاقات با خداوند متعال نهاده شده است. تنها خواب و الهام می‌تواند جوابگوی آن باشد. همچنین آن حضرت فرمودند که خواب و الهام تنها منحصر به پیامبران نیست بلکه اغلب افراد جهان کم و بیش نصیبی از آن می‌برند؛ حتی زشتکارترین افراد نیز که شغل‌شان زشتکاری است، گاهی از آن سهمی می‌برند. بنابراین چگونه می‌توان از چیزی انکار کرد که اغلب انسان‌ها شاهد آن هستند و صرف نظر از کم یا زیاد بودن آن اکثر افراد جهان آن را دریافت می‌کنند؛ حال چگونه می‌توان گمان برد که مابقی جهان که از آن سهمی می‌برند، اما پیامبران از آن هیچ بهره‌ای نمی‌برند در حالی که غایت و هدف ایجاد آن، تکمیل نبوت است. هنگامی که صدها هزار کافر نیز گواهی می‌دهند که به آنها وحی می‌شود یا خواب‌هایی را می‌بینند، در آن صورت وجود الهام یا خواب ناممکن نیست و اگر ناممکن نیست آنگاه دربارهٔ پیامبران این گفتار که به آنها وحی نمی‌شود بلکه آنها نام افکار دل خویش را نام الهام می‌نهادند، بی‌نهایت نادانی است.

علاوه بر این، آن حضرت فرمودند که الهام به زبان‌هایی نیز نازل می‌شود که ملهم نمی‌داند. اگر الهام تنها خیال بود، باید به همان زبان نازل می‌شد که ملهم می‌داند و به زبانی نمی‌شد که وی بلد نیست. اما گاهی اوقات به ملهمان به زبان‌هایی وحی می‌شود که آنها اصلاً بلد نیستند. پس معلوم گشت که الهام در کلمات نازل می‌شود و نام افکار، الهام نیست.

معمولاً مردم درباره الهام لفظی این ایراد می‌کنند که آیا خدا زبان هم دارد و لب هم دارد که با آن تکلم می‌کند؟ پاسخ آن را، حضرت مسیح موعود علیه السلام این گونه دادند که خداوند متعال برای تکلم حاجتی به زبان مادی ندارد چون او لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ است. آنانی که قبول دارند که خداوند متعال جهان را بدون دستان مادی خلق نموده است، برای آنها پذیرش این نکته سخت نیست که او بدون زبان مادی توان سخن گفتن هم دارد.

آن حضرت یکی از پاسخ‌ها این دادند که بدون وحی که در کلمات پر شوکت باشد، این یقین و اطمینان هم به دست نمی‌آید که از طرف خداوند متعال به انسان دستوری داده شده است. بنابراین لازم است که دستور از بیرون بیاید تا بتوان پی برد که قدرت دیگری این کلمات را نازل کرده است.

[۴] اشتباه چهارم برخی مردم در مورد وحی این بود که آنها تصور می‌کردند که الهام نتیجه کیفیت ذهنی آدم است. درباره آن، حضرت مسیح موعود علیه السلام فرمودند که بدون شک چنین نیز اتفاق می‌افتد اما گفتن این که همیشه همین‌طور اتفاق می‌افتد و هیچگاه از ناحیه قدرت خارجی وحی نازل نمی‌شود، اشتباه است چون بر پیامبران و مومنان برخی الهاماتی نازل می‌شود که بالغ بر علمی است که ذهن انسان نمی‌تواند آنها را کشف کند. مثلاً وحی، اخبار بزرگ درباره آینده را دربر دارد. آن حضرت پاسخ دوم این دادند که اگر منظور از کیفیت ذهنی این باشد که الهام نتیجه فساد مغزی است آنگاه چرا آنانی که الهام دریافت می‌کنند، دارای بهترین ذهن می‌باشند. دارا بودن بهترین مغز دلیل بر آن است که الهام نتیجه ذهن فاسد نیست.

تعجب می‌کنم از کسانی که الهام را نتیجه خرابی ذهن می‌دانند، چون نمی‌اندیشند که ذهن انسانی در پیری ضعیف می‌شود، اما بر پیامبران پیری هیچ تأثیری نمی‌گذارد بلکه در آن برهه از زمان بر شوکت و شأن الهاماتشان افزوده می‌شود.

[۵] شبهه پنجم درباره الهام این طور مطرح می‌شود که: وجود الهام مانع پیشرفت ذهنی و عقلی انسان است چون وقتی از وحی

امری دریافت شد، آنگاه برای مردم چه نیازی به فکر و تأمل باقی می‌ماند؟

آن حضرت این اشتباه را با معطوف نمودن توجه مردم به این امر رفع نمودند که الهام مخالف پیشرفت ذهنی نیست بلکه خداوند متعال آن را جهت پیشرفت ذهنی برقرار نموده است. با نگاه کردن به کارخانه جهان معلوم می‌شود که سلسلهٔ روحانی و جسمانی هر دو متوازی و مشابه همدیگر در جریانند. در سلسلهٔ جسمانی برای هدایت و راهنمایی انسان، همراه عقل، تجربه گذاشته شده تا نقص و ضعف عقل را از بین ببرد و انسان از احتمال اشتباه مصون بماند. در سلسلهٔ روحانی به جای تجربه، الهام همراه عقل گذاشته شده است تا عقل با اشتباه خویش انسان را به چاه نابودی و هلاکت نیندازد. اگر برای امور جسمانی تنها عقل نمی‌تواند کافی باشد و محتاج به کمک تجربه است، آنگاه در عالم روحانی تنها تکیه بر عقل چگونه می‌تواند درست باشد و چگونه می‌توان قیاس کرد که خداوند متعال در سلسلهٔ جسمانی که ادنی و حقیر نیز است، جهت رفع عیوب و نقص‌های عقل تجربه را همراه آن نموده است و در سلسلهٔ روحانی که عالیتر است، جهت کمک عقل هیچ چیزی را خلق ننموده باشد؟

اگر کسی بپرسد که چرا تجربه همانند سلسلهٔ جسمانی، در سلسلهٔ روحانی نیز همراه عقل قرار داده نشده است؟ پاسخ آن، این است که تجربه پس از چندین لغزش و خطا به نتیجهٔ اصلی می‌رساند. زندگی دنیوی چون گذراست لذا در ارتباط با آن هیچ عیبی ندارد که آدم به هنگام کسب تجربه خطایی هم بکند، اما در مورد زندگی آینده که زندگی همیشگی و دایمی است، اگر اجازه داده می‌شد که انسان لغزش بخورد و خطا بکند در آن صورت صدها هزار نفر که قبل از تجربه در حال لغزش و خطا می‌مردند، از پیدا کردن حق محروم می‌ماندند و به شدت ضرر می‌کردند و پیشرفت و ترقیات زندگی دایمی را نمی‌توانستند حاصل کنند در حالی که آنان در واقع برای آن زندگی دایمی خلق شده بودند. علاوه‌براین، باید به خاطر سپرد که برای تجربه نیز نیاز به بنیان و اساس کار می‌باشد. امور معنوی چون غیر ملموس و مخفی است، لذا حصول تجربه دربارهٔ آنها نسبت به امور مادی مشکلتر و دشوارتر است. شاهد هستیم که باوجود اینکه علوم تجربی در باب ماده بی‌نهایت پیشرفت کرده‌اند باز درباره افعال ذهن که مربوط به عقل و اراده است باوجود اینکه آن مثل روح لطیف هم نیست، بسیار کم تحقیق شده است بلکه باید گفت

که باوجود گذشت این همه زمان از تخلیق کائنات تا به حال در این عرصه تحقیقی حتی شروع هم نشده است.

[۶] شبهه ششم که مردم گرفتارش بودند، این بود که سلسله الهام اکنون کاملاً منقطع و بسته شده است. این عقیده تنها مال مسلمانان نبود بلکه ادیان دیگر نیز همین عقیده را داشتند. یهودی، مسیحی، هندو، همه در اوایل به الهام اعتقاد داشتند اما اکنون درهای آن را بسته می‌پندارند.

حضرت مسیح موعود علیه السلام اشتباه این عقیده خطرناک را بر دنیا عیان ساختند و فرمودند که الهام از طرف خداوند متعال برای بندگانش انعام و عامل ایجاد پیوند قوی و غیر منقطع میان بنده و خداوند متعال است و او را به مقام یقین و اطمینان می‌رساند؛ با منقطع شدن سلسله آن، از دین و معنویت چه چیزی باقی می‌ماند؟ آن حضرت به مسلمانان متوجه ساختند که پیامبر اکرم ﷺ به این خاطر مبعوث شده بودند که توسط ایشان باران رحمت خداوند متعال بیش از پیش بر دنیا ببارد بنابراین پس از بعثت آن حضرت این انعام منقطع نشده بلکه در آن پیشرفت زیادی صورت گرفته است.

آن حضرت پاسخ دوم اینگونه دادند که وحی و الهام تنها به خاطر نازل کردن شریعت نیست بلکه اهداف دیگر نیز دارد، و یکی از آنها این است که خداوند متعال از طریق وحی بندگان خود را نسبت به وجود خود اطمینان کامل می‌بخشد. عنایت بفرمایید ایمان کسی که با او، خداوند متعال سخن می‌گوید، در مقابل ایمان فردی که تنها این مطلب را می‌گوید که خدا وجود دارد از زمین تا آسمان تفاوت دارد. حضرت پیامبر اکرم ﷺ شریعت را کامل نموده‌اند اما برای رساندن مسلمانان به مرتبه یقین و اطمینان قلبی نیاز به الهام و وحی وجود دارد.

پاسخ سوم آن حضرت این است که خداوند متعال توسط الهام از معارف خبر می‌دهد. آن علوم معنوی را که با تلاش و زحمتِ صدها سال هم نمی‌توان کشف کرد، خداوند متعال توسط الهام در ظرف یک ثانیه از آنها خبر می‌دهد. بنابراین، این راه آسان تعلیم را چگونه می‌توان بر امت محمدیه بست. آن حضرت توسط وجود خویش به اثبات رساندند که با سرعتی و به طور کاملی که الهام از معارف روحانی پرده بر می‌دارد، نظیر آن در کوشش و تلاش انسانی یافت نمی‌شود. اموری که علما با بحث‌های سیزده قرن هم نتوانستند حل کنند، آن حضرت در ظرف چند سال با

کمک الهام حل نمودند و با کمک آن دلایل، علمای احمدی اسلام را در سراسر جهان بر تمام ادیان دیگر غالب می گردانند.

آن حضرت پاسخ چهارم این دادند که یکی از اهداف الهام ابراز عشق و علاقه نیز است. تا وقتی که خداوند متعال بر بندگان خاص خویش وحی نکند، تا آنگاه سوزش و شور عشق و محبتشان چگونه می تواند تسلی بگیرد.

خلاصه، آن حضرت به اثبات رساندند که سلسله وحی و الهام جاری است و ادامه دارد چون اگر الهام را منقطع بپذیریم، آنگاه باید قبول کنیم که در چندین صفت الهی تعطل روی داده است. اینجا ممکن است این اعتراض مطرح شود که تعطل گذرا و عارضی را شخص حضرت مسیح موعود علیه السلام نیز قبول داشته اند چون آن حضرت فرموده اند که گاهی اوقات خداوند متعال یکی از صفات خویش را منقطع می کند تا صفت دیگری ظهور بپذیرد؛ اگر اینگونه ممکن است پس در آن صورت در قبول این امر چه عیبی دارد که الهام را خداوند متعال تا قیامت بسته و منقطع نموده است. باید به خاطر سپرد که حضرت مسیح موعود علیه السلام تعطل را در صورتی پذیرفته اند که دو صفت باهم در تضاد باشند و اگر تضادی در صفات وجود نداشته باشد، تعطلی

در آن صفات را قبول نکرده‌اند چون جاری بودن وحی با هیچ صفت خداوند متعال در تضاد نیست، لذا درباره آن پذیرفتن تعطل درست نیست.

اگر کسی بگوید که باوجود پذیرفتن جاری بودن سلسله وحی و الهام، باز تعطل رخ می‌دهد زیرا پس از ظهور یک مجدد یا مصلح، مجدد دیگری پس از صد سال ظهور می‌کند و اینگونه برای مدت زمانی محدود، شما نیز تعطل در نزول الهام را قبول دارید. پاسخ آن، این است که در نگاه حضرت مسیح موعود علیه السلام اینگونه هیچ تعطلی روی نمی‌دهد چون آن حضرت این مطلب را فرمودند که وحی تنها به پیامبر یا مجدد القا می‌شود بلکه فرمودند که الهام بر مومنان نیز نازل می‌شود بلکه گاهی اوقات بر کافران و زشتکاران هم نازل می‌شود. چون زمین به شکل دایره است و هر لحظه در برخی نقاط جهان مردم خوابند لذا کاملاً امکان پذیر است که در هر ثانیه به صدها و هزاران نفر وحی شود بلکه در واقع حتی یک ثانیه هم در نزول الهام و وحی تعطلی روی نمی‌دهد. من شخصاً حاضرم به فردی انعام بدهم که به اثبات برساند که حتی یک روز اینگونه گذشته که در آن هیچ کسی خوابی ندیده یا به کسی وحی نشده. اگر این به اثبات رسد، در آن صورت می‌توان تعطل را پذیرفت و گرنه، خیر.

آن حضرت از آیات قرآن شریف هم به اثبات رساندند که خداوند متعال به جاری بودن وحی و الهام وعده داده است و خداوند متعال در وعده‌های خویش دروغگو نیست.

اگر کسی بگوید که رؤیا که هر کسی می‌تواند ببیند، بحث راجع به رؤیا نیست بلکه درباره الهام است. پاسخ آن، این است که سوال اصلی این است آیا همچنان هم خداوند متعال جهت هدایت و راهنمایی مردم سامانی فراهم می‌سازد یا نه؟ اگر فراهم می‌سازد، در آن صورت این بیهوده است که از یک سو قبول داشته باشیم که خداوند متعال می‌تواند به چشمان کلمات نوشته شده را ارائه دهد، یا در زبان تصویری، مشیت خویش را ظاهر سازد، و از سوی دیگر بگوییم که خداوند متعال با ایجاد صدا که به آن، الهام می‌گویند، نمی‌تواند مشیت خویش را بر گوش‌ها ابراز کند در حالی که پی بردن به رضایت سرور، تقاضای طبیعی است، لذا هیچ مانعی ندارد که خداوند متعال آن را برآورده نسازد و بستن در الهام بی‌نهایت ظلم است و آن از خداوند متعال بعید است.

رفع اشتباهات در مورد قرآن شریف

در مورد کلام الهی به ویژه درباره قرآن شریف بین مردم اشتباهات فراوان شیوع یافته بودند، حضرت مسیح موعود علیه

السلام آنها را نیز رفع نمودند. به طور مثال [۱] یک اشتباه برخی مسلمانان این بود که آنها در مورد قرآن شریف این عقیده داشتند که در آن تغییراتی رخ داده است و برخی بخش‌های آن به طبع نرسیده است. آن حضرت این باور را رد نمودند و فرمودند که قرآن کریم کتاب کاملی است. تمام نیازهای انسان که مربوط به دین است، در آن بیان شده است. اگر برخی بخش‌های آن حذف شده بودند، در آن صورت به طور حتم در تعالیم آن نقصی وجود می‌داشت و ترتیب مضامین هم خراب می‌شد، اما نه در تعالیم آن هیچ نقصی وجود دارد و نه ترتیب آن بهم خورده است. پس معلوم گشت که هیچ بخش قرآن حذف نشده است.

حضرت مسیح موعود علیه السلام فرمودند که قرآن ادعا کرده است و دیگران را به چالش کشیده است که در آن، تمام نیازهای اخلاقی و معنوی تامین شده است اما اگر بخشی از آن حذف می‌بود، لازم بود در مورد برخی امور ضروری اخلاقی یا معنوی هیچ دستور و راهنمایی یافت نشود، اما اینطور نیست؛ در آن برای هر نیاز معنوی درمانی وجود دارد و اگر این تصور شود که باوجود حذف شدن بخشی از قرآن کریم هیچ نقصی رخ نداده است، در آن صورت آنانی که آن بخش را حذف کرده‌اند، حق دارند که بخش بیهوده از قرآن را حذف کنند چون بودن آن بخش، مایه

کاهش حسن قرآن کریم بود نعوذبالله من ذالک. اگر آن بخش تاکنون باقی می‌ماند، مردم لب به اعتراض می‌گشودند که این بخش چه فایده‌ای دارد و چرا در قرآن کریم هست؟ به سبب این عقیده، به یاد رخدادی افتادم؛ من کوچک بودم که نیمه شب سر و صدا بلند شد و مردم بیدار شدند. حضرت مسیح موعود علیه السلام یک نفر را فرستادند که ببیند چه خبر شده. وی در حال خندیدن برگشت و خبر داد که قابله پس از زایمان کسی بر می‌گشت که در راه نانک فقیری او را دید و شروع کرد به کتک زدنش، آن زن سر و صدا ایجاد کرد و مردم جمع شدند. وقتی مردم از نانک پرسیدند که چرا زن را کتک می‌زنی؟ گفت که او عضلاتم را قطع کرده و برده است به این خاطر او را می‌زنم. مردم به وی گفتند تو که سلامت هستی، هیچ کسی عضلاتت را قطع نکرده است، وی با بسیار تعجب گفت که اهان و آن قابله را رها کرد و رفت همین حال آنانی است که معتقد به واقع شدن تغییرات در قرآن اند، اصلاً تعمق و تأمل نمی‌کنند که قرآن کریم امروز نیز کتاب کاملی است، اگر بخشی از آن حذف می‌شد، در کمال آن، نقص و عیبی پدیدار می‌شد.

خلاصه، دلیل کامل بودن قرآن کریم، خود قرآن شریف است. اگر حضرت عثمان یا صحابی دیگر یک آیه را هم از آن حذف

می کردند، در آن نقصی واقع می شد. اما جای تعجب است که باوجود این گفتار که از آن ده جزء کم شده است، هیچ نقصی در آن دیده نمی شود. در این صورت باید مسائل بزرگ و مهمی می بود که قرآن شریف ناگفته گذاشته باشد اما در قرآن کریم تمام امور که مربوط به دین و معنویت است، وجود دارد.

[۲] عقیده دوم در مسلمانان این ایجاد شده بود که بخشی از قرآن منسوخ است. حضرت مسیح موعود علیه السلام به آن به نحو بسیار زیبا پاسخ دادند و آیاتی را که مردم منسوخ قرار می دادند، چنان معارف آنها را بیان فرمودند که با شنیدن آن، دشمنان و معاندان به ورطه حیرانی افتادند و مطابق عقیده آن- حضرت هیچ آیه ای وجود ندارد که نمی توان نیاز آن را اثبات نمود. اکنون همان غیر احمدی ها که برخی آیات را منسوخ می گفتند، در برابر دشمنان اسلام آن آیات را تقدیم می کنند و برتری اسلام را به اثبات می رسانند. به طور مثال قبلاً آیه **لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ الْكَافِرُونَ: [۷]** را منسوخ تصور می کردند، اکنون همین آیه را جلوی معاندان اسلام تقدیم می کنند.

[۳] اشتباه سوم مردم درباره قرآن کریم این بود که اغلب مسلمانان به این، باور کرده بودند که تمام معارف آن در ازمنه

گذشته بازگو شده است. این شبهه را نیز آن حضرت رفع نمودند و علیه آن با تأکید بسیار صدا بلند کردند و به اثبات رساندند که نه تنها این که در زمان‌های گذشته معارف آن به پایان نرسیده بلکه در این زمان نیز معارف آن خاتمه نیافته است و در آینده نیز خاتمه نخواهد یافت. آن حضرت فرمودند: ” چنانکه عجایب و غرایب صحیفه فطرت در زمانه گذشته به اتمام نرسیده است، بلکه در هر روز حقایق تازه و جدید کشف می‌شود، همین حال صحف مطهره است تا درمیان قول و فعل خداوند متعال مطابقت به اثبات برسد.“

آن حضرت بسیاری از پیشگویی‌هایی را که مربوط به عصر حاضر بود و مردم دوران گذشته آنها را درک نمی‌کردند، از قرآن کریم عنوان نمودند. مثلاً یکی از پیشگویی‌ها *وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ* [تکویر: ۵] بود. در گذشته مردم معنای آن، این می‌کردند که روز قیامت مردم بر شترها سوار نخواهند شد؛ اما شایان ذکر است که در روز قیامت نه تنها شتر بلکه هیچ چیزی به درد انسان نخواهد خورد. در واقع چون این کلام بالغ بر پیشگویی بود و مردم آن دوران شرایط و اوضاعی را نداشتند که در ارتباط با برداشت معنای اصلی این آیه کمک کننده باشد لذا آنها معنای آن را به قیامت پیوند دادند. در حقیقت در این آیه در مورد آخرالزمان خبر داده

شده بود که در آن، مرکب‌هایی ایجاد خواهد شد که به سبب اختراع آنها، شترها دیگر بیکار می‌شوند. آخوندهایی که با هر سخن حضرت مسیح موعود علیه السلام مخالفت می‌کنند، به آنها نیز اگر به جای شتر، ماشین داده شود، هیچگاه روی شتر سوار نخواهند شد. همچنین پیشگویی **وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ** [تکویر: ۶] است. یعنی جانوران گرد هم آورده می‌شوند یعنی باغ‌های وحش درست خواهند شد. این پیشگویی در این زمانه تحقق یافته است. همچنین معنای دیگر این پیشگویی این نیز بود که در دوران قدیم، ملت‌ها از همدیگر ترس و وحشت می‌داشتند و از هم متنفر بودند اکنون زمانی فرا رسیده است که از طریق تلگرام، قطار و هواپیما با همدیگر ملاقات می‌کنند.

همچنین پیشگویی شده بود که **وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ** [تکویر: ۷] یعنی دریاها خشک می‌شوند. درباره این پیشگویی گفته می‌شد که روز قیامت زلزله‌ها خواهند آمد و به سبب آن، دریاها خواهند خشکید در حالی که در روز قیامت جهان نابود خواهد شد بنابراین، در واقع هیچ‌ذکری از خشکیدن دریاها نبود. حضرت مسیح موعود علیه السلام معنای این پیشگویی را بیان کردند که

منظور از خشکیدن دریاها این بود که از آنها نهرها و کانالها درآورده می‌شوند.

همچنین این نیز پیشگویی شده بود که *وَإِذَا التُّفُوسُ زُوِّجَتْ* [تکویر: ۸] یعنی مردم مختلف به هم می‌پیوندند. این پیشگویی را اینگونه تفسیر می‌کردند که در روز قیامت تمام مردم اعم از مرد و زن جمع می‌شوند؛ در حالی که آن روز تمام زمین نابود خواهد شد، لذا امکان جمع شدن مردم چگونه وجود خواهد داشت؟ حضرت مسیح موعود علیه السلام این پیشگویی را اینگونه شرح نمودند که در این کلمات به اختراع وسایل و اسباب ارتباط پیشگویی شده است که انسان توسط آنها با مردم دور و دراز هم صحبت خواهد کرد، اکنون ببینید که چنین رخ داده است یا نه.

همچنین آن حضرت از آیات مختلف به اثبات رساندند که در قرآن کریم علوم طبیعت به درستی ذکر شده‌اند. مثلاً در آیه *وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا* [شمس: ۲، ۳] به این نکته اشاره شده است که ماه در ذات خود روشن نیست بلکه نور را از آفتاب می‌گیرد.

خلاصه، آن حضرت با ارجاع به دهها آیه قرآن کریم به علوم مختلف اشاره نمودند که مردم یک زمانه نمی‌توانند آنها را درک

کنند بلکه بعضی از پیشگویی‌ها را تنها در زمان و موعد خود می‌توان درست درک نمود.

مطابق پیشرفت زمانه، از قرآن کریم نیز علوم جدیدی کشف می‌شوند. امروزه به سبب این اصول مزبور، خداوند متعال بر ما آنقدر علوم قرآن کریم را آشکار نموده است که هیچ کسی نمی‌تواند با ما در آنها مقابله کند.

ببینید که حضرت مسیح موعود علیه السلام چقدر تحول بزرگی ایجاد نمودند. قبل از آن حضرت، آخوندها تنها همین می‌گفتند که فلان نکته در فلان تفسیر نوشته شده است، اگر کسی نکته جدیدی می‌آورد، می‌گفتند که بگو آن، در کدام تفسیر آمده است اما حضرت مسیح موعود علیه السلام فرمودند که خدایی که به نویسندگان این تفاسیر می‌تواند قرآن یاد بدهد، چرا به ما نمی‌تواند یاد دهد و اینگونه آن حضرت ما را از چاه کوچک بیرون کشیدند و در دریای بزرگ شناور ساختند.

[۴] اشتباه چهارمی که مردم گرفتارش شده بودند این بود که آنان بر این باور بودند که در مضامین قرآن شریف هیچ ترتیبی وجود ندارد؛ آنها قبول نداشتند که هر آیه با آیه دیگر و هر کلمه با کلمه دیگر پیوسته و مرتبط است بلکه آنان گاهی اوقات به نام

تقدم و تأخر ترتیب قرآن کریم را نیز تغییر می‌دادند. حضرت مسیح موعود علیه السلام این نقص و عیب خطرناکی را نیز رفع نمودند و فرمودند که تقدم و تأخر بی‌شک جایز است اما کسی بگوید که آیا آن می‌تواند از ترتیب صحیح افضل باشد؟ اگر ترتیب با تقدم و تأخر عالی می‌شود، آنگاه چرا چیز ناقص را به قرآن کریم نسبت می‌دهید؟

آن حضرت در مقابل پیروان دین آریه ادعا نمودند که در قرآن کریم نه تنها ترتیب معنوی بلکه ترتیب ظاهری نیز رعایت شده است حتی که نام‌ها نیز مطابق ترتیب زمانه بیان شده‌اند؛ مگر این که به سبب ترتیب مضمون، پس و پیش کردن آنها لازم شده باشد و در این امر هیچ شکی وجود ندارد که ترتیب معنوی بر ترتیب زبانی تفوق و تقدم دارد.

[۵] اشتباه پنجم، هم در مسلمانان و هم در غیر مسلمانان در مورد مطالب قرآن کریم این راه یافته بود که فکر می‌کردند که در قرآن کریم مضامین تکرار شده‌اند. حضرت مسیح موعود علیه السلام به اثبات رساندند که در قرآن کریم هیچگاه تکرار مضامین صورت نگرفته است بلکه هر کلمه‌ای که آمده، با مضمون جدید و خوبی تازه آمده است. حضرت مسیح موعود علیه السلام آیه‌های

قرآن کریم را با گل تشبیه داده‌اند. اکنون ببینید که هر لایه‌ای از گلبرگ‌ها تکراری معلوم می‌شود اما هر لایه، زنجیرهٔ حُسن گل را کامل‌تر می‌سازد. آیا اگر یکی از لایه‌های گلبرگ‌ها را بکنید، گل کامل خواهد ماند؟ هرگز. دقیقاً همین مورد در قرآن شریف است. چنانکه هر گلبرگ در گل حُسن و زیبایی جدیدی را پدید می‌آورد و خداوند متعال از این گلبرگ‌ها لایه‌ها درست می‌کند و این لایه‌ها را زمانی تمام می‌کند که گل به اوج زیبایی برسد همین طور در قرآن کریم هر بار مضمون با مطالب جدید و با اهداف تازه می‌آید و تمام قرآن کریم در شکل مجموعی کامل می‌گردد.

حضرت مسیح موعود علیه‌السلام می‌فرمایند که این تصور که آیه‌های قرآن کریم از هم جدا هستند، اشتباه است. مثل آیه‌های قرآن کریم همانند ذرات بدن است و مثل سوره‌ها همانند اعضای بدن است، مثلاً انسان ۳۲ دندان دارد، آیا کسی می‌تواند بگوید که دندان‌ها ۳۲ بار تکرار شده‌اند، لذا ۳۱ دندان را باید شکست و فقط یک دندان را باید باقی گذاشت. یا انسان دو گوش دارد، آیا کسی می‌تواند یکی از این دو گوش را ببرد به دلیل اینکه چرا گوش دوم ساخته شده است یا آیا کسی می‌تواند بگوید که دوازده استخوان دنده نباید باشند لذا یازده را باید شکست، اگر کسی تنها یکی از استخوان دندهٔ کسی بشکند، وی در دادگاه شکایت

ضربت شدیدی خواهد نمود همچنین در بدن انسان صدها هزار مو است، آیا کسی می‌تواند تمام موها را بتراشد فقط یک تار مو را باقی بگذارد تا تکرار صورت نگیرد. تکراری که در بدن وجود دارد، یک لحظه آن را از بین ببرید، آنگاه ببینید که چه باقی می‌ماند!

خلاصه، حضرت مسیح موعود علیه السلام به کسانی که می‌گفتند که مطالب قرآن کریم تکراری است، چنان پاسخ داده‌اند که گویی دندان‌هایشان را شکسته‌اند.

[۶] اشتباه سومی درباره قرآن شریف که مسلمانان با آن مواجه شده بودند، این بود که باور داشتند در قرآن شریف قصه‌های قدیمی تنها جهت عبرت و پند گرفتن نقل شده‌اند. حضرت مسیح موعود علیه السلام این تصور نادرست را نیز رفع نمودند و به اثبات رساندند که در قرآن کریم قصه‌ها تنها به منظور عبرت نقل نشده‌اند اگرچه عبرت هم حاصل می‌شود اما در واقع در این قصه‌ها برای امت محمدیه برای آینده پیشگویی‌ها وجود دارد و آنچه در این وقایع بیان شده است، عیناً در آینده اتفاق خواهد افتاد همین علت است که قرآن کریم تمام قصه را نقل نمی‌کند بلکه از آن فقط بخش گزیده‌ای و منتخب را بیان می‌کند.

این امر چنان روشن و آشکار است که حتی جزئیات قصص قرآن کریم هم به حقیقت می‌پیوسته‌اند و در آینده نیز محقق خواهند شد. مثلاً واقعهٔ نمله در قرآن شریف نقل شده است. دربارهٔ آن از تاریخ معلوم می‌شود که در زمان هارون الرشید، چنین رویدادی رخ داد. آنگاه نیز حاکم ملت نمله زنی بود چنانکه در زمان حضرت سلیمان بود. وی به هارون الرشید یک کیسهٔ طلا تقدیم کرد و گفت: ما به این افتخار می‌کنیم که در زمان حضرت سلیمان علیه السلام هم یک زن هدیه‌هایی را تقدیم کرده بود، اکنون من نیز زن هستم و این هدیه را به شما تقدیم می‌کنم و اینطور شما نیز به حضرت سلیمان شباهت پیدا کرده‌اید. هارون الرشید نیز به این امر افتخار کرد که به وی به حضرت سلیمان علیه السلام تشبیه داده شده است.

[۷] شبههٔ هفتم در باب قرآن شریف این ایجاد شده بود که «برخی سخنان قرآن کریم ضد تاریخ است!» این شبهه هم در مسلمانان و هم غیرمسلمانان ایجاد شده بود. مردی لایق چون سر سید هم از این اعتراض آشفته شد و این پاسخ داد که در قرآن کریم این قصه‌ها بر سبیل بلاغت نقل شده‌اند؛ یعنی چنین وقایع یا عقایدی اگرچه درست و راست نیستند ولی به عنوان

دلیل بازگو شده‌اند چرا که مخاطب صحت آنها را قبول دارد، لذا جهت تفهیم مخاطب فرض شده است که اینها راست و درستند. اما این پاسخ در حقیقت اوضاع را خطرناکتر می‌سازد چون می‌توان این سوال را مطرح کرد که چگونه معلوم شود که کدام سخن به طور فن خطابت است و کدام سخن واقعاً راست است. مطابق این پاسخ، کسی می‌تواند تمام قرآن کریم را بر سبیل فن خطابت قرار دهد و نمی‌توان سخنش را رد کرد و هیچ چیز به دست ما باقی نخواهد ماند. برای دلیلی که مبنی بر فن خطابت است لازم می‌باشد که خود نویسنده بگوید که این دلیل بر سبیل فن خطابت است.

حضرت مسیح موعود علیه السلام در ارتباط با اعتراض فوق پاسخ مبنی بر فن خطابت را قبول نکردند بلکه آن را رد نمودند و این اصول را عنوان نمودند که قرآن کریم کلام خداوند متعال است که عالم الغیب است و هرچه از طرف او بیان شده، به یقین درست است و درمقابل آن، تقدیم نمودن کتاب‌های تاریخ دیگر که بر ضعف خویش شاهد هستند، کاملاً خلاف عقل است. آری، این لازم است که هرچه قرآن کریم بیان کند، معنای آن باید مطابق اصول قرآن شریف برداشت شود. آن را کتاب قصه‌ها

نپنداریم و تعالیم پر حکمت آن، مجموعهٔ بیانات سطحی تلقی نشوند.

[۸] اشتباه هشتم که مردم دچارش شده بودند این بود که قرآن شریف برخی امور ریز را بیان می‌کند که بیان آن برای علم و عرفان و پیشرفت ذهن انسانی نمی‌تواند سودمند باشد.

حضرت مسیح موعود علیه السلام این شبهه و وسوسه را اشتباه ثابت نمودند و فرمودند که در قرآن کریم هیچ امر بیهوده‌ای بیان نشده است بلکه تمامی مطالب یا وقایعی که بیان شده‌اند، بی‌نهایت حایز اهمیت‌اند. من به طور مثال به رویداد حضرت سلیمان می‌پردازم. در قرآن شریف آمده است که ایشان قصری آماده نمودند که کف آن از شیشه درست شده بود، و زیرش آب روان بود. هنگامی که ملکه سبا نزد آن حضرت آمد، آن حضرت او را به داخل قصر دعوت نمودند اما وی فکر کرد که آنجا آب است لذا ترسید؛ حضرت سلیمان به او گفتند که نترس، این آب زیر شیشه است. کلمات قرآن کریم به شرح زیرند:

قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَن سَاقِيهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِّنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ [نمل: ۴۵]

یعنی به ملکه سبأ از طرف حضرت سلیمان گفته شد که وارد قصر شود؛ هنگامی که وی وارد شد، دید که به جای کف اتاق، آب عمیقی است، آنگاه وی جامه از ساق‌های پا برگرفت یا به عبارت دیگر ترسید. حضرت سلیمان به وی گفتند که اشتباه کردی این آب نیست. آب زیر است و روی آن کف اتاق از شیشه بنا شده است. آنگاه وی گفت که ای پروردگرم! من به جان خویش ستم کرده‌ام و اکنون من همراه سلیمان به پروردگار تمام جهانیان ایمان می‌آورم.

مفسران این آیه را به گونه‌ی عجیب و غریب تفسیر کرده‌اند. برخی می‌گویند که حضرت سلیمان می‌خواستند با وی ازدواج کنند اما جن‌ها به آن حضرت خبر داده بودند که وی بر ساق‌های پای خویش مو دارد. آنگاه حضرت سلیمان جهت دیدن ساق‌های پایش چنین قصر بنا نمودند اما هنگامی که وی جامه از ساق‌های پا برگرفت، معلوم گشت که او اصلاً مو ندارد.

برخی می‌گویند که حضرت سلیمان جهت دیدن موهای ساق پایش اینقدر تدارک ندیدند بلکه درحقیقت آن حضرت خواسته بودند که تخت ملکه را بیاورند اما سپس فکر کردند که من به خودم توهین کردم که تخت ملکه را خواستم؛ وانگهی جهت رفع

این لکه توهین چنین قصری بنا ساختند تا مقام و مرتبت خویش را برقرار کنند.

اما آیا آدم عاقلی می‌تواند بگوید که این سخنان آنقدر ارزش دارد که در کلام خدا و مخصوصاً در کلام کامل آخرین شریعت ذکر شود در حالی که نه مربوط به دین است و نه به عرفان. و آیا می‌توان باور کرد که پیامبران خدا در اموری که ذکر شد، می‌توانند درگیر شوند؟

حضرت مسیح موعود علیه السلام این آیه را به گونه‌ای شرح نمودند که در آن، حقیقتی آشکار شده است و با آن به طور واضح ثابت می‌شود که آنچه در قرآن کریم بیان شده است، جهت تقویت و پیشرفت ایمان و عرفان می‌باشد. آن حضرت فرمودند که از قرآن شریف معلوم می‌شود که ملکه سبأ یک زن مشرک بود و آفتاب را می‌پرستید. حضرت سلیمان می‌خواستند که او را درسی بدهند تا او از شرک نجات پیدا کند لذا آن حضرت به علاوه بیان دلایل، این روش را نیز پسندیدند که اشتباه عقیده‌اش را در عمل نیز بر وی آشکار سازند. بنابراین، جهت ملاقاتش قصری بنا ساختند که کف آن از شیشه درست شده بود و زیر آن شیشه آب روان بود. هنگامی که آن ملکه خواست روی آن کف قصر راه برود، آب را

دید و با دیدن آن جامه خویش را برگرفت یا اینکه ترسید! از کشف ساق می‌توان هر دو معنی را برداشت کرد! آنگاه حضرت سلیمان به وی تسلای خاطر دادند که آن چیزی را که آب فکر می‌کنی، در حقیقت شیشه است و آب زیر آن است. چون آن- حضرت قبلاً با دلایل، اشتباه و نقص شرک را بر او به اثبات رسانده بودند لذا وی فوری متوجه شد که حضرت سلیمان با مثال عملی، حقیقت شرک را بر من روشن نموده‌اند؛ به طوری که آب زیر شیشه را دیدم و آن را آب تصور کردم همینطور نور خداوند متعال از اجرام فلکی متجلی شده و مردم آنها را خدا تصور می‌کنند در حالی که آنها از نور خداوند متعال نور حاصل می‌کنند. خلاصه، وی بلافاصله تحت تاثیر این دلیل قرار گرفت و بی‌اختیار گفت: **وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ** من به آن خدا ایمان می‌آورم که پروردگار جهانیان است. یعنی آفتاب و غیره نیز از او فیض می‌برند و فیض‌رسان حقیقی همان یکی است.

اکنون ببینید که این مضمون چقدر مهم و فلسفی است، می‌توان یک کتاب درباره این موضوع نوشت اما قبلاً این گفته می‌شد که این قصر جهت دیدن ساق‌های مودار ملکه سبأ ساخته شد، آیا زنانی که بر ساق‌های خویش مو داشته باشند، ازدواج نمی‌کنند؟ و آیا سزاوار پیامبر است که گرفتار این قبیل افکار

شود؟ خلاصه، حضرت مسیح موعود علیه السلام اهمیت مضامین قرآن شریف را آشکار نمودند و قرآن را از اموری بی‌اساس که به آن نسبت داده می‌شد، پاک نمودند.

[۹] اشتباه نهم این بود که برخی مردم بر این باور بودند که بسیاری از ادعاهای قرآن بی‌دلیل است، نمی‌توان آنها را با دلایل به اثبات رساند. مسلمانان می‌گفتند که چون این کلام خداست لذا هر چه در آن بیان شده، مورد قبول ماست. مردم دیگر یا غیر مسلمانان می‌گفتند که این سخنان بیهوده است، ما چگونه آنها را بپذیریم. حضرت مسیح موعود علیه السلام در این راستا فرمودند که بر هر ادعای قرآن، دلایل قاطع و ساطع وجود دارد و خود قرآن نیز بر ادعای خویش دلیل اقامه می‌کند. همین مزیت و برتری قرآن شریف است که آن را از کتاب‌های دیگر ممتاز می‌سازد. شما می‌گویید که سخنان قرآن کریم بدون دلیل است اما ویژگی قرآن کریم نه تنها این است که سخنان آن با دلایل به اثبات می‌رسند بلکه خود قرآن بر سخنان خویش دلایل می‌آورد. آن کتاب چگونه می‌تواند کامل باشد که محتاج به دلایل ما باشد؛ سخنی که خدا گوید و ما برای آن، دلایل پیدا کنیم دقیقاً مثل آن است که در دربار مهاراجه‌ها روی می‌دهد؛ هنگامی که مهاراجه‌ها سخنی می‌گویند، صاحبان‌شان آنها را با بله بله گفتن

تایید و تصدیق می‌کنند. پس حضرت مسیح موعود علیه السلام ادعا نمودند که هیچ ادعای قرآن شریف نیست که خود قرآن بر آن دلایل نیاورده باشد و این موضوع را آن حضرت با آنقدر شرح و بسط بیان نمودند که بر دشمنان گویی نوعی مرگ وارد شد.

حضرت مسیح موعود علیه السلام در امرتسر با مسیحیان مناظره کردند که به نام جنگ مقدس چاپ شده است. در آن مناظره آن حضرت این اصول را مطرح نمودند که طرفین هر ادعایی که بکنند، باید آن را از کتاب الهی خویش به اثبات برسانند و دلایل آن را نیز از کتاب آسمانی خویش بیاورند. در نتیجه، مسیحیان چه دلایلی می‌توانستند بیاورند، حتی این ادعا هم از انجیل نتوانستند نشان دهند که مسیح پسر خداست.

حضرت خلیفه اول فرمودند که یکبار من در قطار نشسته بودم که یکی از مسیحیان از من پرسید: من شاهد مناظره جناب میرزا که در امرتسر به وقوع پیوست، بوده‌ام، اما من از آن هیچ فایده‌ای نبردم، شما چه دلیلی بر حقانیت‌شان دارید؟ آن حضرت فرمودند که همین مناظره، دلیل حقانیت حضرت میرزا است. آن مسیحی پرسید: چطور؟ آن حضرت فرمودند اینطور که حضرت میرزا به مسیحیان گفته بودند که ادعای خویش و دلایل آن را از کتاب

آسمانی خویش تقدیم کنند، اما آنان نتوانستند هیچ پاسخی بدهند. اگر من بودم بلند می‌شدم و بر می‌گشتم اما میرزای من تا پانزده روز به سخنان احمقانه مسیحیان گوش می‌داد و سعی می‌کرد آنها را تفهیم کند، این حوصله و تحمل تنها مال حضرت میرزا است.

[۱۰] اشتباه دهم که برخی مردم می‌کردند، این بود که قرآن کریم علوم یقینی و قطعی را رد می‌کند و خلاف آن سخن می‌راند. آن حضرت این تصور اشتباه را نیز رفع نمودند و فرمودند که فقط قرآن کریم است که طبیعت یا فعل خداوند متعال را با تمام تأکید عرضه می‌دارد و اهمیت آن را می‌پذیرد و سلسله ظاهری یعنی طبیعت را با سلسله باطنی یعنی کلام الهی همانند و مماثل قرار می‌دهد؛ بنابراین گفتن این، اشتباه است که قرآن کریم ضد علوم طبیعت سخن می‌راند. کلام و فعل خداوند متعال هیچگاه نمی‌توانند مخالف هم باشند. و اموری که در قرآن شریف خلاف طبیعت قرار داده می‌شوند درباره آنها آن حضرت فرمودند که آن از دو حالت خارج نیستند: یا اینکه امری را که مردم قانون طبیعت قرار داده‌اند، آن قانون طبیعت نیست یا اینکه آن معنایی که از قرآن کریم برداشت شده، درست نیست. سپس آن حضرت درباره این مسئله چندین مثال را بیان کردند که چگونه بعضی‌ها معنای

اشتباه از قرآن کریم برداشت کرده بودند. آن حضرت این مثال را زدند که وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ [طارق: ۱۲، ۱۳] بعضی‌ها این آیه را اینگونه معنی می‌کرده‌اند که آسمان می‌چرخد و زمین می‌شکافد. بر این معنی مزبور علمای علم طبیعی ایراد گرفتند که آسمان اصلاً چیز مادی‌ای نیست لذا چگونه می‌تواند بچرخد و اگر چیز مادی هم باشد باز زمین می‌چرخد نه آسمان.

حضرت مسیح موعود علیه السلام دربارهٔ این آیه فرمودند که معنای سماء ابر نیز هست و کلمهٔ «رجع» به معنای به تکرار آمدن است؛ بنابراین معنای آیه مزبور این نیست که آسمان می‌چرخد بلکه این است که ما به عنوان شهادت ابرها را تقدیم می‌کنیم که جهت سیراب نمودن زمین خشک به تکرار می‌آیند. سپس آن- حضرت به معنای زمین می‌پردازند که آن پس از باریدن باران می‌شکافد، یعنی از آن سبزه می‌روید. خداوند متعال به عنوان شهادت این چیزها را تقدیم کرده است که چنانکه خداوند متعال سلسلهٔ ابرها را به وجود آورده و آنها به گرات می‌آیند و موجب سرسبزی زمین می‌شوند؛ بدون آنها سرسبزی و شادابی زمین ناممکن است همینطور سلسلهٔ روحانی است؛ تا وقتی خداوند متعال ابرهای فضل خویش را نمی‌فرستد و آب کلام خویش را

نمی‌باراند، استعداد رویش زمین آشکار نمی‌شود اما هنگامی که آب آسمانی نازل می‌شود، آنگاه ذهن انسانی قابلیت و توانایی خود را ظاهر می‌سازد و با کمک کلام آسمانی مطالب ظریف و دقیق معنوی را هم کشف می‌کند. فحوای کلام این آیه‌ها نیز دال بر همین معناست چون پس از آن می‌فرماید که إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَضْلٌ وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ [طارق: ۱۵، ۱۴] یعنی از بیان اول به اثبات رسیده است که در قرآن شریف هیچ سخن بیهوده‌ای وجود ندارد بلکه قرآن کلامی است که حقیقت را به اثبات می‌رساند. چون در آن زمان نیز زمین داشت می‌خشکید و مردم از علوم دینی بی‌بهره می‌شدند لذا نیاز بود که ابر رحمت خداوند متعال در صورت کلام الهی نازل شود و خشکی روحانی مردم را از بین ببرد.

همچنین آن حضرت خبر دادند که مردم زمان قرآن کریم فکر می‌کردند که آسمان چیز مادی و ملموس است و ستاره‌ها به آن پیوسته‌اند اما این باور خلاف حقیقت بود. قرآن کریم در همان زمان این باور را رد نمود و فرمود که كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ [یس: ۴۱] ستارگان، در آسمانی که مادی نیست بلکه لطیف است و می‌توان آن را با ماده سیال تشبیه داد، به گونه‌ای گردش می‌کنند

که گویا شناور در آب هستند. در تحقیق فعلی بیانیه اتر کاملاً مشابه این بیان است.

همچنین آن حضرت فرمودند که مفسران آیه خَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا [نساء: ۲] را اینگونه تفسیر می‌کردند که از دنده آدم خداوند متعال حوا را خلق نمود و بر این معنا اعتراض وارد می‌شود اما گفتنی است که این معنای ذکر شده نادرست است. در قرآن شریف هرگز گفته نشده است که حوا از دنده آدم خلق شده بلکه معنای آیه مزبور این است که حوا از جنس آدم خلق شده است، یعنی به همراه قوا و احساساتی که مرد خلق شده، با همان قوا و احساسات زن نیز خلق شده است زیرا اگر احساسات زن و مرد یکی نبود به هیچ وجه در میان آنها انس و الفت حقیقی ایجاد نمی‌شد. مثلاً اگر در مرد شهوت جنسی گذاشته می‌شد اما در زن گذاشته نمی‌شد، هیچگاه بین هر دو اتحاد و اجتماع صورت نمی‌گرفت و اینها همیشه از همدیگر دوری می‌جستند. بنابراین احساساتی که در سرشت مرد نهاده شده، در فطرت زن نیز نهاده شده است تا بین هر دو رابطه مهر و محبت ایجاد گردد.

اکنون نگاه کنید که این مسئله چقدر موجب ایجاد صلح و محبت هست؛ اگر مردی از زنی بی‌دلیل و بی‌جهت ناراحت شود،

به وی می‌گویند که چنانکه تو احساسات داری، زن هم احساسات دارد، چنانکه تو نمی‌خواهی احساسات خدشه‌دار شود، او نیز نمی‌خواهد به احساساتش لطمه‌ای وارد شود، لذا مراقبش باش.

همچنین آن حضرت فرمودند که برخی افراد می‌گویند که از آیه‌ی الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا [فرقان: ۶۰] معلوم می‌شود که آسمان و زمین در شش روز خلق شده‌اند و سپس خداوند متعال به عرش مستقر شد اما این اشتباه است چون زمین و آسمان در ظرف صدها هزار سال خلق شده‌اند. دانش زمین شناسی امر مزبور را به اثبات رسانده است. حقیقت این است که مردم این آیه قرآن را درست درک نمی‌کنند. ما نمی‌توانیم بگوییم که زمین و آسمان در ظرف چند سال به وجود آمده‌اند اما این را می‌دانیم که به هر حال، در ظرف شش روز به وجود نیامده‌اند چون روز توسط آفتاب وجود گرفته است و هنگامی که اصلاً آفتابی وجود نداشت، آنگاه این روزها از کجا آمدند؟ معنای روز یک حدس زمانی است. در قرآن شریف روز، هم برای یک هزار سال آمده است و هم برای پنجاه هزار سال. بنابراین، در این آیه

مراد از شش روز، شش زمانه طولانی است که در آن زمین و آسمان خلق گردیده‌اند.

[۱۱] مردم اشتباه یازدهم به هنگام تفسیر قرآن می‌کردند. آن حضرت تفسیر قرآن کریم را بر مبانی و اصولی بنا کردند که به سبب آن، امکان اشتباه در تفسیر بسیار کم شده است. در اثر این مبانی و اصول بیان شده آن حضرت، خداوند متعال بر پیروان ایشان نیز آنقدر معارف قرآن کریم را آشکار نموده است که بر مردم دیگر آشکار نشده بود. من نیز چندین مرتبه اعلام نموده‌ام که توسط کودکی قرآن کریم را باز کنید یا قرعه‌کشی کنید سپس معارف آن بخش قرآن شریف را هم من می‌نویسم و هم نماینده جماعت‌های دیگر بنویسد، آنگاه معلوم خواهد شد که خداوند متعال توسط چه کسی معارف قرآن شریف را ظاهر می‌سازد، اما هیچ کسی این تحدی مرا قبول نکرده است.

اصول و مبانی تفسیر که حضرت مسیح موعود علیه السلام بیان کرده‌اند به شرح زیر است:

[۱] آن حضرت فرمودند که قرآن کریم راز خداوند متعال است و راز با کسی در میان گذاشته می‌شود که رابطه بسیار قوی داشته باشد. بنابراین، برای درک قرآن شریف لازم است که انسان با

خداوند متعال ارتباط برقرار کند، تقرب او را بجوید. اما تعجب‌انگیز است که کسانی که تفاسیر نوشته‌اند حتی صوفی هم نبودند بلکه آخوندهای معمولی بودند که عربی بلد بودند. آری، آنان برخی آیات را بی‌نهایت احسن تفسیر نموده‌اند. چنانکه در کتاب‌های حضرت محی الدین ابن عربی آیات قرآنی تفسیر شده‌اند و آن تفسیر چنان لطیف است که انسان به حقانیت قرآن معتقد می‌گردد. خلاصه، حضرت مسیح موعود علیه السلام فرمودند که جهت درک قرآن کریم رابطه و تقرب به خدا لازم است.

[۲] آن حضرت این نکته را اصل دوم برای تفسیر فرمودند که هر کلمه قرآن شریف با نظم و ترتیب خاص نهاده شده است. با این نکته، تفسیر قرآن شریف آسان گشته است و در اثر عمل به آن، معارف لطیف آن نیز آشکار می‌شوند. هنگامی که کسی در قرآن تأمل و تعمق کند باید این امر را بررسی کند که خداوند متعال چرا این کلمه را مقدم آورده است و چرا آن کلمه را بعد از آن قرار داده است. هنگامی که وی به این امر خواهد اندیشید، متوجه حکمت آن خواهد شد.

[۳] هیچ کلمه قرآن بدون هدف و منظور یا زاید و اضافی نیست بلکه هر کلمه برای ادای مفهوم خاص و بیان مطلب ویژه آمده است لذا نسبت به هیچ کلمه‌ای نباید بی‌اعتنایی ورزید.

[۴] چنانکه هیچ کلمه قرآن بی‌معنا نیست همین‌طور در بافتی که کلمه قرار می‌گیرد، قرار گرفتنش در آن بافت نیز ضروری است لذا به هنگام تفسیر کردن باید مضمون پس و پیش را هم درک کرد. اگر سیاق و بافت کلام در نظر گرفته نشود، در تفسیر و شرح اشتباه صورت می‌گیرد.

[۵] قرآن شریف بر هر ادعای خویش، دلیل هم خودش می‌آورد، نسبت به این موضوع، قبلاً مفصلاً بیان کرده‌ام. آن حضرت فرمودند که در قرآن شریف جایی که ادعایی شده است در آنجا بر آن ادعا، دلیل هم آورده شده است، چنانچه آن دلیل را جستجو کنید به حتم آن را پیدا می‌کنید.

[۶] قرآن متن خود را خود تفسیر می‌کند. در قرآن شریف جایی که سخنی ظاهراً کامل به نظر نرسد، آنگاه بخش دیگر آن را در جای دیگر جستجو کنید؛ و این‌طور به حتم آن بخش را هم پیدا می‌کنید و آن سخن کامل می‌شود.

[۷] در قرآن شریف تکرار وجود ندارد، در این باب من قبلاً مفصلاً صحبت کرده‌ام.

[۸] در قرآن شریف تنها قصه‌ها و اسطوره‌ها نیست بلکه هر واقعه‌ی گذشته به طور پیشگویی بیان شده است. این امر را نیز قبلاً بیان کرده‌ام.

[۹] هیچ بخش قرآن منسوخ نیست. پیشینیان آیه‌ای را که متوجه نمی‌شدند، درباره‌ی آن می‌گفتند که منسوخ است و اینگونه بخش بزرگ قرآن شریف را منسوخ قرار داده بودند. مثل آنها همانند آن است که می‌گویند مردی درباره‌ی خود فکر می‌کرد که بسیار شجاع است. در آن زمان افراد شجاع برای خود نشانه‌ای اختصاص می‌دادند و آن را بر بدن خویش خالکوبی می‌کردند. این مرد هم شیر را برای خود نشانه قرار داد و خواست که آن را بر بازوی خود خالکوبی کند. وی نزد خالکوب رفت و به او گفت که بر بازویم شیر را خالکوبی کند. هنگامی که آن خالکوب جهت خالکوبی، سوزن را به بدنش زد، دردش آمد، از خالکوب پرسید چه می‌خواهی خالکوبی کنی، خالکوب پاسخ داد که گوش شیر می‌خواهم خالکوبی کنم. وی گفت اگر گوش نباشد، شیر، شیر نمی‌ماند؟ خالکوب گفت که نه باز هم شیر، شیر است. وی گفت

باشد، گوش را رها کن. همین‌طور هر گاه خالکوب بخشی از بدن شیر را می‌خواست خالکوبی کند، وی می‌گفت این را هم رها کن. سرانجام خالکوب به آن مرد گفت که تو اکنون به خانه برو، همه بخش‌های بدن شیر را گفتمی که رها کنم، دیگر هیچ بخش بدن شیر برای خالکوبی باقی نمانده است. همین حالت آنانی است که معتقد به ناسخ و منسوخ قرآن کریمند و متاسفانه هزار و صد آیه قرآن را منسوخ قرار دادند. حضرت مسیح موعود علیه السلام فرمودند که هیچ کلمه قرآن منسوخ نیست و معانی بسیار لطیف آن آیاتی را بیان نمودند که دیگران منسوخ قرار می‌دادند.

[۱۰] یک اصل درباره تفسیر قرآن شریف آن حضرت این بیان کردند که در قول و فعل خداوند متعال تضاد و منافاتی امکانپذیر نیست. آن حضرت این فرمودند که علوم تجربی مخالف کلام خداوند متعال نیست زیرا علوم تجربی نیز گاهی اوقات چیز اشتباه را تقدیم می‌کند و اشتباه آن بعداً به اثبات می‌رسد. آن حضرت فرمودند که اصلاً امکان ندارد که فعل خداوند متعال مخالف کلامش باشد. آری، این اتفاق می‌تواند بیفتد که چنانکه در فهم و درک کلام الهی اشتباه صورت می‌پذیرد، همین‌طور درباره درک فعل الهی نیز اشتباهی رخ دهد.

[۱۱] آن حضرت این نکته را نیز عنوان فرمودند که کلمات عربی مترادف نیستند بلکه حروف آنها نیز معنایی دربر دارند. لذا همواره به هنگام تعمق و تأمل این فرق را باید رعایت کرد تا آن معنا و نکته‌ی اضافی که خداوند متعال با انتخاب آن کلمه در نظر داشته، از ذهن دور نشود.

[۱۲] سوره‌های قرآن شریف مثل اعضای انسان‌اند که با کمک همدیگر و در مقابل هم کمال خود را به نمایش می‌گذارند. اگر می‌خواهید که مطلبی را بفهمید، باید قرآن را به صورت مجموعی در نظر بگیرید نه اینکه فقط هر بخش را جداگانه بررسی کنید.

[۱۳] اشتباه سیزدهم مردم این بود که فکر می‌کردند قرآن شریف تابع حدیث است حتی به این اندازه هم می‌گفتند که احادیث می‌توانند آیه‌های قرآن را منسوخ قرار دهند. حضرت مسیح موعود علیه السلام این اشتباه را رفع نمودند و فرمودند که قرآن کریم قاضی و حاکم است و احادیث تابع آن هستند. ما تنها آن حدیث را قبول خواهیم داشت که مطابق قرآن شریف باشد وگرنه آن را رد خواهیم کرد. همچنین حدیثی که مطابق قانون طبیعت باشد، ما آن را می‌پذیریم چرا که کلام الهی و فعل او نمی‌توانند باهم در تضاد باشند.

[۱۴] اشتباه چهاردهم مردم این بود که تصور می کردند قرآن کریم کتاب مختصر و مجمل است و در آن تنها امور بزرگ و کلان بیان شده‌اند. در آن شرحی دربارهٔ مسائل اخلاقی، فرهنگی، اجتماعی وجود ندارد. حضرت مسیح موعود علیه السلام درباره این، ادعا نمودند که قرآن کریم آن کتاب کامل و مکملی است که خداوند متعال در آن تمام امور روحانی، مادی، فرهنگی و سیاسی و اخلاقی که برای پیشرفت معنویت ضروری بودند، بیان کرده است و افزودند که من حاضرَم تمام این امور را از قرآن کریم به اثبات برسانم.

[۱۵] اشتباه پانزدهم مردم این بود که می گفتند که برخی تعالیم قرآن کریم موقتی و مطابق حالت آن زمان و به مناسبت اعراب بود و اکنون می توان در آن تغییری ایجاد کرد؛ و مردانی چون سید امیر علی نوشتند که اعتقادات به فرشتگان و مسئله کثرت ازدواج از این قبیل مسائل هستند. در حقیقت اینان از اعتراض و ایرادات مسیحیان می ترسیدند و به سبب آن ترس نوشتند که این امور مربوط به عرب آن زمان بود، برای ما نیست. اکنون می توان اینها را رها کرد.

حضرت مسیح موعود علیه السلام فرمودند که این سخن اشتباه است. کلیه دستورات قرآن کریم درستند و موقتی نیستند مگر این که قرآن کریم خود توضیح داده باشد که این دستور برای فلان موقع و فلان وقت است.

آن حضرت فرمودند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم آخرین شریعت را آورده‌اند لذا تمام تعالیم در قرآن شریف وجود دارند و این تعالیم برای تمام ازمه هستند. بله این درست است که زمان عمل به این دستورات را خود قرآن بیان کرده است و هیچ آموزه قرآن شریف به گونه‌ای نیست که عمل به آن برای همیشه ممنوع شده باشد، یا عمل به آن برای هیچ کسی ممکن نباشد. خلاصه، آن حضرت مفصلاً آن ایرادها را رد نمودند که درباره فرشتگان و تعدد ازدواج و از این قبیل مسایل مطرح می‌شدند.

[۱۶] اشتباه شانزدهم مردم این بود که آنها قرآن کریم را تنها یک کتاب متبرک قرار می‌دادند و آن را کتابی که کاربرد روزانه داشته باشد، فکر نمی‌کردند. در نتیجه مردم از تلاوت و تأمل و تعمق به آن کلاً دست کشیده بودند و تنها به قرار دادن آن در غلاف‌های زیبا یا فقط به خواندن آن بسنده می‌کردند هیچ‌جا از قرآن درس داده نمی‌شد، حتی ترجمه آن هم یاد داده نمی‌شد،

برای ترجمہ، تمام مدار بہ تفسیرها بود۔ تنها حضرت مسیح موعود علیہ السلام در این زمان بودہ اند کہ قرآن را بہ صورت درست تقدیم نمودہ اند و متوجہ ساختند کہ خواندن ترجمہ قرآن نیز ضروری است۔ قبل از آن حضرت کاربرد قرآن کریم تنها بہ این منحصر شدہ بود کہ مردم برای یاد کردن سوگندہای دروغین آن را بکار می بردند، یا بر مردگان می خواندند، یا آن را با قرار دادن در غلاف زیبا در قفسہ ای می گذاشتند۔

آیا این تعجب انگیز نیست کہ شاعران برای حمد خداوند متعال و نعت پیامبر گرامی ﷺ منظومہ های زیادی سرودہ اند اما برای تعریف و تمجید قرآن شریف هیچ کسی هیچ منظومہ ای نسروده است۔ اولین نفر جناب حضرت میرزا بودند کہ در تمجید قرآن شریف منظومہ ها سرودند و فرمودند:

جمال و حسن قرآن نور جان ہر مسلمان ہے

قمر ہے چاند اوروں کا ہمارا چاند قرآن ہے

یعنی جمال و حسن قرآن، نورِ جان ہر مسلمان است۔ قمر دیگران ماہ است اما قمر ما قرآن است۔

مردم وقتی می خواهند که نعت پیامبر اکرم ﷺ را بخوانند، آنها را پیدا می کنند همچنین هنگامی که می خواهند ابیات حمد الهی را بخوانند، آنها را هم پیدا می کنند اما منظومه‌ای در تعریف و تمجید قرآن شریف را پیدا نمی کنند و معاندترین افراد نیز مجبورند که در این راستا اشعار حضرت مسیح موعود علیه السلام را بخوانند. آنها با گفتن این که جناب میرزا آدم خوبی نبود اما این ابیات قشنگ سروده است، کلام آن حضرت را می خوانند و اینگونه به اثبات می رسانند که حضرت مسیح موعود علیه السلام واقعاً قرآن شریف را از ستارهٔ ثریا به زمین آورده‌اند.

رفع اشتباهات در باب فرشتگان

حضرت مسیح موعود علیه السلام پنجمین کار این انجام دادند که اشتباهاتی مربوط به فرشتگان را رفع نمودند.

[۱] برخی مردم می‌گفتند که فرشتگان، نام قوای انسانی است وگرنه خداوند متعال چه نیازی به فرشتگان دارد. آن حضرت این شبهه را به شدت رد نمودند و فرمودند که وجود فرشتگان وهمی نیست بلکه آنان در کارخانهٔ عالم موجود مفید و کارآمد هستند. آن حضرت فرمودند که [الف] خداوند متعال به فرشتگان نیازی ندارد اما وجود آنها برای انسان‌ها ضروری است چنانکه خداوند متعال می‌توانست شکم انسان را بدون خوردن هم سیر کند اما باز او غذا را خلق کرد و بدون تنفس می‌توانست انسان را زنده نگهدارد اما باز وی باد را آفرید و بدون آب می‌توانست سیراب کند اما باز وی آب را آفرید، بدون نور می‌توانست چیزها را به ما نشان دهد اما باز نور را خلق کرد، بدون باد می‌توانست صدای خود را به گوش‌ها برساند اما باز جهت صداسازی باد را خلق کرد و بر این کارهایش هیچ اعتراضی وارد نمی‌شود همین‌طور اگر او فرشتگان را خلق کرد، چرا سوال احتیاج و نیاز مطرح شد؟ اگر با خلق اسباب مزبور، به جای نیاز خداوند متعال، نیاز انسان به آن

اسباب، ثابت می‌شود در آنصورت با آفرینش فرشتگان چگونه نیاز خداوند متعال به آنها به اثبات رسید؟ آفرینش آنها نیز جهت نیاز مخلوق است نه جهت احتیاج و نیاز خداوند متعال.

[ب] آن حضرت پاسخ دوم این دادند که وجود فرشتگان جهت پیشرفت عملی و ذهنی انسان ضروری است. پیشرفت علمی اینگونه صورت می‌پذیرد که انسان اموری را که پنهان و در پرده‌ها قرار داده شده‌اند، کشف می‌کند و ترقی می‌کند لذا ضروری بود که کارخانهٔ عالم به گونه‌ای مدیریت شود که تمام نتایج یک دفعه ظاهر نشوند بلکه اسباب مخفی در مخفی ظاهر شوند تا انسان با کشف آنها در علوم پیشرفت بکند و دنیا برایش سفری طی شده نباشد بلکه همیشه کاری برای او وجود داشته باشد و آخرین حلقهٔ این زنجیر فرشتگانند. کارشان این است که آن قوانین را به طور درست به اجرا دریاورند که خداوند متعال به نام سنت الله جاری نموده است. بدون وجود فرشتگان سلسلهٔ مادی بی‌جان به این خوبی نمی‌توانست پیش برود که در حضور آنها جریان دارد.

[۲] اشتباه دوم در مورد فرشتگان این بود که تصور می‌رفت که آنها نیز وظایف خود را مثل انسان‌ها با رفت و آمد انجام می‌دهند. حضرت مسیح موعود علیه السلام دربارهٔ این امر فرمودند که آنها

با تصرف کار می‌کنند، نه اینکه خودشان هر جا بروند و کارها را انجام دهند. اگر قرار بود همه جا خودشان بروند، در آنصورت برای عزرائیل سخت بود که همزمان جان چندین نفر را بگیرد. آری، هنگامی که به آنها دستور داده می‌شود که در جای خاص متمثل و متجسد شوند، آنگاه آنها متمثل می‌شوند اما بدون اینکه از جای خویش تکان بخورند.

[۳] اشتباه سوم در باب فرشتگان این بود که آنها نیز می‌توانند گناه بکنند. در مورد رویداد حضرت آدم گفته می‌شد که فرشتگان به خداوند متعال اعتراض نمودند که چرا او را خلق نموده‌ای. همچنین تصور می‌شد که برخی فرشتگان به دنیا آمدند و عاشق یک زن فاحشه شدند، سرانجام خداوند متعال آنها را مجازات نمود و آنها تاکنون در چاه بابل زندانی هستند. حضرت مسیح موعود علیه السلام فرشتگان را از این اتهامات پاک قرار دادند و فرمودند که فرشتگان اولین زنجیر یا سلسله قانون طبیعت هستند. آنها توان اختیار خیر و شر ندارند، هر آنچه خداوند متعال به آنها دستور می‌دهد، به انجام می‌رسانند یک ذره هم نمی‌توانند از مسیر خویش منحرف شوند.

[۴] اشتباه چهارم این بود که فرشتگان را یک موجود بیهوده تصور می کردند. چنانکه پادشاهان بزرگ همواره دور و بر خویش جمع زیادی از مردم می دارند، همانطور گویی خداوند متعال نیز آنها را نزد خویش نگه داشته است. حضرت مسیح موعود علیه السلام خبر دادند که اینگونه نیست بلکه تمام کارخانه جهان توسط اینان مدیریت می شود. سپس یکی از کارهایشان این است که در دلها برای انجام کارهای نیکو تحریک و تحریض می کنند و انسان با برقرار نمودن رابطه با آنها می تواند در علوم روحانی پیشرفت کند.

رفع اشتباهات در مورد پیامبران

کار ششم حضرت مسیح موعود علیه السلام این است که ایشان اشتباهاتی را رفع نمودند که در مورد پیامبران نشر پیدا کرده بودند.

[۱] اشتباه اول در باره پیامبران این بود که از مسلمانان اهل تسنن بجز جماعت اولیای خدا و صوفیان و پیروانشان مابقی همه مخالف عصمت پیامبران بودند. برخی تنها امکان گناه پیامبران را قبول می داشتند اما بسیاری از افراد عملاً گناهی را به پیامبران نسبت می دادند و در آن هیچ عیبی نمی دیدند. درباره حضرت ابراهیم می گفتند که ایشان سه دروغ گفتند، در مورد حضرت یوسف می گفتند که ایشان دزدی کرده بودند، در مورد حضرت الیاس می گفتند که ایشان از خدا ناراحت شده بودند، نسبت به حضرت داود می گفتند که ایشان عاشق زن کسی دیگر شده بودند و جهت رسیدن به آن زن، شوهرش را به جنگ فرستاده و او را به قتل رساندند و این بیماری حمله به عصمت پیامبران به حدی رشد کرد که ذات سید و ولدِ آدم پیامبر اکرم ﷺ نیز از این سخنانشان مصون نماند.

[الف] حضرت مسیح موعود علیه السلام فرمودند که این افکار، غلط و نادرست است و سخنانی که نقل می‌شود، کاملاً دروغ می‌باشد. آن حضرت نادرست بودن این سخنان را به دو نحو به اثبات رساندند.

اول بدینگونه که: این قانون طبیعت است که معرفت کامل، گناه را می‌سوزاند. مثلاً کسی که یقین کامل داشته باشد که در فلان چیز زهری است، وی هیچگاه آن را نخواهد خورد، پس وقتی که این امر را قبول دارید که پیامبر به معرفت کامل نایل می‌شود، آنگاه چگونه می‌توان گفت که پیامبر می‌تواند مرتکب گناهی شود، این هر دو سخن ضد هم هستند، لذا اصلاً امکان ندارد که از یک پیامبر گناهی سر بزند.

[ب] علّت بعثت پیامبر همین است که او برای دیگران الگو و سرمشق باشد و گرنه چه نیازی به بعثت پیامبری وجود دارد. آیا خداوند متعال نمی‌توانست که کتاب نوشته شده را نازل کند. بنابراین پیامبر می‌آید که با عمل به کلام خدا برای مردم الگو باشد، اما اگر پیامبر هم می‌تواند گناه کند، آنگاه او چگونه می‌تواند سرمشق یا نمونه باشد. هدف پیامبر این می‌باشد که دستورات

خداوند متعال را که در صورت کلمات باشد، با عمل خود به مردم یاد دهد.

[۲] اشتباه دومی که مردم دچارش شده بودند، این بود که فکر می‌کردند پیامبر نمی‌تواند اشتباه اجتهادی بکند. عجیب است که از یک سو می‌گفتند که پیامبر می‌تواند گناهکار باشد و از سوی دیگر می‌گفتند که ممکن نیست که از پیامبر اشتباه اجتهادی سر بزند. حضرت مسیح موعود علیه السلام این مسئله را مسئله علمی قرار دادند و فرمودند که [الف] نه تنها امکان اشتباه اجتهادی از پیامبر وجود دارد بلکه لازم است از پیامبر اشتباه اجتهادی سر بزند تا معلوم شود که آن کلامی که بر پیامبر نازل شده است، مال او نیست بلکه ذاتی دیگر بر او نازل کرده است چون هیچ کسی در فهم خود اشتباه نمی‌کند، احدی نمی‌تواند بگوید که فلان سخنی که گفته بودم، من منظور دیگری از آن متوجه شده بودم و اکنون چیز دیگر فهمیده‌ام؛ این اشتباهش دلیل بر این امر می‌باشد که آن سخن ساخته و پرداخته خودش نیست، بنابراین آن حضرت فرمودند که سرزدن اشتباه اجتهادی از پیامبر ضروری است تا آن اشتباه اجتهادی بر حقانیتش دلیل بگردد.

[ب] دوماً نه تنها از پیامبر اشتباه اجتهادی سر می‌زند بلکه گاهی اوقات خداوند متعال خود پیامبر را وا می‌دارد که اشتباه اجتهادی بکند تا مقام و مرتبتش را بالا ببرد. مثال آن رؤیای حضرت ابراهیم علیه السلام است که وقتی به آن حضرت در رؤیا نشان داده شد که ایشان پسر خویش را ذبح می‌کنند، منظور آن، این نبود که آن حضرت پسر خویش را بکشند چون اگر این منظور بود، در آنصورت وقتی آن حضرت آماده ذبح شدند، خداوند متعال ایشان را منع نمی‌کرد اما این رؤیا به نحوی به حضرت ابراهیم نشان داده شد که ایمان ابراهیم بر مردم آشکار شود و هنگامی که آن حضرت مایل شدند که به طور ظاهری رؤیا را محقق کنند خداوند متعال حقیقت آن را بر آن حضرت آشکار نمود و آن هم در لحظات آخر وقتی ایشان خواستند پسر را عملاً بکشند، روشن نمود که منظور ما این نبود و این کار را به این دلیل کرد که به جهانیان خبر دهد که ابراهیم به خاطر خدای خویش برای قربان کردن تک پسر خویش در حال پیروی هم آماده است.

نوع دوم اشتباه اجتهادی، آزمایشی است؛ یعنی با هدف امتحان و آزمایش برخی مردم می‌باشد چنانکه در هنگام صلح حدیبیه روی داد که آن حضرت در رؤیا منظره طواف کردن کعبه را دیدند اما منظور آن رؤیا این بود که سال آینده طواف صورت خواهد

گرفت، آن حضرت فکر کردند که همینک به عمره بروند و با جماعت کثیر حرکت نمودند اما خداوند متعال حقیقت اصلی را بر ایشان روشن ننمود هنگامی که مانعی پیش آمد، چندین صحابی متعجب شدند و مردم ضعیف الایمان تن به تمسخر هم دادند و اینگونه آزمایش ایمان مومن و منافق به عمل آمد.

باید به خاطر سپرد که در درک و فهم وحی در صورتی اشتباه اجتهادی امکان پذیر است که کلمات وحی یا منظره رؤیا تعبیر طلب باشد، اگر وحی اختراع ذهنی بود، در آنصورت از مغز باید کلماتی بیرون می آمدند که واضح باشند نه کلمات یا منظره تعبیر طلب. منظره های تعبیر طلب را که نمی توان با قصد و نیت درست کرد. مثلاً ذهن آدم چه نسبتی به این امر دارد که قحط را در شکل گاوهای لاغر نشان دهد؛ بنابراین اشتباه اجتهادی شبهه وحی اختراع ذهنی را رد می کند و به سبب این شرح تمام آن تحقیقاتی که در اروپا در مورد وحی و الهام صورت می گیرد، باطل ثابت می شود، زیرا در صورت وجود اشتباه اجتهادی که باب تعبیر ظریف و لطیف را باز نگه می دارد، به هیچ وجه نمی توان وحی را اختراع ذهن انسانی قرار داد چون اگر اختراع ذهنی انسان در نتیجه اختلال ذهن بود در آنصورت آن اختراع نیز پراکنده و مشوش می بود و هیچگاه به حقیقت نمی پیوست و اگر در اثر

لیاقت و توانایی ذهنی باشد، آنگاه باید در کلمات آشکار و روشن باشد نه در کلمات تعبیرطلب.

[۳] اشتباه سوم مردم در مورد شفاعت پیامبران بود که دو بخش داشت.

[الف] برخی مردم فکر می‌کردند که هرچه می‌خواهید انجام دهید، توسط شفاعت، همه گناهان بخشیده می‌شوند. یکی از شاعران گفته:

مستحق شفاعت گنهکاران اند

یعنی تنها گنهکاران مستحق شفاعت پیامبران هستند.

[ب] برخی مردم برعکس این، تصور می‌کردند که شفاعت شرک است و ضد صفات خداوند متعال است.

حضرت مسیح موعود علیه السلام هر دو اشتباه را رفع نمودند و این مسئله شفاعت را اینگونه شرح نمودند که شفاعت در شرایط خاص و به اذن و اجازه خداوند متعال صورت می‌پذیرد لذا تکیه به شفاعت درست نیست. شفاعت در صورتی می‌تواند به عمل بیاید که باوجود تمام تلاش ضعف‌هایی در انسان باقی بماند و فارغ از این تا وقتی که انسان هم‌رنگ شفیع نگردد، شفاعت ممکن

نیست چون معنای شفیع جفت است و تا وقتی که احدی با پیامبر جفت نگردد، توسط شفاعتش بخشیده نخواهد شد.

سپس آنانی که می‌گویند که شفاعت شرک است به آنها حضرت مسیح موعود علیه السلام فرمودند که اگر شفاعت با صدور دستورات صورت می‌گرفت یعنی اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم به خداوند متعال دستور می‌دادند که فلان شخص را ببخش در آنصورت این شرک بود اما خداوند متعال می‌گوید که شفاعت به اذن من صورت خواهد گرفت یعنی ما به پیامبر دستور خواهیم داد که این کار را بکند، وقتی ما دستور خواهیم داد که شفاعت کن، آنگاه پیامبر شفاعت خواهد کرد و این امر به هیچ وجه شرک نمی‌تواند باشد. در آن نه همسری و برابری خداوند متعال است و نه هیچ صفت او به پرده می‌رود.

آن حضرت به اثبات رساندند که نه تنها شفاعت جایز است بلکه جهت پیشرفت معنوی جهانیان ضروری و مهم نیز است؛ بدون آن نجات و خلاصی جهانیان ممکن نیست چون قانون خداوند متعال این است که کمالات از طریق ارثی حاصل می‌شوند، اگر کسی سوال کند که پدر فردی نماز نمی‌خواند اما پسرش بسیار به نماز پایبند است، پس این چیز را چگونه پسر به ارث برده

است؟ در این باره باید به خاطر سپرد که در پدر خصلت خواندن نماز وجود داشت، به همین سبب آن خصلت در پسر هم وجود دارد اگر در پدر خصلت نماز خواندن وجود نداشت هرگز در پسر هم این خصلت نماز خواندن وجود نمی‌داشت. گاو میش این خصلت نماز خواندن را ندارد لذا هیچ بچهٔ گاو میش نمی‌تواند نماز بخواند. بنابراین، حقیقت همین است که پسر کمالات پدر را به ارث می‌برد و اگر کمالات مادی به ارث می‌رسد قطعاً میراث روحانی نیز به آدمی که به درجهٔ آدم باشد، داده می‌شود و بدون آن میراث روحانی منتقل نمی‌شود. بنابراین برای کسانی که در ذات خود نمی‌توانند کمال را کسب کنند، پیامبران مبعوث می‌شوند یعنی خداوند متعال انسان‌هایی را خلق می‌کند که روی آنها فیوض معنویت و روحانیت از آسمان نازل می‌شوند. خداوند متعال آنها را آدم قرار می‌دهد و سپس مردم، اولاد روحانی این پیامبران می‌شوند و از آنان فیوض روحانی می‌برند و اینگونه به رستگاری می‌رسند. بنابراین مسئلهٔ شفاعت کاملاً با قانون طبیعت مطابقت دارد و ضد آن نیست.

[۴] اشتباه چهارم که مردم دربارهٔ پیامبران مرتکب می‌شدند، مجموعهٔ اشتباهاتی بود که به ویژه دربارهٔ حضرت مسیح ناصری ایجاد شده بود. دربارهٔ ذات مسیح نه تنها یک بلکه چندین اشتباه

ایجاد شده بود و اعجاب‌انگیزتر این که اقوام غیر مسلم هم به آن تصورات باطل مبتلا شده بودند. حضرت مسیح موعود علیه السلام تمام آن اشتباهات را رفع نمودند.

اولین اشتباه در مورد تولد حضرت مسیح ناصری بود. هم مسلمانان و هم دیگران اشتباه می‌کردند که تصور می‌کردند تولد حضرت مسیح بالاتر از تولد انسانی بود و متولد شدن آن حضرت با روح الله و کلمه الله نظیری نداشت و از این تصور شرک زیادی سرچشمه گرفته بود. حضرت مسیح موعود علیه السلام درباره این موضوع فرمودند که در سایر پیامبران روح الله وجود داشت و کلیه پیامبران کلمه الله بودند؛ چون به حضرت مسیح اعتراض می‌کردند که نعوذ بالله آن حضرت ولد الحرام هستند لذا خداوند متعال برای براءت‌شان نسبت به ایشان این کلمات را بکار برده است و گرنه تمام پیامبران روح الله و کلمه الله بودند. در قرآن شریف از کفر سلیمان انکار شده است چنانکه فرموده **مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ** [بقره: ۱۰۳] نمی‌توان از این استنتاج کرد که تنها حضرت سلیمان کفر نکردند مابقی همه پیامبران کفر ورزیدند. علت ذکر رد کفرشان این است که به ایشان اتهام کفر زده بودند بنابراین خداوند متعال آن تهمت را رد نموده است؛ نسبت به پیامبران دیگر چنین تهمتی

زده نشده بود لذا نیازی به رد کفرشان وجود نداشت. همین حال حضرت مسیح علیه السلام نیز بود، درباره آن حضرت جدا از تهمت یهود، بزرگان مسیحی نیز می گفتند که نعوذبالله آن حضرت ولدالحرام بودند. اما در تمام این قضیه حضرت مسیح چه تقصیری داشتند؟ تولستوی مسیحی معروفی بوده است. وی به مفتی محمد صادق نوشت که سخنان دیگر جناب میرزا که عقلانی و منطقی است اما قرار دادن تولد حضرت مسیح بدون پدر را متوجه نشدم. اگر علت آن، این است که حضرت مسیح را از اعتراض تولد نامشروع مصون قرار دهند، نیازی به آن نیست چون در این نوع تولد خداوند چه تقصیری داشت. خلاصه چون یهود تولد آن حضرت را مورد اعتراض قرار می دادند که آن شیطانی بود و قرار بود که خود مسیحیان نیز در آینده این اعتراض را بکنند لذا خداوند متعال جهت برائت حضرت مسیح فرمود که تولد آن حضرت توسط روح الله بود ثمره گناهی و نتیجه فعلی نبود که ضد شریعت خداوند متعال باشد بلکه مطابق کلمه الله بود. بنابراین ذکر تولد مسیح با کلمات روح الله و کلمه الله به خاطر تعظیم و مرتبت نیست بلکه جهت برائت است.

آن حضرت این نیز خبر دادند که هیچ دلیلی وجود ندارد که ما تولد حضرت مسیح را بالاتر از قانون طبیعت بشمریم. چنین تولد می‌تواند برای انسان‌های دیگر هم روی دهد و در جانوران که معمولاً اتفاق می‌افتد. حال این سوال باقی می‌ماند که خداوند متعال برای چه آن حضرت را بدون پدر متولد نمود و چرا توسط پدری به دنیا نیاورد؟ پاسخ آن حضرت مسیح موعود علیه السلام این دادند که مطابق پیشگویی حضرت ابراهیم از نسل بنی اسرائیل پیامبر برانگیخته می‌شدند، هنگامی که شیطنت و شرارت بنی اسرائیل از حد گذشت، خداوند متعال توسط تولد حضرت مسیح به آنها آخرین بار اخطار داد که تاکنون ما از گناهان شما می‌گذشته‌ایم و پیامبران از شما بر می‌انگیخته‌ایم اما اکنون ما یکی را برای شما مبعوث می‌کنیم که از جانب مادر بنی اسرائیلی است اما از ناحیه پدر بنی اسرائیلی نیست. اگر در آینده هم [از شرارت و شیطنت خود] دست بر ندارید، فردی مبعوث خواهد شد که نه از لحاظ مادر و نه از لحاظ پدر، از بنی اسرائیل نخواهد بود. اما باوجود این، بنی اسرائیل از این اخطار بهره نبردند و بر شیطنت افزودند، و خداوند متعال پیامبر اکرم ﷺ را برانگیخت که هرگز از بنی اسرائیل نبودند.

بنابراین تولد بدون پدر حضرت مسیح به طور رحمت نبود بلکه برای بنی اسرائیل به عنوان انذار و اخطار بود، و سرانجام همین طور رخ داد.

اشتباه دوم در مورد حضرت مسیح علیه السلام این بود که مسلمانان تصور می کردند که تنها حضرت مسیح و مادرشان از لمس شیطان پاک بودند و بجز اینان هیچ کسی دیگر چنین نبوده است. حضرت مسیح موعود علیه السلام درباره این فرمودند که کلیه پیامبران بلکه مومنان نیز از لمس شیطان پاک می باشند. به مومنان دستور داده شده است که هنگامی که با همسر خویش نزدیکی کنند، این دعا بخوانند «اللهم جنب الشيطان و جنب الشيطان ما رزقتنا». ای خدا! مرا از شیطان مصون بدار و هم اولاد مرا نیز از شیطان محفوظ بدار. و نتیجه این دعا این خواهد بود که بچه ای که به دنیا خواهد آمد، او را شیطان لمس نخواهد کرد. پیامبر اکرم ﷺ این اصل را جهت مصون ماندن از لمس شیطانی بیان کردند. پس وقتی افراد امت محمدیه هم می توانند از لمس شیطانی پاک باشند، در آن صورت پیامبران و مخصوصاً سید ولد آمد پیامبر اکرم ﷺ چگونه می توانند از لمس شیطانی پاک نباشند. آن حضرت فرمودند که آنچه در روایات آمده است که حضرت

مسیح و مادرشان از لمس شیطان پاک بودند دلیل آن، همین است که به حضرت مسیح تهمت ولدالحرام و پسر نامشروع بودن می‌زدند. پیامبر اکرم ﷺ آن را رد نموده‌اند و فرموده‌اند که حضرت مسیح از لمس شیطان پاک بودند یعنی تولدشان شیطانی نبود. بنابراین آنچه در روایت درباره پاک بودن آنها ذکر رفته است منظور از آن همهٔ مردمانی‌اند که همچون حضرت مسیح و حضرت مریم باشند نه صرفاً حضرت مسیح و حضرت مریم. خداوند متعال در سورهٔ تحریم این هر دو نام را به عنوان مثال نیز بیان فرموده است و از آن معلوم می‌شود که این یک اصطلاح اسلامی است که مطابق آن بر یک گروه نام مسیح نهاده شده است و گروه دیگر به نام مریم نامگذاری شده است.

[۳] اشتباه سوم درباره معجزه‌های حضرت مسیح علیه السلام بود. مثلاً مردم می‌گفتند که حضرت مسیح مردگان را زنده کردند و پرندگان را خلق نمودند. حضرت مسیح موعود علیه السلام این اشتباهات را نیز رفع نمودند و فرمودند که خداوند متعال صفات خویش را به کسی نمی‌دهد. در قرآن شریف در کلمات واضح بیان شده است که زنده کردن مردگان و کار تخلیق منحصر به خداوند متعال است و درباره زنده کردن مردگان این نیز فرموده است که در این دنیا او مردگان را زنده نمی‌کند لذا این تصور که در حقیقت

حضرت عیسی مردگان را زنده کردند یا پرندگان را خلق نمودند، شرک است و به هیچ وجه درست نیست. آری، ایشان از لحاظ معنوی این کارها کردند یا توسط علم مسمریزم (هیپنوتیزم) برخی نشانه‌ها را به نمایش گذاشتند یا اینکه به دعای آن حضرت برخی افراد شفا یافتند که قریب الموت بودند.

[۴] اشتباه چهارم مردم دربارهٔ تعالیم حضرت مسیح این بود که تصور می‌رفت که تعالیم‌شان عالی و کامل است. آنچه حضرت مسیح علیه السلام فرموده‌اند که اگر کسی به گونهٔ راستت سیلی بزند، گونهٔ دیگر را نیز جلوی او بکن، تعلیم کمال حلم و بردباری است و بیشتر از این تعلیم اخلاقی ممکن نیست. حضرت مسیح موعود علیه السلام فرمودند که این تعلیم برای یک زمان و یک ملت می‌توانست خوب باشد اما برای همیشه و برای هر ملت اصلاً خوب نیست لذا نمی‌تواند کامل‌تر از سایر تعالیم خوانده شود. علت اصلی این آموزه این بود که در یهود سختی و خشونت به شدت زیاد ایجاد شده بود و آنها بسیار ظلم و جور روا می‌داشتند لذا خداوند متعال توسط حضرت مسیح آموزهٔ کمال ملایمت و نرمی داد تا از خشونت‌شان کاسته شود و گرنه نمی‌توان همیشه به این تعلیم عمل کرد.

اینک یک رویدادی به ذهنم آمده است. می‌گویند که یک کشیش وعظ می‌کرد که ببینید حضرت مسیح چقدر تعالیم عالی داده است که اگر کسی به گونه‌ی راست شما سیلی بزند، گونه‌ی دیگر نیز جلوی او بکنید. روزی از جمع حضار یک مسلمان مصری جلو رفت و به گونه‌ی آن کشیش سیلی زد. آن کشیش بسیار خشمگین شد و به ضربه زدن وی شتافت. آن مسلمان مصری گفت که مطابق آموزه‌ی حضرت مسیح باید گونه‌ی دوم را نیز جلوی من می‌کردید تا من به آن نیز سیلی بزنم. آن کشیش پاسخ داد که خیر. اکنون من مطابق تعلیم حضرت مسیح عمل نخواهم کرد بلکه مطابق تعلیم اسلام عمل می‌کنم و گرنه شما جرئ و بیباک می‌شوید. بنابراین چنانکه عقل می‌گوید و روش عملی مردم مسیحی حاکی است نمی‌توان همیشه به این تعلیم عمل کرد.

خلاصه حضرت مسیح موعود علیه السلام به اثبات رساندند که تعلیم حضرت مسیح کامل نیست و همیشه و هرگاه نمی‌توان به آن عمل کرد. آن حضرت فرمودند که در مقابل آن، تعالیم قرآن است که برای هر موقع و همیشه است.

[۵] اشتباه پنجم مربوط به رویداد کشیده شدن حضرت مسیح علیه السلام روی صلیب بود و مسلمانان، یهودیان و مسیحیان

همه دچار اشتباهی بودند. مسلمانان می گفتند که یهودیان به جای حضرت مسیح کسی دیگر را روی صلیب کشیدند، خداوند متعال حضرت مسیح را روی آسمان برد. یهودیان و مسیحیان می گفتند که خود حضرت مسیح روی صلیب کشیده و به قتل رسانده شدند. عقیده مسلمانان را حضرت مسیح موعود علیه السلام اینگونه رد نمودند که:

به روی صلیب کشیدن کسی دیگر به جای حضرت مسیح ظلم صریح بود. اگر آن مرد با رضایت خویش روی صلیب کشیده شده بود، پس باید دلیل آن در تاریخ وجود داشته باشد، سپس اگر قرار بود که خداوند متعال مسیح را روی آسمان ببرد در آنصورت چه نیازی بود که کسی دیگر را به صلیب بکشد. بنابراین، این درست نیست که به جای حضرت مسیح کسی دیگر روی صلیب کشیده شد و این نیز اشتباه است که آن حضرت در آسمان برده شدند.

از سوی دیگر آن حضرت عقیده یهودیان و مسیحیان را نیز نادرست قرار دادند که مسیح روی صلیب جان خود را از دست داد بلکه ایشان به اثبات رساندند که حضرت مسیح زنده از روی صلیب پایین کشیده شدند و اینگونه خداوند متعال آن حضرت را از مرگ لعنتی مصون نگه داشت.

حال ببینید که پس از نوزده قرن آشکار نمودن حقیقت این واقعه، چقدر کار بزرگی است که حضرت مسیح موعود علیه السلام انجام داده‌اند. مخصوصاً وقتی ما نگاه می‌کنیم که آن حضرت دلایل زنده ماندن حضرت مسیح از صلیب از خود انجیل بیان کرده‌اند. مثلاً یکی از آن دلایل این است که یکبار علمای یهود از حضرت مسیح آیت و نشانه‌ای طلبیدند، آن حضرت به آنها پاسخ دادند: ”مردم زشت و بدکار این عصر معجزه را می‌طلبند اما به آنها هیچ معجزه‌ای بجز معجزه یونس پیامبر داده نخواهد شد چون همان طوری که یونس سه شبانه روز در شکم آن ماهی بزرگ ماند، من نیز سه شبانه روز در دل زمین خواهم ماند. [متی ۱۲: ۳۹-۴۰]

از تورات ثابت است که حضرت یونس سه روز در شکم ماهی زنده ماندند و سپس زنده از شکم آن بیرون آمدند لذا ضروری بود که به هنگام رویداد صلیب حضرت مسیح نیز زنده به قبر وارد می‌شدند و زنده بیرون می‌آمدند لذا این پندار که حضرت مسیح روی صلیب جان دادند، خلاف انجیل است و با قبول کردن آن تکذیب خود حضرت مسیح به عمل می‌آید.

در مقابل مسیحیت آنقدر این سلاح بزرگ حضرت مسیح موعود علیه السلام بود که جهت اثبات عظمت کارشان تنها همین

یک کار هم کافی است اما آن حضرت به این بسنده نکردند بلکه از تاریخ نیز به اثبات رساندند که حضرت مسیح ناصری پس از واقعه صلیب به کشمیر آمدند و آنجا فوت کردند گویی تمام زندگی شان را از پرده خفا بیرون آوردند و آشکار نمودند.

[۶] اشتباه ششم درباره زندگی حضرت مسیح و بعثت مجددشان بود، این اشتباه را نیز آن حضرت رفع نمودند و فرمودند که در این عقیده، به خداوند متعال توهین می شود که وی برای انجام کار خویش یک آدم قدیمی را نگه بدارد و نتواند آدم جدیدی را در جهان مبعوث کند، آیا کسی که نان صبح را برای شام نگه دارد، ثروتمند تلقی می شود، نه؛ بلکه این کارش دال بر فقرش می باشد. آنانی که می گویند خداوند متعال حضرت مسیح را زنده نگه داشته است تا توسط او امت محمدیه را اصلاح کند، معنای این گفتارشان این می باشد که نعوذبالله از دست خداوند متعال آدمی چون حضرت مسیح از روی اتفاق خلق شده بود لذا خداوند متعال او را نگهداشت تا هرگاه در جهان فتنه ای به پا شود، او را نازل کند. اما این اشتباه است، چنانکه ثروتمندان نان باقی مانده را بین فقرا و مستمندان تقسیم می کنند و برای وعده غذای دیگر غذای تازه درست می کنند همین طور خداوند متعال برای هر زمان افراد جدید را مبعوث می کند. سپس اگر قرار بود

که خداوند متعال کسی را زنده نگه دارد، انسانی همچون پیامبر اکرم ﷺ را زنده نگه می‌داشت اما آن حضرت فوت کردند. آیا در دنیا کسی هست که داروی عالی را دور بیندازد و داروی ادنی و ناقص را نگهدارد، پس خداوند متعال چرا پیامبر اکرم ﷺ را رها نموده، حضرت مسیح را زنده نگهداشته است.

آن حضرت این نکته را نیز عنوان فرمودند که با زنده نگه داشتن حضرت عیسی و فرستادن‌شان جهت اصلاح امت محمدیه به حضرت پیامبر اکرم ﷺ اهانت می‌شود. پیامبر اکرم ﷺ بزرگترین معلم بودند و کارشان به بار آوردن شاگردان فوق‌العاده بود، اما گفته می‌شود در زمانی که در امت محمدیه فتنه‌ای ایجاد خواهد شد، آنگاه پیامبر اکرم ﷺ نخواهند توانست هیچ شاگرد خود را آماده کنند که این فتنه‌ها را رفع نماید و حضرت عیسی که پیامبری به سوی امت حضرت موسی بودند، برای این کار آورده می‌شوند. در این عقیده به امت محمدیه نیز اهانت می‌شود چرا که از آن معلوم می‌گردد که این امت در خطرناک‌ترین شرایط ناکام خواهد شد حتی دجال‌ها هم در این امت به وجود خواهند آمد اما مسیح از امت دیگری خواهد آمد.

حضرت مسیح موعود علیه السلام خبر دادند که حضرت مسیح که برای تعظیمش این عقیده را درست کردند، در این عقیده به ایشان نیز توهین می‌شود چون آن حضرت، پیامبر مستقل بودند و اگر مجدداً خواهند آمد، معنای آن، این خواهد بود که از آن نبوت قبلی خویش جدا می‌شوند و باید امتی باشند.

رفع اشتباهات در باب معجزه‌ها

حضرت مسیح موعود علیه السلام کار هفتم این انجام دادند که ایشان اشتباهاتی را که دربارهٔ معجزات وجود داشت، اصلاح نمودند. مردم جهان دربارهٔ معجزات به دو گروه تقسیم شده بودند. برخی کلاً منکر معجزات شده بودند و برخی هر قصه رطب و یابس را درست تصور می‌کردند. آن حضرت برای کسانی که منکر معجزات بودند علاوه بر اقامهٔ دلایل، به طور نمونه معجزات را هم ارائه نمودند و این طور آنها را لاجواب کردند؛ آن حضرت ادعا نمودند که

کرامت گرچه بی نام و نشان است بیا بنگر ز غلمان محمد
و آنانی که هر قصهٔ رطب و یابس را می‌پذیرفتند به آنها تفهیم نمودند که معجزه نام یک کیفیت فوق‌العاده است و برای پذیرش امور غیر معمولی سند و مدرک غیر معمولی هم ضروری است. لذا تنها معجزاتی را می‌توان درست قبول کرد که [۱] ذکر آن در کتاب الهی وجود داشته باشد، یا در تایید آن دلیل زبردست تاریخی باشد.

[۲] دوم معجزه‌ای قابل قبول است که ضد سنت الله نباشد، اگرچه ظاهراً اعجاب‌انگیز هم باشد. مثلاً خداوند متعال فرموده

است که هیچ مرده‌ای نمی‌تواند زنده گردد و اگر کسی بگوید که فلان پیامبر یا ولی، مرده را زنده کرده است، آنگاه چون این ضد قرآن خواهد بود لذا هیچ‌گاه نمی‌توانیم آن را بپذیریم چون هستی‌ای که معجزه‌ها را نشان می‌دهد، خود فرموده است که او مردگان را زنده نخواهد کرد.

تعجب‌برانگیز است که مسلمانان نه تنها درباره حضرت عیسی بلکه دربارهٔ افراد دیگر نیز می‌گویند که آنها مردگان را زنده می‌کنند و هندوها از اینان هم جلوتر رفته‌اند. در میان مسلمانان از این قبیل روایات هست که یک صوفی بزرگی بوده که جلوی او مرغ بریان آورده شد، وی گوشت آن مرغ را خورد و سپس استخوان‌های آن را به دست گرفت، فشار داد و آن استخوان‌ها تبدیل به خروس گشت که کت می‌کرد؛ و هندوها قصه‌هایی عجیب‌تر از این هم نقل می‌کنند؛ مثلاً می‌گویند که یکی از ریشی-هایشان*^۱ داشته جایی می‌رفته که زنی زیبارو را دید و با او بنای مراوده را گذاشت اما زن چون بدبخت بود به او متمایل نشد. آنگاه منی آن ریشی همین‌طوری جاری شد و وی شلوار خودش را

^۱ ریشی‌ها چهار نفرند که مطابق اعتقاد هندوان بر آنها کتاب گیتا نازل شد. [مترجم]

درآورد و دور انداخت. طولی نکشید که از آن شلوار پسری متولد شد چون نطفه ریشی‌ها نمی‌توانست ضایع شود.

همین‌طور درباره یک پرنده‌ای کوچولو به نام 'نیل کنت' می‌گویند که او تمام آب دریا را خورد و تمام افراد کاروان ازدواج را هم خورد و هنوز هم شکمش سیر نشده بود.

حال، مسلمانان چنین معجزه‌ها را از کجا بیاورند لذا خیرشان در پذیرش همین شرط است که حضرت مسیح موعود علیه السلام برای معجزه‌ها وضع نموده‌اند و گرنه هیچ دلیلی ندارد که مسلمانان از دیگران بخواهند که معجزات‌شان را بپذیرند در حالی که خودشان معجزات آنها را رد می‌کنند.

[۳] آن حضرت شرط سوم این بیان فرمودند که در معجزه پهلوی اخفا و استتار نیز ضروری است چون اگر اخفا نباشد، هدف اصلی معجزه که ایجاد ایمان است، از بین می‌رود. مثلاً اگر عزرائیل می‌آمد و می‌گفت که به فلان پیامبر ایمان بیاورید و گرنه همین الان جانتان را می‌گیرم، بلافاصله تمام مردم می‌پذیرفتند، اما چنین ایمانی فایده هم نداشت بنابراین، معجزه به همراه اخفا ضروری است و آن برای ایمان آوردن می‌باشد، و اگر در آن بُعد اخفا نباشد در آن صورت ایمان به آن هیچ سودی نمی‌تواند

برساند. آری، آنقدر مخفی هم نباید باشد که از درجهٔ دلیل هم ساکت بشود چون در این صورت آن بر مردم حجت نخواهد ماند.

[۴] شرط چهارم برای پذیرش معجزه این است که آن باید سودی هم داشته باشد چون معجزه نمی‌تواند بیسود و بیهوده باشد و تنها برای سرگرمی به نمایش گذاشته نمی‌شود بلکه وقوع آن منوط به هدف و غایتی است. بنابراین، معجزه‌ای را می‌توان قبول کرد که مبتنی بر هدف و شامل سودی باشد، غیر از آن را نمی‌توان به خداوند متعال نسبت داد.

برقراری عظمت شریعت

حضرت مسیح موعود علیه السلام کار هشتم این انجام دادند که عظمت و سطوت شریعت را برقرار نمودند. عظمت شریعت هم در مسمانان هم در غیر مسلمین از بین رفته بود، آن حضرت مجدداً آن را برقرار نمودند.

[۱] بزرگترین وسوسه‌ای که درباره شریعت دامنگیر مردم شده بود، این بود که آنها شریعت را جریمه یا غرامت تصور می‌کردند. مسیحیان می‌گفتند که یسوع مسیح جهت نجات دادن انسان‌ها از شریعت آمده بود. گویی شریعت غرامتی بود که برای ایمن دادن از آن ظهور کرده بود در حالی که شریعت برای راهنمایی می‌باشد و هیچ کسی راهنمایی را غرامت تلقی نمی‌کند. آیا احدی به کسی که او را به راه درست راهنمایی کند، می‌تواند بگوید که این مرد عجب غرامتی بر گردن من نهاده است. مسلمان‌ها نیز شریعت را غرامت و جریمه تصور می‌کردند چون آنها نیز از این قبیل تلاش‌ها نموده‌اند که برای نجات پیدا کردن از فلان دستور شریعت کدام حيله را می‌توان پیش گرفت و برای فلان دستور چه حيله را می‌توان به کار برد حتی که برخی افراد کتاب الحیل نوشته‌اند! اگر آنها شریعت را لعنت تصور نمی‌کردند، پس چرا برای

فرار از شریعت حيله‌ها را می‌تراشیدند. وهابی‌ها تا حدودی از این چیز مصون مانده بودند اما مسلمانان دیگر حيله‌های عجیب و غریب درست کرده بودند. مثلاً در یک کتاب مشهور فقه نوشته شده است که قربانی کردن بعد از نماز عید قربان سنت است اما اگر کسی مجبور است که قبل از نماز عید قربانی کند، وی در نزدیکی شهر در روستایی برود و آنجا قربانی کند چون نماز عید تنها در شهر می‌تواند به پا شود و اینجا شرط قربانی بعد از نماز است، لذا بعد از نماز می‌تواند از روستا گوشت قربانی را بیاورد.

خلاصه در زمان گذشته کار آخوندها تنها منحصر به این شده بود که برای مردم حيله‌ها را بتراشند و مردم نیز از آنها درباره این حيله‌ها سوال می‌کردند. قصه‌ای معروف است که چند پسر گوشت الاغ مرده را خوردند. آخوند به آنها گفت: گناه بزرگی صورت گرفته. والدین پسرها باید یک ستون عمودی را با نان‌ها پوشانند و سپس آن نان‌ها را در میان مستمندان و فقرا تقسیم بکنند. یکی به آن آخوند گفت که پسر شما هم گوشت خورده است، آنگاه آخوند گفت که صبر کنید، من باید دوباره فکر کنم و عاقبت، گفت که اینگونه هم می‌شود که ستون را به جای اینکه عمودی بگذاریم، روی زمین می‌خوابانیم و آن را با نان‌ها می‌پوشانیم.

[۲] شبههٔ دوم این ایجاد می‌شد که برخی مردم می‌گفتند که هدف اصلی، شریعت نیست بلکه هدف اصلی رسیدن به خداوند متعال است، و وقتی به خدا رسیدیم، آنگاه چه نیازی به عمل به شریعت باقی می‌ماند.

این یک بیماری خطرناکی بود که در مردم شیوع پیدا کرده بود. آنانی که خود را صوفی می‌خواندند، عمل به فرامین شریعت را رها می‌کردند و هنگامی که مسلمانان از آنها می‌پرسیدند که چرا به دستورات شریعت عمل نمی‌کنید، می‌گفتند که ما به خداوند متعال رسیده‌ایم و دیگر لزومی ندارد که به شریعت عمل کنیم. مردی با همین باور نزد من آمد. من پس از ادای نماز جمعه نشسته بودم که از من سوال کرد که بگو ببینم اگر کسی در کشتی سوار باشد و به کنارهٔ دریا برسد آنگاه آیا وی باید در کشتی بماند یا از کشتی بیرون بیاید. منظورش این بود که اگر انسان به خدا برسد، آنگاه چه نیازی به عمل به شریعت است. به محض اینکه وی این سخن گفت من منظورش را متوجه شدم، گفتم: اگر وی به کنارهٔ دریا برسد، می‌تواند از کشتی بیرون بیاید اما اگر ساحل دیده نشود، در آنصورت کجا باید پیاده شود ولی اگر باز پیاده شود، غرق می‌شود. با شنیدن این وی بسیار شرمنده شد و نتوانست هیچ پاسخی بدهد. منظورم این بود که تقرب خداوند

متعال چیز محدود نیست که گفته شود که من به تقرب خدا نایل شدم، لذا دیگر نیازی به شریعت نیست. حضرت مسیح موعود علیه السلام این شبهه را به خوبی رد نمودند و فرمودند که بدون شک هدف اصلی انسان رسیدن به خداست نه تداوم عمل به شریعت. اما رسیدن به خدا آنقدر منازل و مدارجی دارد که آنها تا ابد هم به پایان نمی‌رسند. اگر کسی بگوید که من به خدا رسیدم و هیچ درجه‌ی دیگر نمانده است، وی گویی خداوند متعال را محدود قرار داده است و این عقیده را هیچ کسی نمی‌پذیرد. پس وقتی منازل و مدارج قرب الهی پایان‌ناپذیرند آنگاه با وسیله‌ای که می‌توان به آن مدارج رسید، یعنی شریعت، آن را نیز نمی‌توان رها کرد.

[۳] شبهه سوم این در حال شکل‌گیری بود که برخی افراد دچار این اشتباه شده بودند که تمام اعمال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جزء شریعت هستند لذا اگر آخوندی شلوار کسی را پایین‌تر از قوزک پا می‌دید، فوری می‌گفت که این کافر است؛ پس از صرف غذا اگر دید که کسی دستانش را می‌شورد، می‌گفت وی کافر است چون او این کار را خلاف سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انجام می‌دهد در حالی که حقیقت این است که در زمان حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در آش ادویه نمی‌ریختند بلکه آنها تنها با روغن زیتون غذا می‌خوردند و

این روغن را به موهای سر هم می‌مالیدند لذا پس از میل غذا به چهره هم می‌مالیدند اما اکنون در آش زردچوبه و چندین نوع ادویه می‌ریزند ولی باوجود آن، چندین آخوندی که پس از میل غذا مالیدن دستان به چهره را سنت قرار می‌دهند، دستان آگنده از ادویه را به چهره خود می‌مالند و می‌گویند که این سنت است. ما می‌گوییم که اگر شما غذای روغنی بخورید، در آنصورت بی‌شک پس از میل غذا دستان را به چهره بمالید و ما هم برای آن آماده‌ایم اما شما تا وقتی در آش، ادویه و زردچوبه و فلفل نباشد، آن را نمی‌خورید لذا چه کسی این ادویه را به چهره بمالد. یکبار من آخوندی را به غذا دعوت دادم، پس از میل غذا وقتی ظرفی برای شستن آب آورده شد، با حقارت آن را دور راند و گفت که این خلاف سنت است، من دستانم را نمی‌شورم و دستان آگنده از آش را به چهره مالید. در حقیقت این خلاف سنت نیست. در حدیث شفاف و روشن وارد شده است که دستان را هم قبل از میل غذا و هم بعد از میل بشورید.

حضرت مسیح موعود علیه السلام این اشتباه را اینگونه اصلاح نمودند که فرمودند: اعمال پیامبر اکرم ﷺ دارای چندین نوع هستند.

اول، اعمالی است که آن حضرت همیشه انجام می دادند و به دیگران نیز به انجام آن دستور می دادند و می فرمودند که اینگونه انجام بدهید، عمل به از این قبیل اعمال واجب است.

[۲] دوم اعمالی است که آن حضرت انجام می دادند و به دیگران توصیه هم به انجام آن می فرمودند. این سنت است.

[۳] سوم اعمالی است که آن حضرت انجام می دادند و به دیگران می گفتند که اگر اینها را انجام دهید، بهتر است، این اعمال مستحب و پسندیده است.

[۴] چهارم اعمالی است که آن حضرت با روشهای مختلف انجام می دادند و عمل به تمام آن روشها جایز است.

[۵] پنجم اعمالی است که مربوط به خوردن و نوشیدن بودند، درباره آن، پیامبر اکرم ﷺ به کسی برای انجام آن توصیه نمی کردند بلکه مطابق رواج عرب عمل می کردند. در ارتباط با این قبیل اعمال، هر انسان مطابق با رواج کشور خود می تواند عمل کند. مثلاً جلوی پیامبر اکرم ﷺ گوشت سوسمار آورده شد، آن حضرت آن را میل نفرمودند، کسی پرسید که آیا خوردن آن حرام است؟ آن حضرت فرمودند: خیر، حرام نیست اما ما این را نمی خوریم لذا من هم نمی خورم. از این رویداد این نتیجه بر

می‌آید که در اموری که شریعت ساکت باشد و دستور پیامبر اکرم ﷺ هم به اثبات نرسد، نسبت به آنها باید مطابق رواج کشور خود عمل کرد تا بیهوده بین مردم نفرت و بیزاری ایجاد نشود. چنین امور سنت نمی‌باشند. با مرور زمان اگر در آنها تبدیلی رخ دهد، باید مطابق آن عمل کرد.

[۴] اشتباه چهارم این بود که برخی افراد تصور می‌کردند که شریعت تنها منحصر به کلام الهی است و پیامبر هیچ دخلی در شریعت ندارد چنانکه پیروان دین چکرالوی باور دارند.

حضرت مسیح موعود علیه السلام در ارتباط با این باور فرمودند که شریعت دو بخش دارد. [۱] اول، بخش اصولی که بر آن، اساس کارهای دینی، اخلاقی، فرهنگی، سیاسی استوار است.

[۲] بخش دوم مبتنی بر شرح‌های جزئی و علمی است و این بخش را خداوند متعال توسط پیامبر خود برقرار می‌سازد تا خلائق با پیامبران نیز رابطه برقرار کنند و پیامبران برای آنها اسوه و الگو باشند؛ بنابراین، شرح‌های پیامبر نیز بخشی از شریعت است.

اصلاح در عرصه عبادات

حضرت مسیح موعود علیه السلام کار نهم این انجام دادند که در باب عبادات اصلاحاتی به عمل آوردند. درباره عبادات میان مردم این شبهه و وسوسه ایجاد شده بود که [۱] عبادت تنها مربوط به دل است و با جسم هیچ ربطی ندارد. حدوداً قبل از بیست سال در علی‌گره فردی سخنرانی کرد و در آن گفت که اکنون چون زمانه بسیار پیشرفت کرده است لذا روش عبادت زمان گذشته دیگر قابل عمل نیست. اکنون همین هم کافی است که اگر کسی می‌خواهد نماز بخواند، در حال نشسته با خم کردن سر روی میز خدا را یاد کند و روزه می‌تواند اینگونه بگیرد که شکم را کاملاً نباید سیر کند بلکه چند بسکویت و یکبار چای بخورد و این کار هیچ عیبی ندارد. حضرت مسیح موعود علیه السلام فرمودند که عبادات مربوط به روح است و روح به جسم تعلق دارد. اگر جسم را به عبادت مشغول نسازیم، در دل خشوع ایجاد نخواهد شد، لذا تصور کردن عبادت جسمانی، بیهوده و بیسود کاملاً اشتباه و روش هلاک‌کننده است و به سبب عدم فهم اصول عبادات به وجود آمده است.

[۲] اشتباه دوم مردم این بود که آنها دعا در نماز را فراموش کرده بودند. در اهل سنت دعا کردن در نماز گویی کفر تلقی می‌شد. تصور می‌کردند که پس از اتمام نماز باید دستان را بلند کرد و دعا خواند.

هنگامی که در برابر حضرت مسیح موعود علیه السلام این موضوع مطرح می‌شد، آن حضرت لبخند می‌زدند و می‌فرمودند. مثال این مردم همانند آن است که یکی به دربار پادشاه برود، و آنجا ساکت بایستد و برگردد و وقتی از دربار بیرون بیاید، بگوید که اعلیحضرت به من این و آن داده شود. حضرت مسیح موعود علیه السلام فرمودند که در نماز باید دعا کرد و به زبان خویش باید دعا خواند تا جوششی ایجاد شود.

[۳] برخی مردم فکر می‌کردند که عبادت ظاهری کافی است. باید در دست تسبیح گرفت و نشست. حال این مردم به این حد رسیده بود که من در کتابی خواندم که در آن نوشته شده بود اگر کسی فلان دعا بخواند، نیکی‌های تمام صلحا و پارسایان را خواهد یافت و اگر گناهانش برابر تمام گناهکاران هم باشند، بخشیده می‌شوند. کسانی که چنین پندار داشته باشند چه نیازی به بپا داشتن نماز پنجگانه روزانه دارند. حضرت مسیح موعود علیه

السلام فرمودند که این بدن، اسبی است که روح بر آن سوار است. شما اسب را گرفتید و سوار را رها کردید. عبادات ظاهری مایه پاکیزگی روحانی می‌باشند لذا پاکیزگی قلبی را ایجاد کنید که هدف اصلی است.

اصلاح فقه

حضرت مسیح موعود علیه السلام کار دهم این انجام دادند که در علم فقه اصلاحاتی نمودند. در آن بسیاری از اشتباهات و بیش از حد اختلاف ایجاد شده بود. آن حضرت درباره آن، اصول طلایی بیان کردند و فرمودند که بنیان و اساس شریعت بر چیزهای زیر است:

[۱] قرآن شریف [۲] سنت پیامبر اکرم ﷺ [۳] روایاتی که ضد قرآن شریف و سنت و عقل نباشند [۴] تفقه در دین [۵] اختلاف طبایع و شرایط

این کار بزرگ و عظیم الشان حضرت مسیح موعود علیه السلام است که آن حضرت سنت و حدیث را از هم جدا قرار دادند. آن حضرت فرمودند: سنت آن عمل پیامبر اکرم ﷺ است که خودشان انجام دادند و به دیگران نیز برای عمل به آن ترغیب نمودند. و حدیث آن فرمایش و قولی است که آن حضرت فرمودند. اکنون ببینید که با این پنج اصل آن حضرت چقدر اصلاحات آوردند. ایشان اول از همه قرآن شریف را قرار دادند چون آن کلام خدا و کامل و مفصل است و در آن هیچ تغییری راه نیافته است و نه هیچ کسی می تواند در آن تبدیلی و تغییری بکند چرا که

خداوند متعال وعدهٔ محافظت از آن را داده است؛ لذا از چنین کلامی کدام سخن معتبرتر خواهد بود. پس از آن سنت است که تنها مبتنی بر گفتار نیست بلکه مبتنی بر عمل نیز است و عمل نیز آن که آن حضرت خودشان انجام می‌دادند و به تواتر انجام می‌دادند و هزاران نفر آن را می‌دیدند و مطابق آن عمل می‌کردند. اینگونه نیست که یک دو یا سه نفر بر آن گواه باشند که ما پیامبر اکرم ﷺ را دیدیم که این فرمودند بلکه عمل هزاران نفر گواه می‌باشد که می‌گفتند: ما پیامبر اکرم ﷺ را دیدیم که اینگونه عمل می‌کردند، ما هم در اتباع و پیروی آن حضرت این کار را شروع کردیم. در این سنت احتمال اشتباه بسیار کم باقی می‌ماند. و این از حدیث که مبتنی بر شهادت چند نفر می‌باشد، بسیار افضل است.

سپس بعد از آن، آن حضرت حدیث را قرار دادند اما برای آن نیز این شرط وضع نمودند که تنها سنجش راویان برای صداقت حدیث کافی نیست بلکه بودن حدیث مطابق قرآن کریم، سنت و قانون طبیعت نیز ضروری است.

پس از حدیث، درجهٔ تفقه در دین است تا مسایلی که با پیشرفت عقلی به وجود می‌آیند، برای حل آنها دری باز بماند.

سپس آن حضرت اساس پنجم درک اوضاع و سرشت‌های مختلف را قرار دادند و آن را بخش ضروری شریعت اسلامی قرار دادند. توسط این اصل بسیاری از مسایل اختلافی حل شدند. مثلاً بر گفتن آمین نزاع بود. آن حضرت فرمودند: کسی که دلش بخواهد بلند آمین بگوید، با صدای بلند بگوید و کسی که دلش نمی‌خواهد که بلند بگوید، نگوید. هنگامی که این هر دو امر به اثبات رسیده است، پس دعوا بر سر آن معنایی ندارد. پیامبر اکرم ﷺ با در نظر گرفتن سرشت‌های مختلف به دو طریق عمل کردند. بنابراین هر کسی مطابق سرشت خویش عمل می‌کند لذا نباید در امور دیگران دخالت کرد. همچنین فرمودند که هر کسی که دلش می‌خواهد دستانش را بالاتر از سینه ببندد، ببندد و هر کسی دلش بخواهد پایین تر از ناف ببندد، ببندد. راجع به رفع یدین [بلند کردن دستان] نیز همین فرمودند که به هر دو روش جایز است. همچنین بسیاری از نزاع‌هایی را از بین بردند که به دلیل اختلاف شرعی نبودند بلکه مبتنی بر دو تا امر جایز بودند و به سبب عدم فهم این حکمت شریعت، پدیدار شده بودند که در شریعت سرشت‌های مختلف هم رعایت شده‌اند و به سبب آن، روش‌های مختلف جایز قرار داده شده‌اند.

برقراری حقوق زنان

کار یازدهم حضرت مسیح موعود علیه السلام این است که آن حضرت حقوق زنان را برقرار نمودند که قبل از بعثتشان کاملاً ضایع شده بود. مثلاً [۱] به زنان ارث و میراث داده نمی‌شد. [۲] در حجاب بسیار خشونت ورزیده می‌شد حتی از رفت و آمد هم منع می‌شدند. [۳] از علم و دانش محروم قرار داده شده بودند. [۴] با آنها رفتار خوب ورزیده نمی‌شد و هیچ احترامی نداشتند. [۵] در نکاح به زنان اختیار داده نمی‌شد. [۶] در امور خلع و طلاق سختی ورزیده می‌شد. [۷] حقوق انسانی‌شان رعایت نمی‌شدند. آن حضرت همه این امور را اصلاح نمودند.

[۱] ایشان از محروم نگه داشتن زنان از ارث و میراث به شدت منع کردند و این حق زنان را تأیید نمودند. در خانه‌ها از نسل‌ها به زنان حقی داده نمی‌شد، اما خواهران ما سهم زمین کشاورزی خود را تمام و کمال گرفتند و همراه ما وارث املاک شدند.

[۲] دوم آنچه در مورد حجاب، سختی و خشونت ظاهری ورزیده می‌شد، آن را رفع نمودند. آن حضرت همراه حضرت مادر جان برای پیاده‌روی می‌رفتند. یکبار آن حضرت در ایستگاه قطار همراه حضرت مادر جان پیاده‌روی می‌کردند. مولوی

عبدالکریم این را نپسندیدند چون در آن زمان بسیار خجالت‌آور و زشت تلقی می‌شد که زن همراه مرد باشد. ایشان نزد حضرت خلیفه اول آمدند و گفتند که آن حضرت همراه همسر خویش پیاده‌روی می‌کنند، مردم چه خواهند گفت؛ شما بروید و به آن حضرت بگویید که خانم را یک جایی بنشانند. حضرت خلیفه اول پاسخ دادند: من که نمی‌توانم بگویم. سرانجام، مولوی عبدالکریم خودشان رفتند و در حال سر به زیر برگشتند. حضرت خلیفه اول پرسیدند که آن حضرت چه پاسخی دادند. گفتند که وقتی من به آن حضرت گفتم که مردم به این پیاده‌روی اعتراض خواهند کرد، آن حضرت متوقف شدند و فرمودند که مگر جز این چه اعتراض خواهند کرد که جناب میرزا همراه زنش پیاده‌روی می‌کرد؟

خلاصه، حضرت مسیح موعود علیه السلام جهت سلامتی زنان به آنها اجازه رفت و آمد و تحرک دادند. اگرچه امروز قشر تحصیل کرده نمی‌تواند این تحول را درک کند اما در زمانی که حضرت مسیح موعود علیه السلام این کار را شروع کردند، این کار تعجب‌انگیز بود. آن حضرت فرمودند که غرض از حجاب، مصون نگه داشتن‌شان از برخی ضعف‌هاست و به سبب آن، آنها از ملاقات

آزادانه با مردان منع شده‌اند؛ این دستور داده نشده که زنان زندانی بشوند.

[۳] سوماً زنان را از فراگیری علم و دانش محروم نگه می‌داشتند ولی حضرت مسیح موعود علیه السلام بر تحصیلات فرا گرفتن زنان به ویژه تأکید نمودند. آن حضرت به یکی نامه نوشتند که به زنان علاوه بر زبان عربی و فارسی، انگلیسی نیز باید یاد داده شود و آشنایی‌شان با علوم دیگر نیز ضروری است.

[۴] از طریق وحی بنای رفتار نیکو و مراعات زن گذاشتند و فرمودند که از لحاظ رفتار و مراعات، زنان برابر مردان‌اند. حتی یک بار مولوی عبدالکریم با زن خویش با صدای بلند صحبت کردند، به آن حضرت وحی شد که مفهوم آن، این بود: به رهبر مسلمانان عبدالکریم بگو که این روش خوبی نیست. [روحانی خزاین، جلد ۱۷ ص ۴۲۸]

[۵] زن دربارهٔ ازدواج خود اختیاری نداشت؛ آن حضرت حقوقش را اقامه نمودند و برای ازدواج، رضایتش را ضروری قرار دادند بلکه قبل از ازدواج دیدار زن و مرد را دوباره جاری ساختند و برخی زن و مرد را دستور دادند که قبل از ازدواج یکبار همدیگر را ببینند.

[۶] رواج طلاق بیش از حد شده بود. آن حضرت از آن منع نمودند و توصیه فرمودند که تا حد امکان تلاش شود پیوند ازدواج برقرار بماند. و در مقابل این، حیطة اختیار خلع را آنقدر تنگ کرده بودند که زن در رنج و مصیبت جان خود را از دست می‌داد و هیچ کسی احوال پرس او نبود. آن حضرت این در را باز کردند و حقوق زن که شریعت به او داده بود، دوباره برقرار نمودند و فرمودند که زن در مقابل طلاق، حق خلع را دارد. تنها با این تفاوت که برای زن ضروری است که وی توسط قاضی جدا شود و شریعت همانقدر رنج و مصیبت و احساسات زن را رعایت نموده که برای مرد رعایت نموده است.

[۷] آن حضرت حقوق خانگی و فرهنگی زن را برقرار کردند. قبل از بعثتشان، مردم برای زن هیچ حقوقی قائل نمی‌شدند؛ اما ایشان راجع به حقوق زن بسیار زیاد تأکید داشتند و باوجود اینکه تعالیم اسلامی ضد غلامی است، زن وضعیت غلامی را داشت آن حضرت او را از این وضعیت نجات دادند.

اصلاح اعمال انسانی

کار دوازدهم حضرت مسیح موعود علیه السلام در ارتباط با اصلاح اعمال انسانی انجام دادند که رستگاری منوط به آن است. تمام دنیا اصلاح اعمال انسانی را یک امر مهمی قرار می‌دادند اما نمی‌دانستند که این کار را چگونه می‌توان انجام داد. مسلمانان نیز در این مسئله ساکت بودند بلکه در حالت بدتر از دیگران قرار داشتند. آن حضرت از قرآن کریم چنان اصولی را معرفی کردند که این مسئله را کاملاً حل نمودند و آنچنان راه را گشادند که هیچ دین دیگری نمی‌تواند در مقابل آن بایستد.

مسیحیت با تقدیم تئوری گناه ارثی گفته بود که چون گناهان به انسان به ارث رسیده است لذا هیچ کسی نمی‌تواند از آنها مصون بماند گویی در مسیحیت اصلاح نفس امری ناممکن بود و جهت ممکن ساختن آن تن به عقیده کفاره داده شد.

در دین هندو این عقیده وجود داشت که اصلاح نفس با صاف نمودن حساب می‌تواند به عمل بیاید و وقتی حساب صاف شود، آنگاه رستگاری نیز امکانپذیر است. پرمیشور [خدا] حساب نیکی و بدی را دارد و آنها را می‌شمرد، اگر بدی‌ها زیاد باشند، پس از مرگ او را در جسم دیگر به دنیا می‌فرستد و اینگونه هندوان نیز

اصلاح نفس را ناممکن جلوه داده و انسان را در فریب تناسخ افکنده بودند.

یهود اصلاً منکر اصلاح نفس بودند چون در نزد آنها پیامبر هم می‌تواند گناهکار باشد. آنها با بسیار اشتیاق گناهان پیامبران را می‌شمردند و در این کار هیچ عیبی هم نمی‌دانستند. به نظر آنها صورت نجات تنها آن بود که خداوند متعال کسی را عزیز خویش قرار داده و رستگاری را منوط به او سازد؛ گویی آنها رستگاری را یک امر قضا تصور می‌کردند و به رستگاری خود به این سبب اطمینان داشتند که آنها اولاد ابراهیم و از امت موسی اند؛ نه برای اینکه اطمینان داشتند که با اصلاح نفس خویش خشنوی و رضایت خداوند متعال را جلب کرده بودند.

مسلمانان نیز در تقلید یهود با نسبت دادن برخی گناهان به فرشتگان و پیامبران، هدف اصلاح نفس را مورد بی‌اعتنایی قرار داده بودند و از این قبیل سخنان تراشیده بودند که پیامبر اکرم ﷺ از تمام مسلمانان شفاعت خواهند کرد و همه آمرزیده می‌شوند و بدتر از آن، این بود که به علاوه پیامبر اکرم ﷺ پیر و مرشدهای دیگر ساخته بودند و آن مرشدها می‌گفتند که نیازی به هیچ عملی نیست ما شما را مستقیم به بهشت می‌بریم.

حضرت مسیح موعود علیه السلام اشتباه بودن تمام این افکار را به اثبات رساندند و اصول نجات و رستگاری را از قرآن شریف عرضه نمودند و یک اصل کامل و مکمل برای اصلاح نفس تقدیم کردند. آن حضرت این نکته را پذیرفتند که به انسان به ارث عیب و میلان به گناه هم همانند میل به نیکی می‌رسد. آن حضرت این مطلب را نیز پذیرفتند که برای پاکیزگی نفس صاف نمودن حساب گذشته نیز بی‌نهایت ضروری است اما ایشان نسبت دادن گناه به پیامبران را به شدت رد نمودند و این مسئله را نیز رد نمودند که انسان با وجود مخالف شریعت عمل کردن می‌تواند از شفاعت بهره ببرد. مسلمانان این هر دو مسئله را از یهود گرفته بودند و ضد تعلیم اسلامی بودند. آن حضرت این پندار را نیز رد نمودند که خداوند متعال کسی را زشتکار خلق نموده است و کسی را نیکوکار. آن حضرت دو سخن اول را با اضافه این شرط قبول کردند که [۱] در این هیچ شکی نیست که انسان تاثیرات خوب و بد را به ارث می‌برد [۲] در این نیز شکی نیست که در اثر غذا و خوراک و آب و هوا نیز برخی عادات خاصی ایجاد می‌شوند که از عادات برخی کشورها پیدا است. مردم کشمیر بزدل می‌باشند و افغانی‌ها خونخوارند و همین‌طور بنگالی‌ها بزدل‌اند و نسبت به آنها پنجابی‌ها شجاع‌ترند. اگر انسان درمورد

خود همیشه اختیار کامل داشت، آنگاه چگونه همیشه اینگونه اتفاق می افتاد که بنگالی احدی را نکشد و فرد کشمیری دلیری و شجاعت پیشه نکند و افغانی ها برای کشتن یا مردن آماده باشند. این عیوب ملی حاکی از این است که غذا و خوراک و آب و هوا در عادات انسان ها تأثیر می گذارند. درباره این افعال خاص نمی توان گفت که تمام اهالی آنجا با اختیار خود عیوب خاصی یا نیکی های خاصی پیشه می کنند.

[۳] در این امر نیز هیچ شکی نیست که تربیت و عقیده نیز تأثیر ویژه ای بر انسان می گذارد. چنانکه هندو با ذبح گاو به جوش می آید و باوجود اینکه می داند به سبب کشتن کسی دیگر به دار آویخته خواهد شد ولی باز وقتی می بیند که گاو ذبح می شود، برای کشتن آماده می شود. این تأثیر عقیده است.

[۴] در این نکته نیز هیچ شکی نیست که هرگاه انسانی می خواهد کاری را انجام دهد، شرایط آن موقع نیز بر وی تأثیر خاصی می گذارند. یک استاد هر روز از بچه ها راجع به درس سوال می کند و با نرمش و ملایمت برخورد می کند اما روزی که با زنش دعوا کرده و از خانه در حال خشم بیرون آمده باشد، به هنگام سوال پرسیدن از بچه ها به خاطر اشتباه کوچک هم مجازاتشان

می‌کند. بنابراین ظاهر است که اوضاع و شرایط نیز بر اعمال انسان تأثیر می‌گذارند.

خلاصه امور زیادی هست که بر اعمال انسان تأثیر می‌گذارد. حضرت مسیح موعود علیه السلام فرمودند که تنها ارث و میراث نیست که بر روی انسان تأثیر می‌گذارد بلکه فارغ از این نیز چیزهایی هست که تأثیرگذار است. و وقتی این امر به اثبات رسیده آنگاه سوال مطرح می‌شود که اگر گناه ارثی توسط کفاره می‌تواند از بین برود، آنگاه گناهان دیگر چگونه دور خواهند شد؟

سپس آن حضرت فرمودند که تمام ملتها این فریب را خورده‌اند که فطرت انسانی گناهکار است. کسی از تئوری گناه ارثی و کسی از اعمال گذشته و کسی از آیه *حُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا* و کسی از تصور تقدیر ازلی دچار این فریب مزبور شده است؛ درحالی که حقیقت این است که باوجود قانون اثرات گناه ارثی و تربیت وغیره در سرشت انسانی نیکی نهاده شده است. در فطرت درباره عیب و گناه انقباض و در ارتباط با نیکی رغبت نهاده شده است و مابقی زنگاری است که روی فطرت انسانی می‌نشیند. دلیل بر این سخن آن است که حتی افراد زشتکار نیز نیکی‌ها را بیشتر انجام می‌دهند. آدمی که دروغگو خوانده می‌شود، اگرچه وی در

روز چندین دروغ می گوید اما خیلی بیشتر از آن دروغ‌ها راست می گوید.

حضرت مسیح موعود علیه السلام فرمودند که اصل و ریشه تمام بدی‌ها این است که از دل انسان امید پاکیزگی از بین برده شده است و وی در نگاه خود حقیر قرار داده شده است، با گفتن شقی ازلی به او، وی را شقی ازلی ساخته‌اند. به پسری همینطوری دروغگو بنامید، بعد از مدتی وی واقعاً دروغگویی را شروع می‌کند. آن حضرت فرمودند که در حقیقت، انسان بر نیکی خلق شده است و بدی تنها زنگار است. عنصری که با آن انسان خلق شده است، نیکی است، باید او را از این حقیقت مطلع ساخت تا در او شجاعت و دلیری ایجاد گردد و یأس و مایوسی از بین برود. باید او را به مبدأ پاک متوجه ساخت، اینگونه وی خود به خود به نیکی متمایل خواهد شد.

[۲] بر رد تئوری ادیان دیگر دلیل دوم این تقدیم نمودند که گناه به کاری می‌گویند که عمداً انجام داده شود، کاری که عمدی نباشد بلکه به اجبار باشد، گناه نیست. مثلاً اگر کسی با دست کودک به روی مادر سیلی بزند، آیا مادر کودک را کتک خواهد زد؟ آن حضرت فرمودند که اگر برای انسان ممکن نیست که از

گناه ارثی مصون بماند در آنصورت آن گناه به شمار نخواهد رفت. و همچنین اگر از عادت گناه هم نتواند خود را مصون بدارد، آن نیز گناه تلقی نخواهد شد. تأثیر تعلیم و تربیت بر انسان چنان باشد که در اثر آن مصون ماندن از گناه ناممکن باشد، آن نیز گناه شمرده نخواهد شد، اگر ضعف‌های طبیعی چنان اند که فرد هرچه تلاش کند، نمی‌تواند آنها را رها کند، آن نیز گناه به حساب نخواهد آمد؛ خلاصه، اگر مانع مصون ماندن از گناه آنقدر بزرگ است که از توان انسان خارج باشد، آن نیز گناه نیست؛ و اگر چنین نیست، آنگاه آشکار گشت که انسان می‌تواند از گناه خود را مصون بدارد؛ با رها کردن وسایل طبیعی، نیازی به ایجاد روش‌های جدید همانند کفاره و تناسخ نمی‌ماند. و به اندازه‌ای که انسان مجبور است تا همان حد به انسان باید معذور قرار داد و به سبب آن باید بیگناه هم قرار داد و از عقوبت هم معاف باید دانست اما باز نیازی به هیچ کفاره‌ای یا تناسخی نخواهد بود. حضرت مسیح موعود علیه السلام با فرمودن این که گناه آن است که عمداً و با اختیار خود انجام داده شود، تئوری گناه را عوض کرده‌اند و به سبب این، قرآن شریف در مورد جزای اعمال اصول زیر بیان نموده است.

[۱] در آن به میزان و قیمت تأکید ویژه شده است و از آن معلوم می‌شود که خداوند متعال در مورد اعمال انسانی این امر را رعایت خواهد نمود که تا چه حدی در اعمال انسان جبر و اختیار دخالت دارد.

[۲] دوماً قرآن به مالک یوم‌الدین بودن خداوند متعال تأکید نموده است، یعنی او جزا و سزای حقیقی را به عهده کسی دیگر واگذار نکرده است و علت آن نیز همین است که بجز خداوند متعال هیچ کسی عالم الغیب نیست. اگر جزا و سزا را به عهده کسانی دیگر محول می‌کرد، آنها نمی‌توانستند بخشی را که متعلق به جبر و اضطرار در اعمال انسانی است، رعایت بکنند و در نتیجه آنها به طور حتم آدمی را گناهکار قرار می‌دادند که اعمالش گناه تلقی نمی‌شدند یا آن آدمی عمداً مرتکب گناهها نشده بود. همچنین آنها آدمی را صالح و پارسا قرار می‌دادند که اعمالش نیک به حساب نمی‌آمدند یا در اثر آن اعمالش، وی پارسای کامل نمی‌گردید.

نکته لطیف: گفتنی است که مالک یوم‌الدین دال بر این امر است که در پشت اعمال انسانی آنقدر علل و موانع وجود دارند که بدون درک آنها کار جزا و سزا ظلم می‌گردد. خداوند متعال برای

روز جزا و سزا کلمه مالکیت را بکار برده است چون مالکیت بدون تصرف حقیقی ممکن نیست؛ اما ملکیت ممکن است؛ پادشاه می‌تواند انتخاب گردد؛ اما مالک و صاحب نمی‌تواند منتخب گردد. و خداوند متعال اینجا مالکم یوم الدین هم فرموده است بلکه مالک یوم الدین فرموده است و هدف از آن این نیست که به مالکیت خدا تأکید ورزیده شود بلکه تأکید بر روز مالکیت جزا و سزا می‌باشد یعنی خداوند متعال آنگاه مالک و صاحب آن زمان خواهد بود و هیچ چیز از نگاهش مخفی نخواهد ماند.

یک آیه دیگر نیز این موضوع را تأیید می‌کند و آن این است که وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ [فاطر: ۴۶] یعنی اگر خداوند متعال بر اعمال انسان مواخذه کند، هیچ جانوری را هم روی زمین زنده نگذارد. یعنی از انسان بسیاری از افعال صادر می‌شوند که خلاف شریعت است یا در آنها نفسانیت می‌چربد. اما خداوند متعال بر هر عمل مؤاخذه نمی‌کند بلکه تنها به سبب اعمالی مجازات می‌کند که انسان عمداً و با اختیار خود انجام می‌دهد.

این نیز باید به خاطر سپرد که در این آیه مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ فرموده است یعنی اگر بر تمام اعمال انسان عقوبت

می‌کرد، در جهان هیچ جانوری هم باقی نمی‌گذاشت. درباره این آیه طبعاً این سوال مطرح می‌شود که اگر خداوند متعال جزای اعمال انسان را به او می‌داد، چرا جانوران نابود می‌شدند؟ چرا به سبب قضایای انسان‌ها جنبنده‌ها مجازات می‌شدند. مفسرین به این سوال این پاسخ داده‌اند که: چون جانوران برای سود و منفعت انسان خلق شده‌اند لذا وقتی انسان‌ها تباه خواهند گردید، جانوران هم تباه خواهند شد. اگرچه این پاسخ نیز درست است اما به نظر در این بیان به این امر نیز اشاره وجود دارد که همانطور که کارهای جانوران، گاو و گاو میش اجباری است همینگونه بخشی از اعمال انسان‌ها نیز اجباری است. بنابراین اگر بر تمام اعمال انسان عقوبت لازم می‌شد، در آنصورت ضروری بود که گاو و گاو میش و غیره نیز مورد مجازات قرار می‌گرفتند و تمام جانوران به نابودی کشیده می‌شدند. اما ما اینگونه نمی‌کنیم و جانوران را به سبب اینکه اعمال آنها اختیاری نیست، مجازات نمی‌کنیم همینطور ما سایر اعمال انسان را نیز کیفر نمی‌دهیم، تنها به سبب اعمالی عقوبت می‌کنیم که اختیاری می‌باشد.

اکنون این سوال باقی می‌ماند که آیا برای اینکه از انسان اعمالی صادر می‌شوند که در آن او هیچ اختیاری ندارد، علاجی هم وجود دارد؟ یا برای آن هیچ علاج و درمانی وجود ندارد؟

حضرت مسیح موعود علیه السلام پاسخ داده‌اند که بله، برای آن نیز علاجی هست و آن این است که خداوند متعال در درون انسان شدیداً احساسات ترس و مهر ایجاد نموده است و توسط آن وی بر ناچاری‌های خویش نیز غلبه می‌یابد. مثلاً در گرگ خصلت گاز گرفتن نهاده شده است، اما مهر، آن را مجبور می‌کند که بچه خویش را گاز نگیرد گویی مهر و محبت بر خصلت گاز گرفتن آن غالب می‌آید. یا جایی که آتش روشن باشد، پلنگ حمله نمی‌کند چون آن از آتش می‌ترسد. پلنگ طبعاً می‌خواهد حمله کند اما ترس بر خصلت طبیعی آن غلبه پیدا می‌کند همین‌طور اگر احساسات مهر و ترس انسان برانگیخته شوند، آن می‌تواند بر آن تأثیرات بدی که اعمالش را تحت تأثیر قرار می‌دهند، غلبه پیدا کند. و خداوند متعال با فضل خویش برای آن سامان‌ها فراهم نموده است و هر از گاهی مأموران خویش را در دنیا بر می‌انگیزد و توسط آنها شأن قدرت و جلال و فضل و رحمت خویش را به نمایش می‌گذارد تا در دل‌های مردم مهر و محبت کامل و ترس کامل ایجاد گردد. و اینگونه آنانی که ماده مهر و محبت بیشتر دارند، با دیدن این آیات و نشانه‌ها و تجلیات الهی در مهر و محبت پیشرفت می‌کنند و بر تأثیرات بد غلبه پیدا می‌کنند و پاک می‌شوند و آنانی که با احساس ترس بیشتر همخوانی دارند، آنها

از تجلی‌های قهری خداوند متعال متأثر شده، به سبب ترس بر تأثیرات بد غلبه پیدا می‌کنند و اینطور انسان از عوامل خارجی که رنگ جبر دارند، مصون می‌گردد و در اصلاح نفس سهولت و آسانی مهیا می‌شود.

تعریف نیکی و بدی

اینجا طبعاً این سوال نیز مطرح می‌شود که نیکی و بدی چه چیزهایی است و اصلاح نفس چیست؟ پاسخ این سوال را افراد مختلف به نحو مختلف داده‌اند. [۱] برخی گفته‌اند که چیزی که بد به نظر برسد بد است و آنچه خوب به نظر برسد، خوب است. این پاسخ چون مربوط به فکر و خیال انسان است لذا نتیجه الزامی آن این خواهد بود که یک هندو که بت پرستی را خوب می‌داند، وی اگر بت را بپرستد، این کارش خوب است اما اگر همین فعل مسلمان انجام دهد، بد تلقی خواهد شد.

[۲] برخی گفته‌اند که چیزی که از لحاظ مجموعی برای آن فرد یا برای جهان خوب باشد، آن خوب است و آنچه بد باشد، بد است.

بر نظریه اول این ایراد وارد می‌شود که اگر کسی با خوب قرار دادن عمل «قتل»، کسی را بکشد، آیا این فعلش نیکی خواهد

بود؟ یا کسی زنا کند و آن را جایز تصور کند، آیا این برای او نیکی به شمار خواهد رفت؟ و نظریهٔ دوم اینکه چیزی که از لحاظ مجموعی خوب یا بد باشد، آن نیکی یا بدی خواهد بود؛ در ارتباط با این نظریه باید بررسی کرد که وسیلهٔ پی بردن به خوب یا بد بودن چیز از لحاظ مجموعی چه خواهد بود؟ انسان که اوضاع دور و بر خویش را نیز به نحو درست نمی‌تواند درک کند، چگونه می‌تواند از لحاظ مجموعی چیزها را بسنجد؟ و چیزی که دربارهٔ آن، انسان اصلاً هیچ اطلاعی نداشته باشد، چگونه می‌تواند از آن بهره ببرد؟

[۳] نظریهٔ سوم این است که امری که از آن سرشت انسانی تنفر و بیزاری احساس کند، آن بدی است و به چیزی که رغبت نشان دهد، آن نیکی است. تمام ملتها از دروغ نفرت دارند، لذا آن بد است و سایر ملتها صدقه و خیرات را دوست دارند، لذا آن نیکی است اما بر این نظریه این اعتراض وارد می‌شود که رغبت یا نفرت انسانی به عادات هم تعلق دارد. یک هندو از ذبح گاو، پر از احساسات نفرت‌انگیز شدیدی می‌شود و مسلمان به آن راغب می‌باشد لذا مطابق این اصل چگونه می‌توان نیکی و بدی را فیصله داد؟

[۴] نظریهٔ چهارم این بود که از چیزی که شریعت منع کند، بدی است و به امری که شریعت اجازه دهد، نیکی است. بر این تعریف این اعتراض وارد می‌شود که اگر این تعریف درست باشد آنگاه معلوم گشت که شریعت از بدی منع نمی‌کند بلکه بدی را ایجاد می‌کند چون اگر بدی وجود جداگانه‌ای ندارد تنها به سبب منع شریعت به وجود آمده است در آن صورت گویی شریعت به این سبب نمی‌آید که از بدی منع کند بلکه چون آن از بعضی افعال منع کرده است لذا آن افعال بدی گشته‌اند. گویی شریعت در بدی‌ها را گشاده است. دین مسیحیت همین نظر را دارد و به سبب این، شریعت را لعنت قرار داده است.

حضرت مسیح موعود علیه السلام آنچه درباره نیکی و بدی نوشته‌اند، از آن معلوم می‌شود که آن حضرت تمام این تعاریف و نظرات را به نحوی قبول کرده‌اند و به نحو دیگر همه را رد نیز نموده‌اند؛ گویی در تمام این افکار بخشی از صداقت نیز وجود دارد. با تأمل و تعمق در تعالیم آن حضرت به این نتیجه رسیده‌ایم که این پندار نیز درست است که نیکی و بدی به نیت آدم نیز تعلق دارد اما نیکی و بدی تنها منحصر به نیت نیست. در این شکی نیست که اگر کسی کار خوب را خلاف شریعت تصور می‌کند اما باز آن را انجام می‌دهد، وی گنهکار خواهد بود چون

وی آن را به نیت گناه انجام داده است و برای مخالفت با خدا آماده شده است. همین‌طور مثلاً کسی کاری بد را خوب فکر می‌کند، اما باز به او گفته نمی‌شود که مرتکب کار بد شده؛ مثلاً یکی به اشتباه به دوست خویش غذایی بخوراند که برایش ضرر دارد، در آنصورت اگرچه این فعلش بد است اما نمی‌توان به او نسبت بدی داد بلکه نسبت نیکی به او داده خواهد شد که وی با درنظر گرفتن سود دیگر این کار را انجام داده بود.

تعریف دوم نیز تا حدودی درست است چون نیکی یا بدی مطابق با آن نتیجه که به لحاظ مجموعی به دست می‌آید نیکی و بدی قرار داده می‌شود، اما این تعریف به‌دردنخور است چون به علاوه این که انسان سود و ضرر این جهان را نمی‌تواند کاملاً درک کند، برخی نتایج کارها یا برخی بخش‌های نتیجه مربوط به زندگی آینده است و برای انسان حدس زدن درباره آن ناممکن است، لذا با این تعریف ما نمی‌توانیم هیچ کار را نیک یا بد قرار دهیم.

تعریف سوم که از چیزی که فطرت انسان تنفر داشته باشد، بدی است و به چیزی که رغبت داشته باشد، نیکی است، نیز درست است اما فطرت انسانی به سبب تأثیرات عادات و غیره

خراب و فاسد هم می‌شود. پس نکته قابل تأمل این است که تمایل درست فطرت چگونه معلوم شود و مادامی که آن معلوم نشود از این تعریف نمی‌توانیم هیچ بهره‌ای ببریم.

تعریف چهارم که از هر کاری که شریعت منع کند، بدی است و به امری که دستور دهد، نیکی است؛ این تعریف نیز ناممکن است چون اگر شریعت بر مبنای حکمتی حکم یا نهی می‌کند، باید آن حکم یا نهی را به همان حکمت نسبت داد و اینگونه باید گفت که در کاری که فلان علت و سبب وجود داشته باشد، آن نیکی است. و اگر قرار باشد که شریعت بدون هیچ حکمتی دستوراتی بدهد و از بعضی کارها منع کند، در آن صورت این کار شریعت لغو و عبث خواهد بود.

بنابراین تمام این تعاریف ناقص و ناتمام است و تعریف درست و راست با جمع نمودن این تعاریف مزبور حاصل می‌شود. حضرت مسیح موعود علیه السلام از نیکی و بدی اینگونه تعریف نمودند که حُسن ازلی و حُسن اکمل یعنی نیکی خود را موافق با صفات الهی قرار دادن است و مخالفت آن یعنی کاری که با صفات الهی در تضاد باشد، بدی است. در حقیقت چنانکه یهودیت، مسیحیت و اسلام به این اتفاق دارند که خداوند متعال انسان را به شکل

خویش خلق نموده است، یعنی به طور ظلی به انسان چادر صفات خود پوشانده است و به او قدرت و توانایی گشتن مظهر صفات خویش اعطا نموده است و انسان را به خاطر همین هدف آفریده است. گویی انسان تصویر خداست و خداوند متعال اصل است. اینک این امر روشن است که حُسن تصویر این است که مطابق با اصل باشد و عیب آن، این است که ضد اصل باشد. بنابراین انسان اگر کاری کند که او را مطابق با صفات خداوند متعال قرار دهد، آن نیکی است و اگر مرتکب عملی شود که او را از صفات الهی دور ببرد، آن بدی است چون اینگونه گویی وی تصویر را خراب می‌کند که به خاطر آن وی خلق شده است. به سبب این مناسبت که در میان انسان و خداوند متعال وجود دارد، منبع و مبدأ اصلی خداست. بنابراین اگر انسان در حقیقت تصویر است، در آن صورت حُسن آن، در مطابقت با اصل است و مخالفت و دوری از آن عیب است یا به عبارت دیگر مطابقت با اصل نیکی است و مخالفت با آن بدی. اکنون چون انسان با قوای مخفی که با صفات خداوند متعال در یک چهارچوبی مشابهت دارند، آفریده شده است لذا فطرتاً باید اعمالش با صفات الهی موافقت و مطابقت داشته باشد و همچنین از اعمال مخالف صفات الهی نیز نفرت و بیزاری جوید. اینطور رغبت و تنفرِ فطری دال بر نیکی و بدی خواهد بود.

مخالفت این اصل منجر به قباحت و زشتی خواهد شد و موافقت این اصل، حُسن را ایجاد خواهد نمود و اینطور نتیجهٔ نیکی، به حتم نیکو و خوب و نتیجهٔ بدی، بد و زشت در خواهد آمد. نتیجهٔ سوم این برمی‌آید که چون خداوند متعال ذاتی بااراده هست، و کمال انسان نیز در همین است که با اراده کار کند؛ بنابراین گناه و نیکی تا حدودی به اراده نیز مربوط می‌شوند.

اما باوجود پذیرفتن این سه امر، هیچ مانعی به قبول این امر نیز نمی‌تواند وجود داشته باشد که انسان گاهی اوقات به سبب تأثیرات خارجی و عادات نمی‌تواند عقل و فطرت خویش را درست بکار ببرد؛ لذا لازم بود که از طرف خداوند متعال به طور کتبی رهنمودهایی دریافت می‌شد که با عمل به این رهنمودها با حسن ازلی مطابقت حاصل خواهد شد و با این اعمال مخالفت آن خواهد شد و «شریعت» نام همین است؛ بنابراین، از این لحاظ عمل مطابق با شریعت نیکی گشت و خلاف شریعت بدی نامیده شد. پس تعریف درست از نیکی و بدی همان است که با جمع نمودن چهار امر مزبور حاصل می‌آید و تعلیم حضرت مسیح موعود علیه السلام به آن اشاره می‌کند.

سامان پیشرفت اسلام و مسلمانان

سیزدهمین کاری که حضرت مسیح موعود علیه السلام انجام دادند این بود که برای ترقی و پیشرفت اسلام و مسلمانان سامان‌هایی فراهم نمودند که به شرح زیر است:

[۱] تبلیغ اسلام: حضرت مسیح موعود علیه السلام اولین فرد اند که کاری را جاری نمودند که از دیرباز تعطیل شده بود. قبل از بعثت آن حضرت مسلمانان از کار تبلیغ بکلی غافل شده بودند، اگر کسی تبلیغ می‌کرد به مردم دور و بر خویش تبلیغ می‌کرد اما تبلیغ به طور مرتب و به عنوان کار مهم انجام دادن در ذهن مسلمانان وجود نداشت و در کشورهای مسیحی، تبلیغ کردن اصلاً ناممکن تصور می‌شد. آن حضرت حوالی سال ۱۸۷۰م به این کار پرداختند و اولاً توسط نامه‌ها و سپس از طریق اعلامیه‌ها به مردم اروپا دعوت به مقابله اسلام دادند و فرمودند که اسلام از لحاظ محاسن و خوبی‌های خویش بر تمام ادیان دیگر فضیلت و برتری دارد، اگر در دینی توان مقابله با اسلام هست، بیاید و مقابله کند. جناب الیگزندروب داعیه معروف و مسلم آمریکایی در اثر نوشته‌های آن حضرت به اسلام گروید و جهت دیدن آن حضرت به هند نیز آمد اما مسلمانان معاند آن حضرت او را اینگونه فریب

دادند که به او گفتند: به سبب دیدارتان با جناب میرزا تمام مسلمانان دیگر از شما ناراحت خواهند شد و در کارتان به شما یاری نخواهند کرد. وی پس از بازگشت به آمریکا به اشتباه خویش پی برد و تا دم مرگ توسط نامه‌ها بر این کار خویش اظهار ندامت می‌کرد. و امروز جهت تبلیغ اسلام در کشورهای مختلف جهان توسط جماعت آن حضرت مراکز تبلیغ دایر است. و تعجب‌برانگیز است که امروز پس از گذشت شصت سال از آن حضرت باز هم تنها اعضای جماعتشان دارند این کار را انجام می‌دهند.

[۲] دوماً آن حضرت درباره جهاد تعلیم درست دادند. مردم فریب خورده‌اند که می‌گویند آن حضرت از جهاد منع کرده‌اند؛ ایشان هیچگاه از جهاد منع نکردند بلکه برعکس ایشان به آن تأکید می‌ورزیدند و عنوان فرمودند که مسلمانان حقیقت جهاد را فراموش کرده‌اند و تنها شمشیرزنی را نام جهاد تلقی می‌کنند و نتیجه آن، این شده که هنگامی که به مسلمانان غلبه نصیب شد، آنها با آرامش خاطر نشستند و در نتیجه، کفر در دنیا باقی ماند. اگرچه در دنیا حکومت اسلامی برقرار شد اما در دل‌ها کفر باقی ماند. همچنین مسلمانان به آن کشورها نیز توجه نکردند که در آنها به دولت اسلامی فرصت جنگ پیش نیامد و بدین علت آنجا دولت کفار برقرار ماند و نتیجه آن، این گشت که کفر در منطقه

خود تقویت پیدا کرد و به سبب برتری سیاسی برخی ملت‌ها به اسلام لطمه وارد آمد. اگر مسلمانان آن تعریف جهاد را می‌فهمیدند که حضرت مسیح موعود علیه السلام بیان کردند که جهاد نام هر آن عمل است که انسان برای برقراری نیکی و تقوا انجام می‌دهد و چنانکه جهاد توسط شمشیر انجام داده می‌شود، همانطور جهاد با اصلاح نفس نیز به عمل می‌آید و با تبلیغ کردن نیز جهاد می‌شود و توسط مال نیز انجام داده می‌شود و برای هر نوع جهاد محل و موقع جداگانه وجود دارد، آنگاه امروز شاهد این روز بد را نمی‌بودیم. اگر مسلمانان این تعریف را درک می‌کردند و به هنگام غلبه ظاهری اسلام، حکم جهاد را پایان یافته نمی‌دانستند بلکه به این فکر می‌افتادند که تنها یک نوع جهاد تمام شده است، انواع دیگر جهاد هنوز جاری است و فرصت خوبی به دست آمده تا جهاد تبلیغ را شروع کنند در نتیجه، نه تنها اسلام در کشورهای اسلامی گسترش می‌یافت بلکه اروپا نیز امروز مسلمان می‌بود و با پیشرفت آن اسلام دچار زوال و پسرفت نمی‌شد. خلاصه، حضرت مسیح موعود علیه السلام مواقع جهاد را بیان کرده‌اند. آن حضرت این را فرمودند که جهاد با شمشیر منع است بلکه خبر دادند که در این زمانه مطابق شریعت، زمان کدام جهاد است و سپس خود با تمام عزم و همت آن جهاد را

شروع کردند و در سراسر جهان تبلیغ اسلام را جاری نمودند. هنوز هم اگر مسلمانان این جهاد را شروع نکنند، پیروز خواهند شد. اگر مسلمانان درک کنند، واقعاً این خدمت بزرگ آن حضرت به اسلام است و بدین طریق آن حضرت نه تنها مسلمانان را برای آینده بیدار نمودند و راه پیشرفتشان را باز نمودند بلکه مسلمانان را از یک گناه بزرگ نیز مصون داشتند چون اگرچه مسلمانان عقیده می‌داشتند که این وقت جهاد با شمشیر است، اما باوجود باور داشتن به فرضیت آن، به آن عمل نمی‌کردند و اینطور با این احساس گناه، گناهکار می‌شدند. اکنون هر وقت مسلمانان شرح و تفسیر جهاد آن حضرت را قبول خواهند کرد، این احساس زنگار گناه از دل‌هایشان زدوده خواهد شد و آنها احساس خواهند نمود که با خدا و پیامبرش خیانت نمی‌کردند تنها نقص و ضعفشان این بود که از جهادِ درست خبر نداشتند.

[۳] کار سوم حضرت مسیح موعود علیه السلام برای پیشرفت اسلام، این بود که آن حضرت علم کلام جدید را پدید آوردند. قبل از بعثت آن حضرت جنگ ادیان مثل جنگ گوریلا بود. هر کسی بلند می‌شد و بر یک امر اعتراض می‌کرد و تلاش می‌نمود که طرف مقابل را شرمنده سازد. آن حضرت این نقص را دور نمودند و اعلام نمودند که از شأن ادیان بعید است که چنین سلاح‌هایی

بکار ببرند همچنین فرمودند که با بیان نقص و عیبجوی دین دیگر، صداقت و حقانیت دینی به اثبات نمی‌رسد، سنجش ادیان بر اصول شرح ذیل باید باشد:

[الف] بر اساس مشاهده: یعنی هر دین برای هدفی که تأسیس شده است، بر آن دلایل بیاورد که با پیروی از دین وی می‌توان به آن هدف نایل آمد. هدفی که برآوردن آن غرض و غایت دینش باشد. مثلاً اگر تقرب به خدا هدف دینی باشد، و ظاهراً هر دین همین هدف را دارد، باید آن دین به اثبات برساند که پیروان آن دین به تقرب الهی نایل می‌شوند چون اگر او نتواند این نکته را به اثبات برساند، آنگاه هدف تأسیس آن دین از بین می‌رود و آن همانند جسمی بدون روح می‌گردد. برخی آموزه‌های اخلاقی یا فرهنگی یا اصول فلسفی حقانیت هیچ دین را به اثبات نمی‌رسانند؛ چون آن امور را انسان می‌تواند از ادیان دیگر بدزدد یا خود نیز در اثر تفکر و تأمل بدون اینکه از طرف خداوند متعال وحی شود، تقدیم کند.

دلیل اصلی حقانیت دین همین می‌تواند باشد که برای هدفی که آن تأسیس شده، آن هدف برآورد شود یعنی انسان به قرب الهی برسد و در همین دنیا برسد چون اگر دینی بگوید که بنده

را پس از مرگ به رستگاری خواهد رساند، نمی‌توان تنها به این ادعای آن اعتماد کرد و نمی‌توان اینطور حقانیت آن دین را سنجید؛ و فارغ از این در این ادعا تمام ادیان شریکند و هیچ دینی نیست که می‌گوید توسط من نجات و رستگاری حاصل نمی‌شود؛ هر چند ممکن است که ادیان در مفهوم رستگاری و نجات باهم اختلاف داشته باشند. بنابراین ادعای به رستگاری رساندن پس از مرگ نه شایسته پذیرش است و نه هدف دین را محقق می‌کند. آنچه می‌تواند قابل قبول باشد همین است که دین از روی مشاهده به اثبات برساند که پیروان آن به خدا رسیده‌اند و به قرب الهی نایل آمده‌اند، این دلیل چنان محکم و قوی است که هیچ کسی نمی‌تواند پس از مشاهده آن، حقانیت و صداقت آن دین را رد کند. و علاوه بر این توسط این دلیل تمام بحث‌های بیهوده خاتمه می‌یابند اما بجز اسلام هیچ دینی در میدانِ مقابله نمی‌ماند چون این ادعا تنها مال اسلام است که آن امروز نیز همانطور فیوض را به نمایش می‌گذارد که در گذشته می‌گذاشت و در میان خدا و بنده رابطه برقرار می‌کند و آثار و نشانه‌های قرب الهی را به مشاهده می‌گذارد. نتیجه این اعلام آن حضرت این شد که برای پیروان ادیان دیگر مقابله با آن حضرت و جماعت‌شان بسیار سخت گشت و آنها در هر میدان شکست می‌خوردند و فرار می‌کردند.

[ب] در ارتباط با مناظرات دینی این اصل را تقدیم نمودند که ادعا و دلیل آن، هر دو باید از کتاب الهی باشد. آن حضرت توجه جهانیان را به این نکته معطوف نمودند که در این زمانه این امری عجیب دارد رونق می‌گیرد که هر کسی افکار و تصورات خویش را به دین منسوب کرده و سر آن به بحث و مجادله می‌پردازد و نتیجه آن، این می‌شود که نه او پیروز می‌شود و نه دین او به فتح نایل می‌شود و نه شکست او، شکست دینش تلقی می‌شود و اینگونه در بحث‌های دینی بیهوده وقت تلف می‌شود و هیچکس هیچ سودی نمی‌برد. بنابراین، به هنگام بحث‌های دینی باید این امر رعایت شود که ادعایی که تقدیم شود، درباره آن اول باید اثبات شود که آن ادعا در کتاب آسمانی‌اش موجود است و سپس بر آن ادعا، دلیل نیز از آن کتاب الهی خویش بیاورد چون کلام خداوند متعال نمی‌تواند بدون دلیل باشد، آری برای توضیح بیشتر می‌توان دلایل تأیید کننده‌ای آورد. این اصل آن حضرت در جهان دین، غوغایی به پا کرد و آن واعظین احمق که همینطوری بلند می‌شدند و آن فریفتگان علوم جدید که برای همفکر ساختن ملت خود عادت داشتند که علوم جدید را مسئله دینی خود قرار دهند، هر دو بسیار نگران شدند. پیروان دین آریه که به ابدی بودن روح و ماده می‌بالیدند، به هنگام این سوال کاملاً ساکت

شدند، چون در ویدا دلیل که بماند حتی این مسئله هم ذکر نشده است. تا امروز علمای آریا سماج مشغول اند اما هیچ آیه ویدا را نتوانسته‌اند در بیاورند که توسط آن این مسئله را حل بکنند و همین حال ادیان دیگر بود آنها نتوانستند مطابق این اصل حقانیت دین خویش را به اثبات برسانند اما حضرت مسیح موعود علیه السلام هر ادعای اسلام را از قرآن شریف درآوردند و برای هر ادعا دلایل را هم از قرآن کریم عنوان نمودند، این سلاح را تاکنون هم مبلغان جماعت احمدیه بکار می‌برند و در هر میدان پیروز می‌شوند.

[ج] اصل سوم را آن حضرت اینگونه عرضه نمودند که هر دینی که ادعای جهانی بودن می‌کند، برای آن تنها این ضروری نیست که به اثبات برساند که در آن آموزه‌های خوبی وجود دارد بلکه برای دین جهانی لازم است که ثابت کند تعالیم آن مطمئن کننده هر فطرت و تأمین کننده هر نیاز لازم است. اگر تنها تعالیم خوب دلیل حقانیت دینی قرار داده شود، آنگاه کاملاً ممکن است که کسی بگوید که من یک دین جدیدی آورده‌ام و تعالیم من این است که دروغ نگوئید، دست به خیانت نزنید. اکنون این تعالیم که به یقین خوب است اما هر نیاز را تأمین نمی‌کند لذا خوب بودن آن نمی‌تواند دلیل بر حقانیت آن باشد. از ادیان فعلی

می‌توان مسیحیت را مثال زد. در نزد مسیحیان بزرگترین کار مسیح آن تعلیمش است که در آن می‌گوید اگر یکی به گونه‌ی راست سیلی بزند، گونه‌ی چپ را نیز جلوی او کن. اکنون این تعلیم ظاهراً بسیار زیبا به نظر می‌رسد اما اگر تفکر و تعمق خرج داده شود، این تعلیم مخالف فطرت صحیحه است چون سرشت انسانی برقراری نیکی را می‌طلبد و از این تعلیم بدی رشد و نمو می‌یابد؛ همین‌طور هر نیاز را نیز تأمین نمی‌کند چون انسان به این امر نیز نیاز دارد که با دشمن به مقابله بپردازد و علاج این ضرورت در این تعلیم وجود ندارد. تحت این اصل نیز دشمنان اسلام دچار شکست بزرگی شدند و اسلام در میادین فراوان غلبه پیدا کرد.

[۴] کار چهارم آن حضرت برای پیشرفت و ترقی اسلام و مسلمانان این بود که سیک‌ها را که ملت پرشور و زحمتکش است، به اسلام نزدیک کردند. آن حضرت از تاریخ و از کتاب‌های دینی سیک‌ها به اثبات رساندند که باوا نانک رحمة الله علیه بنیانگذار دین سیک درحقیقت مسلمان بود و به قرآن شریف ایمان داشت، نمازها به پا می‌داشت و برای ادای حج به مکه نیز رفته بود و با پیران و مرشدان مسلمانان عموماً و با باوا فرید رحمة الله علیه

مخصوصاً عقیدت و ارادت داشت. این تحقیق آنقدر عالی و قطعی بود که از لحاظ دینی در دل‌های سیک‌ها هیجان و شور زیادی ایجاد کرد و اگر مسلمانان عظمت این تحقیق را درک کرده، یاری‌رسان آن حضرت می‌بودند، صدها هزار سیک تاکنون به اسلام می‌گرویدند؛ اما افسوس که مسلمانان به عکس به مخالفت با آن- حضرت پیا شدند و در ایجاد تأثیرات عظیمی آن، سنگ‌اندازی کردند اما باز با اطمینان خاطر می‌توان گفت که در یک طبقهٔ سیک‌ها تأثیر این تحقیق نمایان بوده است و زود یا دیر این تحقیق نتایج فوق‌العاده را در پی خواهد داشت.

[۵] کار پنجم آن حضرت جهت اعتلای اسلام این بود که عربی را ام‌اللسنه یعنی سرچشمهٔ تمام زبان‌ها به اثبات رساندند. و به این امر تأکید نمودند که مسلمانان باید زبان عربی را یاد بگیرند. مسلمانان تاکنون عظمت این امر را درک نکرده‌اند بلکه آنها به عکس این فرمایش، در صدد ازبین بردن عربی در آمده‌اند اما در این پیشنهاد حضرت مسیح موعود علیه السلام بنیان اتحاد کامل مسلمانان نهاده شده است. انتظار می‌رود که در آینده از خود به این امر توجه خواهند نمود و فارغ از اهمیت دینی آن، به اهمیت سیاسی و فرهنگی آن هم پی خواهند برد.

[۶] کار ششم آن حضرت جهت پیشرفت اسلام این بود که یک ذخیره دلایل برای تایید اسلام جمع نمودند. اکنون با کمک کتاب‌های آن حضرت سهولت و آسانی برای مقابله با مردم هر ملت و فسادهایی فراهم آمده است که در اثر کاربرد نادرست علوم جدید شکل می‌گیرد.

[۷] کار هفتم آن حضرت این بود که ایشان در دل‌های مسلمانان دوباره امیدی ایجاد نمودند که کلاً از بین رفته بود. قبل از بعثت آن حضرت مسلمانان کاملاً ناامید شده بودند و بر این باور بودند که اسلام دیگر شکست خورده است، اما آن حضرت با تمام تأکید اعلام نمودند که اسلام توسط من پیشرفت و ترقی خواهد نمود. اول اسلام توسط دلایل بر جهان غلبه پیدا خواهد کرد و سپس توسط تبلیغ، ملت‌های قدرتمند به اسلام خواهند گروید و اینگونه بر قدرت سیاسی آن خواهند افزود. همین‌طور آن حضرت دل‌های شکسته را دوباره باهم پیوند زدند، کمر خمیده را درست کردند، عزم از دست رفته را دوباره برگرداندند و امیدهای مرده را مجدداً زنده نمودند و در این چه شکی است که وقتی امید واثق ایجاد گردد، می‌توان به هر هدفی رسید. توسط امید، قربانی و ایثار پدیدار می‌شود و چون در میان مسلمانان امید باقی نمانده بود لذا قربانی هم رخت بر بسته بود. در میان احمدی‌ها امید وجود

دارد لذا قربانی نیز وجود دارد. علاوه بر این، در واقع قربانی و فداکاری برای کشتن یا کشته شدن نیست بلکه در جهت فراهم نمودن سامان بقا است که غرض آن این می‌باشد که هر ذره به گونه‌ای پیوند زده شود که توسط آن اسباب پیشرفت و ترقی فراهم شوند.

برقراری امنیت عام

چهاردهمین کار حضرت مسیح موعود علیه السلام این بود که ایشان امنیت را برقرار نمودند. آن حضرت برای این غرض چند تدبیر پیش گرفتند و با عمل به آنها می توان در جهان امنیت را برقرار کرد و در آینده توسط آنها امنیت برقرار خواهد شد.

بزرگترین دلیل فساد و فتنه در جهان این است که مردم، بزرگان همدیگر را بد و بی راه می گویند و از خوبی های ادیان دیگر چشم می بندند در حالی که عقل سلیم نمی تواند این امر را بپذیرد که خداوند متعال که پروردگار جهانیان است، یک ملت خاص را برای هدایت برگزیند و ما بقی را رها سازد؛ اما عقل سلیم هر چه بگوید، در جهان این تصور عام شده بود و به سبب آن به شدت فتنه و فساد روی می داد. حضرت مسیح موعود علیه السلام این صداقت را در برابر مردم تقدیم نمودند و با تمام تأکید ادعا نمودند که در هر ملت پیامبری گذشته است و اینگونه ایشان یک فتنه و فساد بزرگ را از ریشه برکنند. در این شکی نیست که قبل از آن حضرت نیز برخی بزرگان امت به بزرگان بعضی امت های دیگر، افراد ربانی قرار داده بودند چنانکه یکی از بزرگان دهلوی فرموده بود که کرشنا پیامبر بود همچنین در تورات ذکر ایوب

علیه السلام به عنوان پیامبر رفته است در حالی که حضرت ایوب از بنی اسرائیل نبودند اما حضرت مسیح موعود علیه السلام این مسئله را به نحو دیگر عرضه نمودند. قبل از ادعای آن حضرت اقوام مختلف دربارهٔ هدایت تصورات مختلفی می‌داشتند.

[۱] برخی افراد تصور می‌کردند که بجز ملت‌شان مابقی تمام مردم جهنمی هستند. یهود و زرتشتی بر این باور مزبور بودند.

[۲] برخی خیال می‌کردند که قبل از آمدن مؤسس دین‌شان در هدایت جهان بسته شده بود اما بعد از بعثت در هدایت باز شده است. مردم مسیحی معتقد به پندار مزبور بودند. مطابق باورشان هدایت عام توسط حضرت مسیح ناصری در دنیا آمده است.

[۳] برخی اعتقاد داشتند که هدایت ملی و قومی است و به ملت آنها اختصاص دارد اما افراد خاص از اقوام و ملت‌های دیگر نیز می‌توانند به رستگاری برسند به شرط اینکه به شدت تلاش کنند. پیروان دین سناتن دهرم این عقیده را داشتند. آنها دین خود را دین حق قرار می‌دادند اما به این هم معتقد بودند که اگر کسی از پیروان ادیان دیگر باشد اما مهر و محبت الهی را در دل خویش ایجاد کند و به مجاهده بپردازد، وانگهی خداوند متعال به

او رحم می کند گویی او به راهی می رسد که مستقیماً به منزل مقصود نمی رساند اما با دور زدن به هر حال به منزل می رسد.

تصورات مسلمانان نیز با وجود این که قرآن کریم این مسئله را حل نموده بود، معین و مشخص نبود. اینان تصور می کردند که توسط پیامبران بنی اسرائیل دنیا هدایت می شد در حالی که پیامبران بنی اسرائیل تنها برای قوم خویش مبعوث می شدند. همچنین مسلمانان از یک سو این امر را قبول می داشتند که در هر ملتی پیامبران آمده اند و از سوی دیگر بجز بنی اسرائیل اقوام دیگر را اهل کتاب به شمار نمی آوردند و پیامبران شان را دروغگو و کاذب قرار می دادند.

نتیجه این قبیل تصورات این شد که در اقوام مختلف برقراری صلح ناممکن گشت و در لجاجت و لجبازی همه این ادعا می کردند که تنها ما رستگار می شویم و بجز ما هیچ کسی نیست که به نجات و رستگاری نایل شود و دین ما دین حقیقی است. گویی هر دین می خواست که تک دختر خداوند متعال باشد و در همین مقام و حیثیت بماند و برای ملت های دیگر تنها به این حد نرمش و ملایمت روا می داشت که آنها می توانند با گرویدن به این دین تا حدودی فضل خداوند متعال را جذب کنند و اینگونه آن دین

می‌خواست که روایات و احساسات قدیمی ملت‌های دیگر را از بین برده، آنها را به راه جدید سوق دهد یعنی انتظار می‌داشت که آنها بزرگان خویش را دروغگو و مکار قرار داده و تمام صفحات تاریخ خود را پاره پاره کرده، به آن ملحق شوند و از سر نو مثل نهال‌های تازه رشد بکنند. چون این خواست آنقدر سخت بود که امکان پذیرفتن آن بسیار کم بود، مخصوصاً وقتی بزرگان ملتی کارهای بزرگی انجام داده باشند و پرچمدار علم و دانش بوده باشند لذا جنگ ملی در جریان بود و هیچ صورت صلح به نظر نمی‌رسید.

برخی بزرگانِ دیگران را قبول می‌داشتند اما نه به عنوان یک مصلح یا معلم بلکه به عنوان یک بزرگ یا پهلوان می‌پذیرفتند که بر مبنای توان خویش پیشرفت کردند و این پذیرش تنها منحصر به ذات آن فرد بود، دیگر این هدایت توسط او ادامه پیدا نکرد و نور او در جهان گسترش پیدا نکرد. مردم از دعاها و معجزه‌ها و کرامت‌های او استفاده کردند اما وی با هیچ آموزه‌ای یا نقشه‌ی اصلاح نیامد چنانکه درباره حضرت ایوب و کرشنا، یهودیان و برخی مسلمانان اعتقاد می‌داشتند.

حضرت مسیح موعود علیه السلام این نوع نگاه را کلاً عوض نمودند. آن حضرت با نگاه به شخصیت‌های برخی افراد آنها را بزرگان تسلیم نکردند و مانند مظهر جان‌جانان نگفتند که کرشنا دروغگو و کاذب به نظر نمی‌رسد اما ظاهراً آدمی بزرگ بوده است یا چنانکه پیروان سناتن دهرم می‌گویند که محمد یک آدم بزرگی بود اما دین ما برحق است، بلکه آن حضرت دربارهٔ این مسئله بحث اصولی کردند.

[۱] آن حضرت آفتاب و شعاع‌های آن، آب و اثر و تأثیرات آن را دیدند و فرمودند که خدایی که تمام انسان‌ها را از این چیزها سهم برابر داده است، نمی‌تواند در امر هدایت به فرق و توفیر قائل شود و اصولاً مبعوث شدن پیامبر در تمام ملت‌ها را ضروری قرار دادند. مثلاً آن حضرت، حضرت کرشنا را به این سبب به عنوان پیامبر نپذیرفتند که ایشان یک آدم بزرگی بودند که در کشوری غرق در تاریکی به طور استثنا و انفرادی با تلاش زیادی قرب الهی حاصل نمودند بلکه در اثر تعمق و تفکر، آن حضرت به این نتیجه رسیدند که ممکن نبود خدا ملت هندو را فراموش کند و برای هدایت آنها هیچ سامانی فراهم نکند.

[۲] دوماً آن حضرت فطرت و طینت انسانی و قوای آن را دیدند و بی اختیار فرمودند که این جوهر نمی‌شد ضایع شود، خداوند متعال به حتم او را قبول کرده بود و برای روشن نمودن آن اسباب فراهم نموده بود.

خلاصه، نظر آن حضرت کاملاً متفاوت بود و این نظرشان در اثر مرعوب شدن از برخی شخصیت‌ها نبود بلکه بر اساس عظمت خداوند متعال و قابلیت و پاکیزگی انسانی بود.

اکنون دیگر راه صلح باز شده است. هیچ هندویی نمی‌تواند بگوید که اگر اسلام را قبول بکند، مجبور می‌شود که بزرگان خویش را زشتکار قرار دهد؛ چون قرآن شریف آنها را نیز بزرگ قرار می‌دهد و آن هندو در گرویدن به اسلام از خود آنها تقلید خواهد نمود و همین، حال پیروان دین زرتشت و کنفوسیوس و یهودیت و مسیحیت خواهد بود. بنابراین هر آدم باوجود ننگ داشتن افتخار اجدادی خویش می‌تواند به اسلام بگردد و اگر به اسلام نگرود، باز در برقراری صلح می‌تواند به حتم شرکت کند.

با این اصل آن حضرت آدم را با خداوند متعال صلح دادند چون قبل از این دل‌های اقوام مختلف از این امر در ورطه حیرت بودند که این چگونه شد که خداوند متعال مال ما نیست و او ما را رها

کرد و این احساسات نمی گذاشت که آن مهر و محبت خدا در دل ایجاد شود که باید در دل هایشان ایجاد می شد اما حضرت مسیح موعود علیه السلام این زنگار را زدودند و با آموزه خویش در میان بنی آدم راه صلح را باز کردند و برای صلح بین خدا و بنده نیز راهی گشودند.

[۲] حضرت مسیح موعود علیه السلام برای برقراری امنیت عام روش دوم این پیش گرفتند که پیشنهاد دادند پیروان هر دینی تنها خوبی‌های دین خویش را بیان کنند و ادیان دیگر را مورد ایراد و انتقاد قرار ندهند چون با بیان عیوب ادیان دیگر حقانیت دین خود به اثبات نمی‌رسد بلکه این عملکرد باعث می‌شود که در دل پیروان ادیان دیگر کینه ایجاد گردد.

[۳] آن حضرت اصل سوم جهت برقراری امنیت عام این عنوان نمودند که برای پیشرفت کشور نباید به بغاوت و فساد متوسل شد؛ بلکه با امنیت و صلح و توسط همکاری با دولت تلاش شود. شکی نیست که در این زمان که عدم همکاری اوج گرفته است، مردم نمی‌توانند این اصل را درک کنند اما منظور از این همکاری چاپلوسی و تملق نیست، تملق چیز دیگر است و همکاری چیز دیگر و آن را هر آدم عاقل می‌تواند به راحتی درک کند. تملق و

طمعِ پست و مقام، کشور را به نابودی می‌کشد و غلامی را دایمی
می‌کند اما همکاری به سمت آزادی می‌برد.

اصلاح تصورات در مورد آخرت

حضرت مسیح موعود علیه السلام پانزدهمین کارشان این بود که دربارهٔ جزا و سزا و امور آخرت چنان تحقیق درست ارائه نمودند که بیشتر از آن تحقیق قانع‌کننده‌ای را نمی‌توان ارائه داد. قبل از بعثت آن حضرت افکار و تصورات عجیب و غریب در باب جزا و سزا و آخرت وجود داشت و به علت آن، جهانیان از این عقیده بیزار می‌گشتند و آخرت را وهم و وسوسه قرار می‌دادند و مردم ادیان مختلف این عقیده را داشتند.

[۱] برخی مردم بر این باور بودند که نجات و رستگاری نام عدم احساس است؛ چنانکه بودایی‌ها این تصور را داشتند.

[۲] برخی فکر می‌کردند که نجات نام فنا شدن در خدا است. هندوهای سناتم دهرم این عقیده را داشتند.

[۳] برخی عقیده داشتند که رستگاری نام کاملاً آزاد شدن ماده از روح است، چینی‌ها عقیدهٔ مزبور را داشتند.

[۴] برخی افراد مثل پیروان دین آریا بر این باور بودند که نجات گذرا و موقتی است.

[۵] برخی مانند مکتب طبیعیون باور داشتند که جزا و سزا فقط روحانی است.

[۶] برخی همانند یهودیان و مسلمانان می گفتند که جزا و سزا کاملاً مادی است.

[۷] برخی همانند مسیحی می گفتند که جهنم مادی است و بهشت روحانی.

[۸] برخی بر این باور بودند که مجازات‌های جهنم همانند نعمت‌های بهشت ابدی است.

اما تمام این باورها بی‌نهایت قابل اعتراض و مایهٔ ایجاد شک و شبه بودند. اگر عدم احساس نجات است، آنگاه اصلاً خداوند متعال چرا انسان را آفرید؟ تخلیق برای هدفی به عمل می‌آید که در آینده حاصل شود، اما عدم احساس که قبلاً هم وجود داشت پس هدف آفرینش انسان چه بود؟ همینطور اگر نجات نام فنا شدن در خداست، وانگهی این چه نوع انعام است، فنا چه جدا باشد چه در ذات خداوند برای یک هستی‌ای که احساس کامل دارد، نمی‌تواند انعام باشد. و اگر نجات از ماده نام رستگاری است، در آنصورت چرا اصلاً ارواح در ماده دمیده شدند و هدف احداث این دوران جدید چه بود. همچنین این نیز اشتباه است که جزا و سزا

تنها روحانی است چون ویژگی و خاصیت انسان آن است که وی می‌خواهد اثرات خارجی را جذب کند و فطرت انسانی تقاضا می‌کند که هم از خارج لذت ببرد و هم از درون. همچنین آنانی که می‌گویند که جزا و سزا تنها مادی و جسمانی است، آنها نیز اشتباه می‌کنند. آیا این ممکن است که به انسان به این خاطر زندگی ابدی داده شود که وی بخورد و بیاشامد و یک زندگی بدون هدف سپری کند. حضرت مسیح موعود علیه السلام تمام این تصورات را رد نمودند و حقیقت را به شرح زیر تقدیم نمودند:

آن حضرت فرمودند که هدف انسان نجات و رستگاری نیست بلکه فلاح است. معنای نجات رهایی یافتن است و رهایی یافتن دال بر عدم است و عدم نمی‌تواند هدف باشد لذا هدف انسان فلاح است و فلاح نام از دست دادن چیزی نیست بلکه نام به دست آوردن چیزی است و اگر به دست آوردن چیزی فلاح نام دارد در آن صورت لازم است که در جهان آینده حواس ما تیزتر از اینجا باشند تا بتوانند بیشتر چیزها را به دست آورند همین علت است که در مورد زندگی پس از مرگ در قرآن شریف وارد شده است: *وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةً* [حاقه: ۱۸] در این دنیا چهار صفت اساسی خداوند متعال متجلی می‌شوند اما در جهان آینده این صفات بیشتر می‌شوند و از چهار به هشت می‌رسند

یعنی تجلی‌های آخرت بسیار بیشتر از تجلی‌های خداوند متعال در دنیا خواهند بود.

سپس آن حضرت به اثبات رساندند که نجات یا فلاح دائمی است و فرمودند که پاداش عمل مطابق نیت عامل و مطابق توان پاداش دهنده می‌باشد، با در نظر گرفتن این دو امر و با نگاهی به فطرت انسانی که از فنا گریزان و خواستار زندگی ابدی است، فلاح، ابدی و همیشگی به اثبات می‌رسد.

همچنین آن حضرت فرمودند که جزا و سزا نه فقط روحانی است و نه فقط جسمانی و نه اینکه یکی از آنها جسمانی و مادی باشد و دوم روحانی؛ چون مرکز اعمال نیک و بد یکی است و روش جزا و سزا نیز باید یکی باشد. آری، چون احساس کامل در اثر جمع شدن احساسات درونی و بیرونی به دست می‌آید، لذا جزا و سزا شامل بر احساس درونی و بیرونی خواهد بود و چون در آن جهان احساسات تندتر و تیزتر از اینجا خواهند بود؛ لذا مطابق جزا و سزای آنجا و مطابق نیازهای آنجا یک بدن جدید به انسان داده خواهد شد. بدون شک آنجا این بدن نخواهد بود اما بدنی به حتم خواهد بود یعنی جسمی داده خواهد شد که از لحاظ اینجا روحانی خواهد بود. عبادت‌های این دنیا، در جهان آینده در

شکل‌های مختلف به چشم خواهند خورد، آنها شکل ظاهری خواهند داشت اما آن شکل متشکل از ماده‌ی این دنیا نخواهد بود گویی آنجا میوه‌جات، شیر، عسل و خانه‌ها خواهند بود اما نه از قبیل این دنیا بلکه از یک ماده‌ی لطیف که از لحاظ لطافت آن را در مقابل این دنیا بدن روحانی می‌توان گفت.

اما درباره جزا و سزا یک فرق را نیز آن حضرت بیان فرمودند و آن این است که سزای جهنم ابدی نخواهد بود چون فطرت انسانی نیک است، لذا ضروری است که آن به سوی نیکی برده شود، دوم انسان جهت رسیدن به قرب الهی آفریده شده است، اگر وی همیشه در جهنم بماند، قرب را چطور حاصل خواهد نمود؛ فارغ از این، رحمت خداوند متعال حاوی و وسیع است. اگر مجازات جهنم برای همیشه باشد، آنگاه وسعت رحمت خدا چگونه به اثبات خواهد رسید، بلکه اینطور غضب و خشمش همانند رحمتش وسیع به اثبات خواهد رسید. سپس اگر جهنم برای همیشه باشد، در آنصورت نیکی‌هایی که انسان در دنیا انجام می‌دهد، پاداش آن ضایع خواهد شد، در حالی که خداوند متعال می‌فرماید که نیکی هیچ کسی را ضایع نخواهد کرد؛ بنابراین عذاب، دائمی و ابدی نخواهد بود، فلاح دائمی و ابدی خواهد بود.

خلاصه، آن حضرت به طور علمی با آشکار نمودن محدود بودن عذاب دوزخ گویی حقیقت کائنات را آشکار نمودند. از یک سو با توجه به ضعف فطری انسان که وقتی بچه به دنیا می‌آید تأثیر تربیت کنندگان بر او وارد می‌شود، تأثیر خوردن و آشامیدن بر وی اثر می‌کند و شرایط و اوضاع دور و بر او، وی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، و به سبب گرفتاری در کارها وقت کم برای عبادت پیدا می‌کند از سوی دیگر با وجود این مجبوری‌ها با دیدن تلاش‌های کلی انسان برای قرب الهی که در آن مردم از هر مذهب و ملت مشغول اند و از سوی دیگر با دیدن آن که برای رساندن کلام الهی به انسانیت هزاران نوع موانع و مشکلات وجود دارند و به افراد بسیار کم همزمان کلام الهی به طور حقیقی می‌رسد، چهارماً با دیدن رحمت وسیع الهی، و پنجماً با دیدن محدودیت و چهارچوب قوای انسانی هر آدم پاک طینت تعلیم ادیان مختلف درباره جزا و سزا را رد می‌کرد؛ اما آن حضرت چنین تعلیمی تقدیم نمودند که توسط آن، تمام اعتراض‌ها و ایرادها را از بین بردند و اکنون می‌بینیم که زندگی انسان حلقه زنجیره پیشرفت نامحدود است و در آن امکان پیشرفت نامتناهی وجود دارد. موانع آن گذرا و موقتی است، و الا از لحاظ مجموعی آن به سمت جلو در حرکت است و حرکت خواهد کرد، خود جهنم نیز یک جهان پیشرفت

است، و جای ازبین بردن ضعفها و آرایشهاست، گویی آن یک حمام است، کسانی که بدنشان کثیف است، خداوند متعال به آنها خواهد گفت که اول در این حمام استحمام کنید و سپس نزد من بیایید.

اکنون در پایان می‌خواهم بگویم که اگر کسی سوال کند که این تمام امور در قرآن شریف وجود داشتند، پس جناب میرزا چه کار کردند؟ با اظهار این امور کار آن حضرت چگونه به اثبات رسیده است؟ پاسخ آن این است که اگر همین سوال را غیر مسلمان بکند که تمام امور را خداوند متعال خبر داد، محمد [ﷺ] چه کار کرد. آیا در پاسخ آن همین نخواهید گفت که بدون شک آنچه آن حضرت به دنیا خبر دادند، از طرف خداوند متعال به ایشان داده شده بود اما سوال این است که چرا این به کسی دیگر داده نشد؟ به طور حتم ایشان در نیکی و تقوا و قربانی و فداکاری مقام و مرتبی داشتند که به آن حضرت چیزی حاصل شد که دیگران به آن نائل نشدند. به سبب آن مقام خداوند متعال این همه علوم را بر ایشان آشکار نمود، بنابراین آن کار، کار ایشان به شمار خواهد رفت. همین پاسخ را ما هم خواهیم داد که بدون شک این همه امور در قرآن شریف وجود داشت، اما باوجود آن، چشمان مردم از دیدن آن، قاصر بودند و خداوند متعال این علوم را بر کسی

آشکار ننمود؛ اما بر آن حضرت آشکار نمود و در زمانی این علوم را بر آن حضرت آشکار نمود که جهانیان از قرآن شریف روی می‌گرداندند. بنابراین اگرچه این علوم در قرآن شریف وجود داشت اما از نگاه دنیا پوشیده بود و خداوند متعال جهت آشکار نمودن این علوم آن حضرت را برگزید، لذا آن علوم کار آن حضرت خوانده خواهند شد.

من به لحاظ شمارش پانزده کار آن حضرت بیان کرده‌ام اما معنای آن، این نیست که کار آن حضرت منحصر به همین تعداد بود، کار آن حضرت بسیار گسترده و وسیع است و آنچه گفته شده از باب اصولی است و در آن نیز انتخاب شده است، اگر تمام کارهای آن حضرت نوشته شود، تعداد کارهایشان از هزاران کار هم بیشتر خواهد بود و به نظرم اگر کسی این کارها را در صورت کتابی جمع بکند، با این کارش، آن خواست حضرت مسیح موعود علیه السلام هم برآورده خواهد شد که ایشان در براهین احمدیه ظاهر فرموده بودند و آن خواست‌شان این است که در این کتاب سیصد خوبی اسلام بیان خواهد شد. حضرت مسیح موعود علیه السلام این وعده خویش را توسط کتاب‌های مختلف ایفا نموده‌اند بلکه آن حضرت در کتاب‌های خویش بیش از سیصد خوبی اسلام

را بیان کرده‌اند و من برای اثبات کردن آن حاضرم. و آخر دعوانا
ان الحمد لله رب العالمین.

